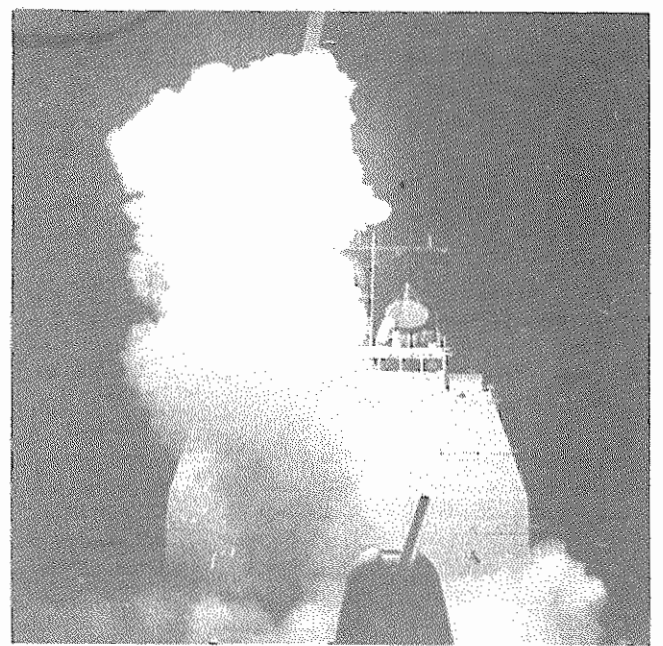


بالکان در آتش و خون ناتو به یوگسلاوی حمله کرد

● ناتو از دل جنگ سرد بیرون آمده و همواره ادعای دفاعی بودن داشته است، اما اکنون برای نخستین بار به یک کشور در خارج از مرزهای خود حمله کرده است

صفحه ۱۲



یزدی صریح‌تر و آشکارتر تهدید می‌کند رئیس قوه قضائیه خطاب به روزنامه‌نگاران و منتقدین: اگر کسی را گرفتیم، داد و فریادتان بلند نشود

● یزدی: دستگاه‌های حاکمه و ناظره کشور در مواقع لازم وارد عمل می‌شوند.
شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه کشور، خطبه‌خوانی در نماز جمعه ششم فروردین ماه تهران را فرصت قرار داد تا به نسامندگی از آن بخش از راستگرایان حکومتی که علیه آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان حکومتی شمشیر را از رو بسته‌اند، بار دیگر حربه سرکوب فیزیکی را به رخ مخالفان و منتقدان بکشد.
حرف اصلی یزدی آن بود که «خشونت قلمی از خشونت فیزیکی سخت‌تر است» و چنین خشونت، اخلاص و ستم علیه «میانی اسلام»، «قانون اساسی» و «رعایت مصالح نظام» است. او خشمگین از اعتراضاتی که در دو سال گذشته نسبت به خودسری‌های قوه قضائیه و شخص خود وی ابراز شده و کمابیش در مطبوعات منتقد

هیات نمایندگی زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با شرکت در اجلاس ویژه پارلمان اروپا، خواهان تشدید فشار به حکومت ایران برای پایان دادن به نقض حقوق زنان شد

همان‌گونه که در شماره گذشته «کار» اطلاع دادیم، یک هیات از سوی کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روز هشتم مارس گذشته در اجلاس ویژه پارلمان اروپا به مناسبت روز جهانی زن حضور یافت و ستمی را که بر زنان ایران می‌شود، به گوش نمایندگان اروپا رساند.
به دنبال اعلام سال ۱۹۹۹ به عنوان سال مبارزه علیه خشونت علیه زنان از سوی اتحادیه اروپا، کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با ارسال نامه‌ای خطاب به پارلمان اروپا، موارد متعدد نقض حقوق زنان در ایران را به طور مستند

در این شماره	
گفتگو با نیره توحیدی پیرامون فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی	صفحه ۸
جان شکفته جامعه	
در چارچوب حکومت دینی نمی‌گنجد	صفحه ۹
یک حادثه و چند نتیجه	صفحه ۱۰
کردهای منطقه و سیاست دولت‌ها	صفحه ۱۰
آزادی سیاسی	صفحه ۱۱
خلق ترکمن و انقلاب	صفحه ۶
مرگ بهترین دوست کمندی است	صفحه ۷

در یک اقدام بی سابقه جوایز بیست سال داستان نویسی پس از انقلاب به نویسندگان غیر حکومتی داده شد

در مراسم معرفی آثار برگزیده بیست سال داستان نویسی پس از انقلاب که در روزهای پایانی سال گذشته برگزار شد، ۲۰ اثر برگزیده داستانی اعلام شد. به گفته مسئول دفتر ادبیات داستانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۵۶ نفر از منتقدان و نویسندگان، این بیست اثر را از میان دو هزار داستان کوتاه، مجموعه داستان و رمان انتخاب کرده‌اند. عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد و مسجدجامعی جوایز برگزیدگان را اهدا کردند.
در بخش مجموعه داستان منیرو روانی پور، فیروز زنبوری جلالی، علی موذنی، فرخنده آقایی علی‌اصغر شیرزادی، زویا پیرزاد و شهریار مندی پور دیپلم افتخار گرفتند. در این بخش به سمین دانشور برای مجموعه داستان «به کی سلام کنم» لوح زرین و دیپلم افتخار اهدا شد.
در بخش رمان به ابراهیم حسن‌بیگی، احمد دهقان، فتانه حاج سید جواد، انیس شاه‌حسینی دیپلم افتخار داده شد. لوح زرین و دیپلم افتخار در عرصه رمان به زنده‌یاد غزاله علی‌زاده برای داستان «خانه ادرسی‌ها»، جعفر مدرس صادقی برای رمان «گاو خونی»، نادر ابراهیمی برای داستان «آتش بدون دود» و مهدی شجاعی تعلق گرفت. هیات داوران لوح زرین و دیپلم افتخار را به امین فقیری و محمود دولت‌آبادی اهدا کرد. به نوشته روزنامه «زن» نام احمد محمود هم به خاطر رمان «مدار صفر درجه» در میان برندگان بوده است، اما در آخرین روزها بنا به مصالحتی حذف شده است.
به نوشته این روزنامه گویا این «تعدیل» همراه با حذف و اضافه کردن دو سه نام دیگر نیز بوده است. به نوشته «زن» از بعضی برندگان خواسته شده بود که متن کوتاهی را نیز برای قرانت در هنگام دریافت جایزه تهیه کنند، اما فقط پیام سیمین دانشور عوامل ارتجاع حملات شدیدی را به اعطای جایزه به نویسندگان غیرحکومتی و آزادی‌خواه کشور آغاز کردند که هنوز هم ادامه دارد. ده‌ها طومار به اعضای «نویسندگان اسلامی» به دفاتر روزنامه‌های حزب‌الله ارسال شده که در آن‌ها به این تصمیم اعتراض شده است. کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی به این حملات تبلیغی و طومار نویسی‌ها ادامه در صفحه ۳

سرمقاله سالی تازه با یک دنیا کار!

سال نو در ایران در شرایطی آغاز شده است که کشور ما از سال‌های سیاه خمودی و رکود فاصله گرفته است. پایان دادن به استبداد سیاه ولایت‌فقیه‌ی و استقرار آزادی و دموکراسی در کشور، امروز نه رویایی است که در خلوت‌ها زمزمه شود و نه خواسته‌ای است که به گروه خاصی از پیشروان جامعه محدود گردد. جامعه ما با آزادی و دموکراسی را طلب می‌کند و این صدا در سالی که آغاز کرده‌ایم، باز هم رساتر خواهد شد و نیرو و توان بیشتری خواهد گرفت. هر چند تجربه به ما آموخته است پیش‌بینی حوادث به ویژه در کشوری مثل کشور ما که مبارزات سیاسی آن نیز کمتر تابع قاعده خاصی است بسیار دشوار می‌باشد، اما یک نکته را می‌توان از همین آغاز سال مورد تأکید قرار داد، که این حوادث به هر شکل و تحت هر بهانه‌ای روی دهد، مضمونی جز مبارزه میان دموکراسی و استبداد ندارد. برای این که این مبارزه صراحت و شفافیت بیشتری یابد و از چنگال تنگ‌نظری‌ها، محدودیت‌ها و منافع جناح‌ها و افراد و به ویژه مصالح حکومتی بیرون آید، هنوز کار زیاد و راه سختی در پیش است.
فعالیت متحدانه و پیگیرانه سازمان‌ها، احزاب و همه هواداران دموکراسی در راستاهای زیر، به اعتقاد ما می‌تواند جنبش دموکراتیک در ایران را هر چه نیرومندتر ساخته و از قید و بند محدودیت‌ها رها سازد:
۱. در سال گذشته در کشور ما احزاب سیاسی زیادی به وجود آمدند، اما ویژگی تقریباً تمامی این احزاب این بود که وابسته به حکومت بودند و توسط مقامات حکومتی تشکیل شدند. همه جناح‌های حکومت، هنوز نسبت به فعالیت احزاب سیاسی غیر حکومتی در ایران به درجات متفاوت سرسختی نشان می‌دهند، جناح راست سیاست سرکوب‌گرانه گذشته را دنبال می‌کند و اصلاح‌طلبان ترجیح می‌دهند در حرف این موضوع را مسکوت گذارند و در عمل وجود احزاب دیگر را نادیده بگیرند. اما خواست فعالیت آزادانه احزاب سیاسی در ایران چنان نیرومند شده است که از سوی اقشار مختلف مردم مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد و از خواسته گروهی معدود و پیشرو خارج شده است. باید بر این خواسته همچنان با فشاری کرد و این ایده را پیگیرانه در میان مردم و همچنین اصلاح‌طلبان مذهبی تبلیغ کرد که دموکراسی بدون آزادی احزاب واقعی و مخالف، دموکراسی نیست و بدون وجود احزاب سیاسی که رکن رکن جامعه مدنی هستند، سخن گفتن از چنین جامعه‌ای به صورت یک فریب در خواهد آمد.
۲. در زمینه فعالیت‌های مطبوعاتی در کشور، با صحنه متفاوت و بازتری روبرو هستیم، مطبوعات نسبت به گذشته و حتی یک سال پیش از آن بسیار گسترده‌تر و متنوع‌تر شده‌اند و در بخش‌های مهمی، دیوار سانسور و اختناق را شکسته‌اند. آن‌چه در این عرصه ادامه در صفحه ۲

پیام تسلیت شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت فاجعه مرگ کودکان در دزفول

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با بهت و اندوه بسیار از خبر مرگ فاجعه‌بار سی کودک خردسال در دومین روز سال جدید مطلع شد. مرگ هولناک این کودکان بیگناه زمانی غیرقابل‌تحمل‌تر می‌شود که بی‌مسئولیتی آشکار مسئولان محلی سپاه را در این فاجعه در نظر آوریم. شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با همه خانواده‌هایی که فرزندان خود را در این حادثه تلخ از دست دادند، با مردم شریف شهر دزفول و همه مردم ایران در این فاجعه بزرگ عمیقاً همدرد هستند و مصراانه خواهان رسیدگی به این حادثه و مجازات کسانی می‌باشند که با بی‌مسئولیتی خود این فاجعه را آفریدند!
شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سوم فروردین ماه ۱۳۷۸

یک فاجعه دیگر در ایام نوروز ۳۰ کودک در راه بازگشت از مسابقه قرائت قرآن، در حادثه رانندگی جان باختند

در نخستین روزهای سال نو، فاجعه‌ای هولناک شهر دزفول و همه ایران را در ماتم فرو برد. مسئولین سپاه پاسداران دزفول روز دوم فروردین را به عزای عمومی مردم تبدیل کردند. نهادهای مذهبی وابسته به حکومت در این روز با گرد آوردن ده‌ها کودک دبستانی، اقدام به برگزاری مسابقات قرائت قرآن در مسجدی واقع در حومه شهر

یادداشت

نگذاریم قاتلان نویسندگان و آزادی خواهان ایران بدون مجازات بمانند

چند ماه از قتل پروانه اسکندری و داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و ناپدید شدن پیروز دوانی گذشت. مردم ایران نه تنها به هنگام انجام این جنایات، امروز نیز به طور یکپارچه‌ای خواهان مجازات قاتلین و معرفی و تلاشی شبکه‌های ترور و رهبران پشت‌پرده این قتل‌ها هستند. اما بعد از آن‌که وزارت اطلاعات رژیم زیر فشار مردم و پی‌گیری اصلاح‌طلبان مذهبی مجبور به اعتراف به شرکت در قتل‌ها شد، هیچ اقدام دیگری صورت نگرفته است و به نظر می‌رسد آب سردی بر دوش آنان که وعده پیگیری این فاجعه را می‌دادند، ریخته شده است.

اکنون این سوال با قوت بیشتری مطرح است که اگر اطلاعاتی وزارت اطلاعات و قول و قرارهایی که از سوی آقای رئیس‌جمهور برای پیگیری این جنایات داده شد، برای آرام کردن جامعه نبوده است، چرا این پیگیری‌ها صورت نمی‌گیرد؟

ما از آقای خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور کشور و کسی که مسئولیت جان و امنیت شهروندان ایران را برعهده دارد و به عنوان کسی که قول رسیدگی تا به آخر به این جنایات تکان‌دهنده را داده است، می‌پرسیم پس نتیجه آن وعده‌ها و عمل به مسئولیت‌ها چه شد و مردم تا کی باید صبر کنند تا اطلاعات، ذره ذره در اختیار آن‌ها گذاشته شود و بعد نیز تکرار می‌کنیم که مسئولیت معرفی مردم به قاتلان و مجازات آنان به عهده دولت آقای خاتمی است. ما بر این نکته نیز واقفیم که جناح راست حکومت که رهبران و سازمان‌دهندگان این قتل‌ها در آن نشسته‌اند، با همه قوا، از تهدید رئیس‌جمهور به استیضاح گرفته تا هشدار دادن به او در جهت به خطر افتادن «کل منافع نظام»، می‌کوشد مانع معرفی و مجازات قاتلان و سازمان‌دهندگان قتل‌ها گردد. اما ما این را نیز مسئولیت رئیس‌جمهور می‌شناسیم که با آشکار کردن و آشکار گفتن حقایق به مردم، راه را برای غلبه بر این مقاومت‌ها و تهدیدها هموار کند. سکوت و یا همراهی یا خون‌ریزان در زمانی که آگاهی‌های کافی نیز در مورد قاتلان و شبکه‌های ترور وجود دارد، با هر منطقی نوعی مشارکت در جنایت است. اگر رئیس‌جمهور می‌خواهد مسئولیت خود را فراموش کند و وعده‌هایی را که داده است از یاد ببرد، اما مردم ایران و آزادی‌خواهان کشور هرگز از این قتل‌ها نخواهند گذشت.

هیات نمایندگی زنان سازمان...

ادامه از صفحه اول
پارلمان اروپا در استراسبورگ حضور یافت. هیات نمایندگی زنان سازمان در روز ۸ مارس در مقر پارلمان اروپا حضور یافت و در ملاقات با خانم هایدی هولا، رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا، ضمن بیان مشکلات زنان ایران، از وی خواست نقض حقوق زنان ایران را در اجلاس ویژه ۸ مارس و بحث‌های پارلمان اروپا بگنجاند و از پارلمان اروپا بخواهد برای تغییر این قوانین به دولت ایران فشار آورد. رئیس کمیسیون زنان پارلمان اروپا در این ملاقات متعهد شد مشکلات زنان ایران را در اجلاس آن روز طرح کند و به طرح این مشکلات در مراکز بین‌المللی کمک کند.

واکنش‌ها

شکست هیات نمایندگی زنان سازمان در اجلاس ویژه پارلمان اروپا، در بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور انعکاس یافت. رادیوهای بی.بی.سی، آلمان، آمریکا و رادیو پروکس در سوئد، در مصاحبه با رفیق عفت ساهباز، مسئول کمیسیون زنان سازمان، نتایج فعالیت‌های زنان سازمان را در سطح گسترده‌ای منتشر کردند.

در ایران، روزنامه «زن» بدون اشاره به سازمان فدائیان خلق از شرکت گروهی از «فعالان ایرانی طرفدار حقوق زن در محل پارلمان اروپا» خبر داد. این روزنامه پیش از این در خیر دیگری به تاریخ ۱۸ اسفند پیرامون این موضوع نوشت: «از جمله ابتکارهای زنان ایرانی، ارسال نامه، مذاکره با اتحادیه اروپا در بروکسل و پارلمان اروپا در شهر استراسبورگ است. به موجب این فعالیت‌ها قرار است هیاتی از بانوان ایرانی در پارلمان اروپا حضور یابند و ضمن دادن نامه به مسئولان پارلمانی، در مورد وضع زنان ایران به بحث و گفتگو بپردازند. حضور زنان ایرانی در عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی زنان، یکی از شاخصه‌های تاریخ معاصر ایران است.»

ایران در شب چهارشنبه سوری دریایی از آتش بود



زردی من از تو، سرخی تو از من!

دولت با مردم همراه شد، اما جناح خامنه‌ای در نگرش چهارشنبه سوری و غیراسلامی بودن آن سخن گفت. خامنه‌ای در سخنان نوروزی خود، چهارشنبه سوری را تقیح کرد، تخت جمشید را که در آنجا مراسم ویژه‌ای برگزار شده بود، نشانه طاغوت خواند.

دولت با مردم همراه شد، اما جناح خامنه‌ای در نگرش چهارشنبه سوری و غیراسلامی بودن آن سخن گفت. خامنه‌ای در سخنان نوروزی خود، چهارشنبه سوری را تقیح کرد، تخت جمشید را که در آنجا مراسم ویژه‌ای برگزار شده بود، نشانه طاغوت خواند.

رئیس قوه قضائیه خطاب به روزنامه‌نگاران و منتقدین...

مسئول وضع کنونی دانست. او گفت نه وزیر ارشاد و نه معاونان او اسلام شناس نیستند و لذا «صلاحیت تشخیص اخلاق به مباحث اسلام را ندارند» و اضافه کرد «اسلام شناس حوزه‌های علمیه هستند» و به «امام» اشاره کرد که اسلام شناس واقعی او بود که «فریادش بلند شد... حکم قصاص را به اجرا گذاشت... حکم بر قتل نویسنده (سلمان رشدی) را داد».

ادامه از صفحه اول
ناظره کشور در این زمینه نظارت می‌کنند و در مواقع لازم نیز وارد عمل می‌شوند.

سالی تازه با یک دنیا کار!

۴. رسوا شدن وزارت اطلاعات در قتل نویسندگان و آزادی‌خواهان کشور، حریم ارگان‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم را شکست، قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، هر چند برای مردم و کشور ما فاجعه بود، اما برای اولین بار وزارت اطلاعات رژیم را در معرض خشم و کینه و نفرت عمومی مردم ایران قرار داد. از آن زمان پایان دادن به خودسری‌ها و جنایات وزارت اطلاعات، به فهرست خواست‌های مردم و نیروهای پیشرو آنان در داخل کشور اضافه شده است. نباید اجازه داد که احساسات عمومی جریحه‌دار شده مردم را گذشت زمان و نقشه‌های جنایتکاران برای فراموشی جنایات التیام بخشد. دفاع از امنیت و جان دگراندیشان و روشنفکران و آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی با مبارزه‌ای که در این جهت گسترش می‌یابد و باید با همه امکانات بر گسترده‌ی آن افزود، پیوند تنگاتنگ دارد.

ادامه از صفحه اول
فراهم آمده، مورد هجوم دائم استبداد و دشمنان آزادی است. باید با همه قوا از آزادی نسبی مطبوعات دفاع و حمایت کرد، اما از این نکته نباید غافل بود که آزادی مطبوعات نیز هنوز اساسا شامل وابستگان حکومت است و هیچ روزنامه مستقلی که موسسین و گردانندگان آن از یکی از جناح‌های حکومت و مراکز قدرت نباشند، در ایران اجازه انتشار نیافته است. انتشار مطبوعات آزاد و غیرحکومتی که با مبارزه نویسندگان و روشنفکران ایران نیز پیوند نزدیکی دارد و جزو لاینفک مبارزه برای آزادی بیان در ایران است، موضوع دیگری است که مبارزه برای آن در سال جاری دامنه بیشتری خواهد گرفت و باید به سهم خود آن را به خواست بخش‌های هرچه وسیعتری از مردم تبدیل کرد.

۵. پیشرفت مبارزات دموکراتیک در کشور، به عیان نشان داده است قانون اساسی جمهوری اسلامی نه ظرفیت آن را دارد که به این مبارزات خصلت قانونی ببخشد و نه کمکی به کسانی است که درصدد اصلاحات واقعی و دگرگونی‌های بنیادین دموکراتیک در ایران هستند. تغییرات دموکراتیک در قانون اساسی موضوعی است که سطح فعلی مبارزه در کشور آن را ضروری و ناگزیر ساخته است. تغییر قانون اساسی را باید در دستور یک مبارزه جدی قرار داد. مضمون این تغییرات حذف آن ساختارهایی خواهد بود که جنبه غیرانتخابی دارند و تجسم حکومت استبداد دینی در ایران هستند. حذف مقام ولایت فقیه و کلیه اختیارات آن و همه نهادها و ارگان‌هایی که با آن ارتباط می‌یابند نظیر شورای نگهبان و همچنین برچیدن کلیه نهادهایی که با استفاده از اختیارات مستبدانه ولی فقیه ایجاد شده‌اند، نظیر شورای تشخیص مصلحت و دادگاه ویژه روحانیت از جمله تغییراتی است که بدون انجام آن‌ها، قانون اساسی فعلی همچنان ارتجاعی خواهد ماند.

۳. واقفیت تلخ این است که خرابی غیرقابل تحمل زندگی مردم، جایی در مبارزه سیاسی بخش عمده اصلاح‌طلبان مذهبی در کشور ندارد و بی‌توجهی به وخامت اوضاع اقتصادی، وضعیت خطرناکی را پدید آورده است که یکی از نتایج آن، سوءاستفاده دشمنان آزادی از این وضعیت و دلسوزی ظاهری آنان برای مردمی است که زیر فشارهای اقتصادی هر روز بیشتر کمر خم می‌کنند. این خطر واقعی است که این فریبکاران به نام عدالت، توده‌های فقرونده را علیه اصلاحات و علیه آزادی برانگیزند. نه فقط این خطر، که وظیفه همیشگی نیروهای دموکرات و به ویژه نیروهای چپ ایجاب می‌کند از خواست‌ها و مبارزات توده‌های مردم جهت مطالبات فوری و اقتصادی خود حمایت همه‌جانبه‌تری به عمل آورند و کوشش برای کمک به این مبارزات و سازماندهی آن در جهت صحیح را با جدیت بیشتری دنبال کنند. حلقه اصلی در این زمینه فعالیت برای ایجاد تشکل‌های واقعی مردم جهت دفاع از حقوق ضمنی و معیشتی آنان است. شوراهای شهر و روستا، اگر در جهت استقلال از حکومت و دفاع از منافع انتخاب کنندگان خود پیش بروند، می‌توانند ابزار مناسبی در این جهت باشند، اما این شوراها به دلیل وظایف و خصلت‌ها و ترکیب خود، نمی‌توانند جانشین سندیکاها، اتحادیه‌ها و سایر تشکل‌های کارگری و توده‌ای باشند. فضای بازتری که اکنون در جامعه ما به وجود آمده است، ایجاد تشکل‌های صنفی اقشار مختلف مردم را با ضرورت بازم بیشتر می‌کند و به یکی از موضوعات مهم مبارزه توده‌ای تبدیل کرده و خواهد کرد و وظیفه سنگین یاری به این مبارزات به ویژه بر دوش نیروهای چپ کشور قرار دارد.

۶. سمث اصلی همه این تلاش‌ها و کوشش‌ها که برشمردیم، متوجه پایان دادن به حکومت ولایت فقیه و استبداد فردی است. برچیدن ولایت فقیه، خواست اساسی و عمده جنبش ما و بزرگ‌ترین گام در جهت ایجاد جامعه مدنی و جدا ساختن دین و حکومت از یکدیگر است. هر مبارزه‌ای، به همان نسبت که در خدمت این کار سترگ قرار گیرد، باید مورد تأیید و پشتیبانی جنبش دموکراتیک کشور قرار گیرد. برای پیشرفت در این زمینه‌ها، دنیایی کار در پیش است!

فروزان تریاد آتش چهارشنبه سوری!

آخرین چهارشنبه سال ۱۳۷۷، آخرین شکست پاسداران نوحه زاری، عبوسی، خاموشی و سردی، در سال گذشته بود. چهارشنبه سوری پارسال، آتش‌ها پر هیاهو تر و شعله‌ها بلندتر از هر سال دیگر بود. جوانانی که ۲ خرداد را آفریدند، زنانی که سر به ایستادگی بلند کرده‌اند و همه مردمی که دیگر نمی‌خواهند تاریخ جاری‌شان تنها بدست یک جماعت کهنه‌پرست شادستی‌ساز رقم بخورد، در هلهله و شادی پرچم ملی خود را بسیار ساده و در عین حال بسیار داهیاانه در هر گوی و برزخ برافراشتند.

است که آقای خمینی نوروز را جشن غیراسلامی اعلام داشت، و همگان یاد دارند که همسو خیلی زود دادار به عقب‌نشینی شد و با تراشیدن توجیه شرعی و تفسیر اسلامی برای روز نخست بهار، برگزاری جشن نوروز در سایه حکومت اسلامی را ابتدا مباح و آنگاه واجب کرده‌اند!

چهارشنبه سوری، البته داستانی جدا و مبارزه‌ای سنگین در پی خود دارد. حکومت اسلامی، چهارشنبه سوری را نشانه آئین زردشتی - دین باستانی ایرانیان - و «مجوس بازی» می‌دانست و امروز هم همه آن‌ها می‌خواهند جمهوری اسلامی را در همان چهره و مواضع نخستین آن حفظ کنند. چهارشنبه سوری را جشنی اگر نه ضد اسلامی، دستکم غیر اسلامی می‌خوانند. اما اسامی، بخشی از حکومتگران نیز حق شادی مردم در چهارشنبه سوری را بسندیرفتند و خسود نیز تا اندازه‌ای در این شادی شریک شدند.

چهارشنبه سوری امسال به یک جشن ملی تمام‌عیار تبدیل شد و هم از اینترنر، چهره نمادین سیاسی به خود گرفت. چالش مردمی که می‌خواهد با برپا کردن آتشی از سرمای زمستان جدا شوند و زیر نور این آتش با سیاهی شب‌های دراز چله وداع کنند، یا جماعتی که هر گلخنند بر لب مردم را دهن‌کجی به سفدسات عبوس خسود می‌فهمند، نشانه‌ای از چالشی بزرگ است که در پهنه و درازای جامعه ما جریان دارد. آزاد بسودن در جشن و پایکوبی و در آواز و رقص، رها بودن از غل و زنجیری که دین حکومتی از طریق حکومت دینی خواسته است بر پیکره و جان آنها بیفتد، جزئی از خواست بزرگ مردم ایران است: آزادی.

بازگشت هرچه پرشورتر به سنت‌های نیک ملی، همانا گسست هرچه قاطع‌تر مردم از سنت‌های ارتجاعی است که حکومت فقها می‌خواسته و می‌خواهد بر کرده آنان بشاند! اهمیت جشن عظیم چهارشنبه سوری امسال در همین جاست.

شکست ادبیات دولتی و ایدئولوژیک

پیروزی نویسندگان و هنرمندان دگراندیش

در ماه‌های آخر سال گذشته دو رویداد در حوزه کار نویسندگان کشور اتفاق افتاد که به جهات مختلف و به ویژه به لحاظ سیاسی قابل تأکیدند. نخستین رویداد به کانون نویسندگان مربوط می‌شود. کانون بعد از کشتار دو تن از مسئولین اصلی آن، زنده‌یادان مختاری و یوننده، نخستین اجلاس خود را به طور رسمی تشکیل داد و هیات دبیران خود را برگزید. دومین رویداد به تقدیر از تعدادی از نویسندگان کشور برمی‌گردد. وزارت ارشاد آثار برتر داستانی ۲۰ سال بعد از انقلاب را اعلام کرد و آثاری که مورد تقدیر قرار گرفت و دیپلم افتخار دریافت کرد اکثراً متعلق به نویسندگان دگراندیش و مستقل بودند.

آن چه در این تصمیم برجستگی دارد، برخورد حکومت‌گران با نویسندگان و هنرمندان دگراندیش است. حکومت اسلامی در بیست سال گذشته بسیار کوشید نویسندگان و هنرمندان غیروابسته به حکومت را منزوی و گوشه‌نشین کند. مأموران حکومت به اشکال مختلف کوشیدند مانع انتشار آثار نویسندگان مستقل ایرانی شوند، زنجیر سانسور را به پای آن‌ها بستند، کتاب‌فروشی‌ها را به خاطر فروش آثارشان به آتش کشیدند، برای آن‌ها پرونده‌سازی کردند و خونشان را میاج اعلام کردند. وزارت اطلاعات در همکاری با وزارت ارشاد و صدا و سیما، برنامه «هویت» را علیه نویسندگان و مبارزان سیاسی تهیه کرد. پیشکشیست این اقدامات سیاه و چنایت‌کارانه چنان بلند است، که حتی اشاره فهرست‌وار به همه آن‌ها نیز امکان‌پذیر نیست. فجع‌ترین جنایت در این پرونده سیاه، کشتار زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر یوننده بود.

در کنار سرکوب مداوم نویسندگان، تمام امکانات دولتی به کار گرفته شد که نسلی از نویسندگان و هنرمندان اسلامی پرورش یابد تا «آثار اسلامی» خلق کند و عرصه ادبیات و هنر را به سلطه مبلغین جنگ و مدافعیان ایدئولوژی دینی دریاورد. حکومت برای رسیدن به این هدف بودجه عظیمی صرف کرد، نهادها و ارگان‌های متعددی تشکیل داد، نشریه به راه انداخت، رادیو و تلویزیون، سالن‌های نمایش، سینماهای کشور و مطبوعات تماماً در اختیار این «هنرمندان سفارشی» قرار گرفت. اما در این زمینه نیز آنچه به جای ماند، شکست بود. از بین نسلی که با سفارش و حمایت حکومت پرورش یافت نه نویسنده و هنرمند برجسته‌ای سر بیرون آورد و نه اثر ادبی و هنری ماندگاری خلق شد. تلاش برای ایجاد «ادبیات دولتی» یک بار دیگر شکست خورد.

پذیرش موجودیت و فعالیت کانون نویسندگان ایران و اعطای جایزه بهترین‌های بیست سال دوران انقلاب اسلامی به نویسندگان دگراندیش، نشانه بارز این شکست و پیروزی تلاش‌ها و مبارزات نویسندگان و هنرمندان دگراندیش است که تن به ادبیات دولتی و ایدئولوژیک و سانسور و ستایش جنگ و اختناق ندادند. بر اثر این پایداری بود که دولت امروز جایگاه رفیع نویسندگان و هنرمندان دگراندیش را پذیرفته است.

از این نکته نیز نمی‌توان غافل بود، که تغییر سیاست‌ها و افکار در اصلاح‌طلبان مذهبی در این سمت‌گیری جدید دولت نقش داشته است. به اعتقاد ما اعطای جایزه دولتی به نویسندگان دگراندیش قبل از این که حاوی ارزشی ادبی باشد، ناشی از یک سمت‌گیری سیاسی است و همین سمت‌گیری سیاسی است که دارای اهمیت است. پذیرش موجودیت، فعالیت و تشکل مستقل نویسندگان آزادی‌خواه کشور از سوی دولت، اقدام مثبتی است که به ویژه تداوم آن دارای اهمیت است. اما این خیال باطلی است که اعتبار نویسندگان ایران را بتوان پشتوانه کسب اعتبار برای قدرت ساخت. افکاری که هم‌اکنون از سوی برخی محافل وابسته به اصلاح‌طلبان در جهت «آشتی نویسندگان و دولت» تبلیغ می‌شود، واقعی نیست. نویسندگان آزادی‌خواه ایران اعتبار خود را از استقلال و موضع انتقادی خود گرفته‌اند و نه جای تردید و نه جای نگرانی است که از این اعتبار و استقلال همچنان پاسداری خواهند کرد.

قیمت نفت در بازارهای جهانی افزایش یافت

● ایران میلیون‌ها بشکه نفت را با قیمت نازل پیش‌فروش کرده است

از روز دوشنبه گذشته به دنبال توافق اعضای اوپک با کاهش عرضه نفت در بازارهای جهانی، بهای نفت روند صعودی گرفته و قیمت هر بشکه نفت «برنت» دریای شمال برای تحویل در ماه آوریل از مرز ۱۴/۵ دلار گذشته است. هر بشکه نفت «برنت» که از نوع متوسط است در آغاز ماه مارس در بازارهای نفتی جهان ۹ دلار معامله می‌شد و قیمت یک بشکه «نفت سنگین» ایران زیر ۸ دلار بود.

روزانه ۴۰۰ هزار بشکه نفت کمتر تولید خواهند کرد. در تحول بهای نفت در بازارهای جهانی که پیامد تصمیم اوپک و حمایت کشورهای تولیدکننده نفت غیر عضو این سازمان می‌باشد، ایران و عربستان سعودی نقش عمده‌ای داشتند. پایین آمدن شدید بهای نفت و بحران مالی در هر دو کشور که بزرگ‌ترین تولیدکنندگان عضو اوپک هستند، باعث شد آنان در شرایط کنونی خصوصیت‌های پیشین را نادیده بگیرند، مناسبات سیاسی‌اشان را بهبود بخشند و برای جلوگیری از سقوط بهای نفت و پایان دادن به مسابقه حراج نفت در بازارهای جهانی، مشترک و هماهنگ عمل کنند. اقدام خاتمی در اعزام عبدالله نوری به عربستان سعودی در ماه گذشته با همین هدف انجام شد. در سفر نوری به عربستان گفتگوهای سیاسی انجام گرفت و زمینه همکاری دو کشور در اوپک فراهم شد. وزرای نفت ایران و عربستان دو هفته پیش از

برگزاری اجلاس وین توافق کردند برای از بین بردن سازد نفت در جهان و تقویت قیمت‌ها همکاری کنند. در ایران صحبت از این است جمهوری اسلامی برای تأمین ارز جهت بازپرداخت بهره بدهی‌های خارجی، نفت را با قیمت نازل پیش‌فروش کرده و قبل از این که ایران بتواند از افزایش قیمت‌ها بهره‌مند شود، دوباره موج سقوط بهای نفت از راه خواهد رسید. دولت تلاش می‌کند موضوع پیش‌فروش کردن نفت را ناچیز نشان دهد، اما از آن جا که مردم از میزان نفت پیش‌فروش شده و قیمت آن بی‌خبرند، اعتمادی به گزارش‌های رسمی ندارند.

بی‌اعتمادی مردم گرچه نیست که دولت به آسانی و با انجام چند مصاحبه و سخنرانی آن را باز کند. مردم می‌خواهند به آن‌ها گزارش واقعی از سیاست‌ها و اقداماتی که دولت انجام داده است داده شود تا معلوم شود آیا کشور ما خواهد توانست از افزایش بهای نفت در بازارهای جهانی بهره‌ای ببرد یا خیر؟

بهارانچ نجف‌سسته یاد!



در ایام نوروز، بسیاری از همکاران، خوانندگان و رفقای سازمان، با ارسال کارت‌های تبریک و متن‌های محبت‌آمیز، آغاز سال نو را به کارکنان «کار» تبریک گفته‌اند. ما نیز به سهم خود سال نو را به همه این عزیزان و دیگر خوانندگان «کار» تبریک می‌گوییم و برای آنان سال خوش و سرشار از موفقیت آرزو می‌کنیم!

غضنفر نژاد به اتهام قتل لاجوردی اعدام شد

دستگیر کرده‌اند. از شهریور سال گذشته تا لحظه اعدام، غضنفر نژاد در زندان بود. اما در کدام زندان؟ به جز مأموران امنیتی رئیس قوه قضائیه کسی خبر نداشت و از جریان محاکمه و محکومیت وی به اعدام نیز خبری منتشر نشد. قوه قضائیه باید به این پرسش مردم هم پاسخ دهد که علت شتاب در دستگیری و محاکمه متهم به قتل لاجوردی و تعلل در معرفی و محاکمه قاتلان نویسندگان که نام نشان آنان بر کسی پوشیده نیست، چیست؟ اما روزنامه‌های سلام، خرداد، صبح امروز و همشهری که پرچم اصلاح طلبی را بر در دفترشان افراشته‌اند چرا سکوت کرده‌اند، آیا مخالفت آنان با سازمان مجاهدین سکوت در برابر بی‌قانونی و خودسری‌های قوه قضائیه را توجیه می‌کند. ما با ترور مخالفین و سیاست‌های سازمان مجاهدین را به سود مردم ایران و روند دموکراتیزه کردن فضای سیاسی کشور نمی‌دانیم، اما مخالفت ما با ترور و خشونت به معنای آن نیست که وقتی به فردی اتهام ترویرست زدن و بعد از ماه‌ها حبس و شکنجه او را در برابر جوخه اعدام قرار دادند، ساکت باشیم و پی‌گیری حقوق انسانی و مدنی وی را نپذیریم.

علی‌اصغر غضنفر نژاد به اتهام قتل اسدالله لاجوردی در زندان اوین اعدام شد. متن خبر از طرف دادگناه انقلاب در اختیار مطبوعات قرار گرفته و روزنامه‌ها آن را به همان شکل که تحویل گرفته‌اند، چاپ کرده‌اند. نه تفسیری بر این خبر نوشته شده و نه روزنامه‌ای زحمت آن را به خود داده است که از قوه قضائیه، دیوان عالی کشور و کمیته نظارت بر اجرای قانون اساسی بپرسد: چرا ابتدایی‌ترین حقوق انسانی یک شهروند آن را در بند بوده و از طرف او خطری حکومت را تهدید نمی‌کرده است، ناپدید گرفتند؟ اگر این پرسش و پرسش‌های دیگر در روزنامه‌هایی که خبر اعدام غضنفر نژاد را چاپ کرده‌اند، طرح نشده، به معنای آن نیست که قوه قضائیه حقوق انسانی غضنفر نژاد را نقض نکرده و با او حداقل در چارچوب همین قوانین ابر ترور رفتار کرده است. لاجوردی هفته اول شهریور سال گذشته در بازار بزرگ تهران ترور شد. در همان زمان اعلام شد علی اکبر اکبرده‌بالایی که جوانی ۱۸ ساله بود به اتهام سوء قصد دستگیر شده است. وی سه روز بعد بر اثر جراحات وارده و شکنجه، جان سپرد. دو روز بعد از مرگ اکبر ده‌بالایی، خبر دادند غضنفر نژاد عضو دوم تیم ترور را

جوایز بیست سال داستان نویسی پس از انقلاب...



ادامه از صفحه اول
دامن می‌زنند. جمهوری اسلامی در یکی از سرمقاله‌های خود با عنوان «باج سیل به معاندین» نوشت: «بررسی این فهرست فرامی‌یوش نشانگر آن است که به عکس ادعای مسئولین این گزینش پرابهام، دست کم در مورد گنج‌آیدین نام برخی عناصر معاند در صحنه فرهنگی در این فهرست، تعدی در کار بود و آن را پایستی در حد یک باج سیل از موضع ضعف و چاپلوسی ارزیابی کرد و به حساب تداوم سیاست تساهل و تسامح وزارت ارشاد نسبت به ارزش‌ها گذاشت.»

پیام محمود دولت‌آبادی

محمود دولت‌آبادی که به هنگام اعطای جوایز در آلمان سر می‌برد، به مناسبت انتخاب خود پیامی به مطبوعات فرستاد. در این پیام آمده است: اگر روی خوش به جایزه بیست سال داستان‌نویسی در ایران نشان

نهایت احترام به خانواده‌های محترم محمد مختاری و محمدجعفر یوننده - قربانیان اندیشه، قلم و آزادی بیان - تقدیم می‌دارم و شخصاً به افتخار آن بسنده می‌کنم.

پاسخی دوباره به روزنامه صبح امروز

یک پیشنهاد دیگر!

آن‌گونه که تا امروز بوده است، «مخالف قانونی» اصلاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. رسیت نشناخته است و هر مخالفتی با حکومت جمهوری اسلامی از سوی دولت سرعت «غیرقانونی» اعلام می‌شود. بنابراین این «مخالف قانونی جمهوری اسلامی» یک فریب بزرگ است که برای توجیه سرکوب مخالفان حکومت به کار می‌رود. و این روزنامه را دعوت کرده بودیم به سهم خود با این فریب مبارزه کند.

صبح امروز در پاسخ به این نظر نوشته است: «از دیدگاه صبح امروز، مخالفت با امکان وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی ایران بیش از هر کس به ضرر کسانی تمام می‌شود که خواهان فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز و قانونی هستند. تبدیل معاندان (براندازان و خوشنویسان) به مخالفان قانونی نه ناشی از منافع جناحی بلکه در راستای منافع ملی است. منافع ملی که پایستی بالاتر از حضور یا عدم حضور یک گروه و جریان خاص در قدرت پیگیری شود.»

ما همین آخرین جمله «صبح امروز» را مینا می‌گیریم، زیرا اگر به راستی «منافع ملی» مبنای بحث، گفتگو و دیالوگ قرار گیرد، می‌توان بسیاری از اختلافات را در جای درست خود نشان داد و اگر این نیز ممکن نباشد، دست‌کم می‌توان در فضای منطقی به بررسی اختلافات نشست.

روزنامه «صبح امروز» در شماره ۲۳ اسفند خود زیر عنوان «انتقاد فدائیان اکثریت از صبح امروز» به مقاله «یک پیشنهاد در برابر یک ادعا» در شماره گذشته «کار» پاسخ‌هایی داده است.

از جمله نشانه‌های بی‌حقوقی کامل سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون در ایران، یکی هم این است که متأسفانه روزنامه‌های داخل کشور اساساً آن‌ها را به میلی خود از صفحه روزگار «حذف» می‌کنند و آن‌جا هم که به «یاد» آن‌ها می‌افتند، غالباً به این خاطر است که مواضع و نظرات آن‌ها را به شکلی غیرواقعی، مطابق میل خود و تحریف شده منعکس سازند. از آن‌جایی که هیچ دادگاه و مرجعی خود را موظف و مسئول به دفاع از حقوق احزاب اپوزیسیون در ایران نمی‌داند، مطبوعات داخل کشور نگرانی از عواقب تحریف مواضع مخالفین جمهوری اسلامی ندارند و تنها بسته به میزان انصافشان این تحریف‌ها می‌تواند کم و یا زیاد شود؛ در دو مورد در روزهای پایانی سال گذشته که مواضع «کار» در روزنامه‌های صبح امروز و زن درج شد، ما شاهد این گونه تحریف‌ها بودیم.

اما صبح امروز خلاف روزنامه زن، هر چند بسیاری از مطالب ما را ناگفته گذاشته است، از درج نکته اصلی، لاقلاً به شکل ناقص، غافل نمانده است. ما خطاب به گردانندگان این روزنامه و سایر اصلاح‌طلبان حکومتی یادآور شدیم: «در جمهوری اسلامی،

قانون اساسی به گونه‌ای که همه احزاب و سازمان‌های سیاسی بتوانند آزادانه تغییرات مورد نظر خود را به نظر مردم برسانند، یکی از خواست‌های ما بوده و همچنان هست.

۳. فدائیان خلق ایران (اکثریت) با این نظر موافقت کرد که در شرایط کنونی دست زدن به خشونت و ترویج آن، به ضرر روندهای دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه در کشور است و از همین رو تلاش برای تحولات مسالمت‌آمیز خود قرار داده‌اند. ما نزدیک به یک سال پیش رسماً خواهان آزادی فعالیت احزاب سیاسی در ایران شدیم و از جمله طی نامه‌ای به آقای رئیس‌جمهور، که مرکز پاسخی به آن داده نشد، از او خواستیم شرایط فعالیت آزادانه احزاب در ایران را فراهم آورد. از نظر ما میزان واقعی سنجش دموکراسی در ایران نه احزاب حکومتی است که وجود دارند و هر روز نیز تشکیل می‌شوند، بلکه وجود احزاب مخالف است. اگر این حق پذیرفته شود و به آن عمل گردد، راه برای فعالیت مسالمت‌آمیز و علنی احزاب مخالف در ایران هموار خواهد شد. ما پیشنهاد کردیم و باز هم پیشنهاد می‌کنیم تا زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی مورد مناقشه شدید بین موافقان و مخالفان حکومت است، قوانین پیشرفته دموکراتیک در سطح جهان و از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر مسینا و سلاک فعالیت‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک در ایران و تنظیم مناسبات حکومت با نیروهای اپوزیسیون قرار گیرد تا شرایط برای اظهار نظر آزادانه پیرامون قانون اساسی موجود و تغییرات دموکراتیک در آن فراهم آید.

آن‌ها با شدیدترین مجازات‌ها همراه است. ما گفته‌ایم و باز هم می‌گوییم در چارچوب قوانین و مقررات فعلی حاکم بر جمهوری اسلامی، تبلیغ پیرامون «مخالفت قانونی با جمهوری اسلامی» و دعوت بدون پشتوانه و منطق از احزاب مخالف به پذیرش قوانینی که رای به انحلال و سرکوب آن‌ها می‌دهد، یک فریب‌کاری است.

۲. برای آن که وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی واقعا امکان‌پذیر شود و مورد پشتیبانی قانون قرار گیرد، در درجه نخست تغییر و اصلاح قوانین و از جمله قانون اساسی و روشن کردن وضعیت ولایت‌فقیه لازم است. تنها زمانی می‌توان به تلاش‌های اصلاح‌طلبان برای تبدیل معاندان به مخالفین قانونی اعتماد کرد که این تلاش‌ها با تلاش آنان برای تغییر قوانین، از جمله قانون اساسی و رسمیت دادن به حقوق مخالفین جمهوری اسلامی همراه شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس موسسان متشکل از نمایندگان مستقیم مردم به تصویب نرسیده است و حاصل نظرات «خبرگان» وابسته به رژیم است. تغییرات بعدی آن در شرایط سرکوب شدید احزاب مخالف و فقدان کامل آزادی‌های سیاسی صورت گرفته است و از همین نظر این قانون اساسی نمی‌تواند مشروعیت دموکراتیک داشته باشد.

سازمان ما با قانون اساسی جمهوری اسلامی مخالف است و هیچ‌گونه تضمین یک‌طرفه‌ای را نیز در جهت رعایت این نخواهد پذیرفت، تا زمانی که این قانون حق مخالفین را به رسمیت نشناخته و اختیارات بی‌شماری را برای یک فرد و مقام قابل شده است. فراهم آوردن شرایط مناسب برای تغییر

۱. نخست باید این نکته را یادآور شویم که ما هیچ‌گونه مخالفتی با «وجود مخالف قانونی در جمهوری اسلامی» نداریم و اگر زمانی چنین موردی بی‌شک از آن استقبال نیز خواهیم کرد، و بالاتر از آن ما برای دستیابی به چنین حقی مبارزه می‌کنیم و صرف این مبارزه نشانگر این است که این «حق» فعلاً وجود ندارد. واقعیت این است که «مخالف قانونی» در جمهوری اسلامی کنونی نه وجود دارد و نه در قوانین فعلی می‌تواند وجود داشته باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی شاید در همه دنیا ویژه باشد، زیرا خود مقامی را به رسمیت شناخته و به آن حق داده است که قانون اساسی را نقی و نقض کند و حرف خود را بالاتر از آن قرار دهد. نه تنها قانون از حقوق مخالفین جمهوری اسلامی دفاع نمی‌کند، بلکه اختیارات قانونی و فوق قانونی نیز که به ولایت فقیه بخشیده است، علیه این حقوق است. نمونه بارز آن وضعیت نهضت آزادی ایران است که به صرف وجود یک اظهارنظر و فرمان از سوی آقای خمینی، هنوز غیرقانونی است! اگر نویسندگان صبح امروز مایل باشند، می‌توان مثال‌های زیادی در این باره به آنان یادآوری کرد که یکی دیگر از نمونه‌های آن وجود دادگاه ویژه روحانیت است که از نظر قانون غیرقانونی است ولی به حکم ولی فقیه پدید آمده و عملاً جنبه قانونی یافته و از قدرت بسیاری نیز برخوردار است که اکنون مورد اعتراض صبح امروز نیز قرار گرفته است. نمونه دیگر، وضعیت سازمان ما و اکثر سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت است که در هیچ دادگاه و ارگانی رسماً غیرقانونی و «منحله» اعلام نشده‌اند، اما هرگونه فعالیت به نام آن‌ها و وابستگی به

پاسخ رضا علامه‌زاده به منتقدین

شاید نامشان را هم ندانم ولی مهرشان را همواره در سینه دارم. متأسفانه این دوستان شریف پیش از این که از زبان خود من هدف و منظور را از ساختن این فیلم بشنوند، در مقابل فریاد شادی پرجنجال نادوستانم غافلگیر شدند و ناپاوار از من رنجیدند و صمیمانه بگویم که من از این که بالاچار موجب این رنجش شده‌ام به شدت متأسفم. علامه‌زاده در پایان اطلاعیه خود، بخشی از نامه‌ای را که به احمد شاملو نوشته، چنین نقل کرده است:

«من در طول این یک ماه درگیر بحث و جدل‌های بی‌معنای کسانی که به توجیه سیاست‌پیشه بودن حرمت هیچ چیز و هیچ‌کس را نمی‌شناسند بوده‌ام که اگر پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ دوستان هنرمند و روشنفکر نبود، بیش از این‌ها بر اعصاب و روانم اثر می‌گذاشت. با این همه باور کنید که حتی یک لحظه به درستی راهی که پیش گرفتم، شک نکرده‌ام. من این طرح را با عشق و شور و احترام به شما، نه تنها به عنوان شاعر بزرگ زبان و وطنم که به عنوان آموزگار آزادی در زندگی هنرمندانه، به شعر و ادبیات روشنگر معاصر، به مردم شریف ایران که پانزده سال است از آنان به دور افتاده‌ام، آغاز کرده‌ام و این شعله همچنان در جاتم می‌سوزد.»

مانده در وطن می‌چشیدم؟» علامه‌زاده ضمن رد این ادعا که او فیلمنامه «وصیتنامه ققنوس» را برای تأیید به نمایندگان وزارت اطلاعات و امنیت در سفارت جمهوری اسلامی تسلیم کرده است، این ادعا را یک تهمت بزرگ خوانده است. علامه‌زاده در اطلاعیه خود افزوده است: «بگذارید در پایان صمیمانه راز دیگری را هم با شما در میان بگذارم. من از روزی که این طرح به ذهنم رسید تا وقتی که اعلامیه برداشتم ۷ روز انتشار دادم، یعنی در دوره‌ای حدود ششماه، تمام تلاشم این بود که مواظب باشم موجب دردسر برای کسی، به ویژه آنان که در ایران هستند و در این طرح کمک حال من بوده‌اند، فراهم نیآورم. اگر به این نگرانی‌های سنگین، نگرانی برای آینده ناروشن خودم را هم بیافزاید، احساس می‌کنید که من دوره‌ای سخت و پراسوب را می‌گذراندم. من در این دوره نسبتاً طولانی سعی کردم تا آنجا که مقدور است به جز چند تن از دوستانی که به کمکشان نیازمند بودم، مساله این فیلم را از همه دوستان دیگر پنهان کنم. این سیاست موجب شد که من از چیزی غافل بمانم که امروز بر ذهنم سنگینی می‌کند. و آن بی‌توجهی به احساسات شریف دوستان بسیار در این سو و آن سوی عالم است. دوستانی که

پس از انتشار اطلاعیه «پسندیدم» که در آن رضا علامه‌زاده کارگردان مشهور سینمای ایران، اعلام کرد قصد دارد با حمایت مجامع بین‌المللی برای ساختن فیلمی با شرکت احمد شاملو به ایران برود، انتقادات و تهمت‌هایی زیادی به او وارد شد. مضمون عمده این ایرادات این بود که علامه‌زاده با جمهوری اسلامی سازش کرده است و با این تصمیم خود جمهوری اسلامی را دشمنی کرده است. علامه‌زاده اخیراً با انتشار اطلاعیه دیگری به نام «کالبدشکافی یک اطلاعیه» به یک اعلامیه که تصمیم او را مورد انتقاد قرار داده، پاسخ داده است. علامه‌زاده در این اطلاعیه خود، در پاسخ به این ادعا که او با سفر به ایران، جمهوری اسلامی را دشمنی «امن» معرفی خواهد کرد، از جمله نوشته است: «منهم افسانه امن بودن ایران را باور ندارم. جمهوری اسلامی برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری نه تنها برای من که برای هیچ فعال هنری دیگری امن نیست، اما چرا فعالیت در محیط نامن برای من کاری نادرست و مضموم است؟ مگر محیط برای محمد مختاری و پوینده امن بود؟ مگر مبارزه فقط در محیط امن معنا و مفهوم دارد؟ راستی چه عیبی داشت اگر منم چند هفته‌ای درد نامنی را مثل یاران

از پیروزی انقلاب، در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ سیاست به‌اجرا درآمد جمهوری اسلامی در سال‌های بعد از آن را چنین تعیین کرد: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم‌های مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آن را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد.»

این تناقض در همه عرصه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی کشور ما دیده می‌شود. ایران کنونی با جامعه اسلامی مطلوب خمینی بسیار فاصله دارد و این فاصله با شتابی بی‌نظیر افزایش می‌یابد. در این میان، اصلاح‌طلبان اسلامی، اگر می‌خواهند اصلاح‌طلب باشند و بمانند، چاره‌ای جز این ندارند که در پیوند با این موج عظیم هرچه بیشتر از میراث خمینی فاصله بگیرند.

میراث خمینی و اصلاح‌طلبان اسلامی

عرصه‌های مختلف، تقابل با عملکرد جمهوری اسلامی و مقابله با انواع تحمیل‌های ارتجاعی ناشی از اداره اسلامی کشور را در پیش گرفته‌اند. حکومت دینی و هنجارهای جمهوری اسلامی در تجلیات مختلف آن آشکارا از سوی اکثریت مردم نفی می‌شود. این امر معنایی به جز طرد میراث سیاسی خمینی ندارد. در تقابل با این وضعیت، موضع واحد همه نیروهای جمهوری اسلامی از حفظ کلیت نظام، خود را در دفاع و تمجید از آیت‌الله خمینی به مثابه بنیانگذار جمهوری اسلامی و پرچم و مظهر کلیت نظام نشان می‌دهد. اما کاملاً آشکار است که مواضع و آموزش‌های خمینی با بسیاری مواضع، شعارها و ادعاهای اصلاح‌طلبان اسلامی در تضاد است.

آن‌ها نمی‌توانند در دراز مدت خواهان گشایش فضای سیاسی و گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی باشند اما در عین حال خود را پیرو اسامی بدانند که کمتر از یک سال پس

تجربه نشان داده است بدون خمینی‌زدایی از عمل و اندیشه سیاسی، پایبندی به آن شعارها و وعده‌ها ناممکن است.

اندیشه سیاسی ولایت فقیه و ساختار سیاسی ناشی از آن مهمترین ارمان شوم خمینی بود که نفی حقوق اساسی مردم، سلطه کامل ملایان بر همه شئون کشور و به قول زنده یاد مختاری «شبان رنگی» را در نظام سیاسی - ایدئولوژیک قالب ریخت، قانون اساسی آن را در جهت امیال خود سمت داد، جمهوری اسلامی را بنیاد گذاشت و به مدد سرکوبی ده‌مشتانه و همه جانبه بر کشور حاکم گرداند. تجسم فکر و عمل و میراث خمینی همانا جمهوری اسلامی با تمام کارنامه سیاه و نکبت‌بار آن است.

اکنون رهبران جمهوری اسلامی علی‌رغم وجود تفاوت در سیاست و گفتار در تمجید از آیت‌الله خمینی از یکدیگر سبقت می‌گیرند. اکثریت مردم کشور، بویژه زنان و جوانان در

به مناسبت یکصدمین سال تولد خمینی، سال ۱۳۷۸، توسط سران جمهوری اسلامی سال خمینی نام‌گذاری شد. این نام‌گذاری با روندها و واقعیات جاری در کشور در رابطه نزدیک و تنگاتنگ قرار دارد. پویایی، تلاش و مبارزه همه‌جانبه‌ای که در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی در ایران، برای کسب حقوق انسانی و شهروندی و برای به عقب نشاندن استبداد و تازیانه‌اندیشی با هدف دگرگونی ساختار سیاسی موجود جریان دارد، مستقیماً با میراث و منش فکری - سیاسی به جا مانده از خمینی در تعارض و تقابل قرار گرفته است. حکومت پس از انقلاب و آنچه که در تمام ۲۰ سال گذشته در کشور ما توسط جمهوری اسلامی به اجرا درآمده، تحت رهبری و ناشی از منویات خمینی و پس از مرگ او شدیداً تحت تاثیر ماترک سیاسی و فکری او بوده است.

اکنون نیز میزان پایبندی اصلاح‌طلبان درون و بیرون حکومت به شعارها و وعده‌هایی که در راستای تأمین حقوق و آزادی‌های مدنی داده‌اند، دقیقاً به حد فاصله گیری از میراث خمینی وابسته است. همانگونه که تاکنون نیز

۳۰ کودک در راه بازگشت از مسابقه قرائت قرآن، در حادثه رانندگی جان باختند

فرهنگ باستانی ما پاسخ داده است و در صدها سال پیش از رونق انداختن آن برآمده است. آن‌ها همواره همزمان با مراسم نوروز و شادی مردم با برگزاری مراسم گوناگون مذهبی و کسب‌کننده کوشیده‌اند شهادی عید را تحت‌الشعاع قرار دهند.

فاجعه مرگ دلخراش بی‌گناهان کودکی که قربانی این گونه نمایش‌های پوچ شدند، این پرسش را در میان مردم پیش کشیده است که تا کی کودکان بیگناه باید تاوان سیاست‌های جنون‌آمیز را بدهند.

پشت‌سر نهادن فصل زمستان، بی‌صبرانه به تکاپو می‌آیند تا نوروز را جشن بگیرند. آن‌ها از روزها قبل به استقبال آیم که خوش‌ترین آیم دوران کودکی است می‌روند. شور و شغف آن‌ها خرمی از امید و شادی را به همراه می‌آورد. و این شادی و هیاهوی کودکان است که معنای دیگری به بهار و آغاز سال نو می‌بخشد. بهار بدون شادی و هیاهوی کودکان بهار نیست. اما بیست سال است که جمهوری اسلامی این شادی و هیاهوی کودکان خردسال دبستانی پس از

جنگ ایران و عراق مقاومت کردند و مویش‌ها را تحمل کردند، این حادثه را نیز تحمل کنند! مردم می‌گویند کودکان ما علاقمندند در آیم تعطیلات نوروز به دور از مراسم اجباری مذهبی و کسب‌کننده که روح آن‌ها را می‌فرساید، به شادی بپردازند و با فرهنگ ملی کشور خود آشنا شوند. آن‌ها می‌خواهند دوران خوش کودکانه را به دور از فضای افسردگی و حرمان و دور از القانات ایدئولوژیک سپری سازند. همواره چنین بوده است که کودکان خردسال دبستانی پس از

ادامه از صفحه اول کودکی در دم جان باختند. مجروحین این حادثه با تأخیر بسیار به بیمارستان‌های نامجهز انتقال یافتند.

با انتشار این خبر هولناک، شادی روزهای عید در دزفول و شهرهای اطراف به ماتم بزرگی تبدیل شد. شدت اندوه و خشم مردم از این حادثه به حدی بود که خامنه‌ای بلافاصله پیامی صادر کرد، اما او در پیام خود به جای وعده مجازات مسئولین این فاجعه بزرگ، از مردم دزفول خواست همانگونه که در دوران

محاكمه او جلالان به تعویق افتاد

«احمد زکی اوکچولو اوغلو» وکیل او جلالان پس از ملاقات با او اعلام کرد او همچنان تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار دارد. به گفته وی در صورت تداوم شیوه بازجویی مأموران امنیتی ترکیه، او جلالان ناگزیر به خودکشی خواهد بود. در همین حال دولت ترکیه محاکمه او جلالان را که قرار بود ۲۴ مارس صورت گیرد، به تعویق انداخت. دولت ترکیه در ادامه فشارهای خود به کردها، سوقش شد تلوویزیون کردی MedTV را که از اروپا پخش می‌شد، تعطیل نماید. □

در همین حال دولت ترکیه از ورود وکلای او جلالان به ترکیه جلوگیری کرد و مدعی شد که ورود وکلای اروپایی به ترکیه دخالت در مسایل داخلی ترکیه می‌باشد. در خود ترکیه ۱۷ وکیل آسداگی خود را برای وکالت عبدالله او جلالان اعلام کردند که ۳ نفر از آنان مورد پذیرش قرار گرفتند. یکی از این سه نفر بعداً تحت فشار استعفا نمود و اعلام کرد تأمین جانی ندارد. از دو وکیل باقی مانده نیز یکی توسط دولت دستگیر شده است.

بلند اجوبت رییس دولت ترکیه، بلافاصله بعد از دستگیری او جلالان در تلویزیون ترکیه ظاهر شد و دستگیری رهبر کردهای ترکیه را یک پیروزی بزرگ خواند و به مردم ترکیه تبریک گفت. اجوبت به کردهای ترکیه وعده داد که با «خاتمه مساله پ.ک.کا» وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان نیز بهبود خواهد یافت. نخست‌وزیر ترکیه در عین حال اعلام کرد دولت و ارتش به سرکوب چریک‌های پ.ک.کا ادامه خواهند داد.

سیاهی رفت. لرزان پرسیدم: - چی؟ چه گفتی؟ از واکنش من نگران شد. اگر می‌توانست دیگر آن نام را بر زبان نمی‌آورد. اما کنار از کار گذشته بود و راه بازگشتی نداشت. با احتیاط و آهسته‌تر از دفعه پیش گفت: - دادار. سیاوش دادار. با حالت نهوع ناشی از تلاطم شدید روحی فریاد کشیدم: - ممکن نیست! ممکن نیست! بریده بریده گفت: - چرا ممکن نیست؟ از این ممکن‌تر چه که آدم زنده به اسم داشته باشه؟ من، که با شنیدن نام کامل خود از زیسان او گسیج شده بودم، شگفت‌زده به وی خیره شدم. همه چیز اسرار آمیز شده بود. انگار افسونی در کار بود. چگونه ممکن بود بین این همه انسان درست او همانم من درآید؟ عجیب‌تر این که نام من ترکیب رایجی نداشت و امکان این که کسی همانم من باشد بسیار کم بود. پرسیدم: - تو مرا می‌شناسی؟ با رنگ بریده گفت: - نه! می‌دونم که با من آشنایی نداری؛ اما شاید به جایی، مثلاً توی اتاق بازجویی، اسمم را شنیده باشی. - نه، من تو را جایی ندیدم. چرا این چیزها را می‌پرسی؟ - آخر... اسم من سیاوش دادارم. من نمی‌دونم که چه جوری ممکنه تو هم اسم من درآیی! او شگفت‌زده و هراسان، در حالی که چشمش در چشم من دوخته بود، چند گام عقب رفت.

چیزی نگفتم. او نگاهش را از من گرفت و به فکر فرو رفت. پس از لختی محتاطانه پرسید: - تو از ماجرای من چه میدونی؟ - من همه گفتگوها را شنیدم. اعدام‌هایی که با تو آوردن کیا بودن؟ - من هیچ‌کدام را نمی‌شناختم. من هیچ‌کدام را نمی‌شناسم. نمی‌خام بشناسم، می‌فهمی! - اما من همه کسانی را که همراه اعدام شدند می‌شناختم. همه توی یک اتاق بودیم. - وضع من با تو فرق می‌کنه. پس از این که زندانیا را اعدام کردند و ریختند توی ماشین آمدند دنبال من. من نمی‌دونم اعدام شده‌ها از کدام بند بودن و کجا اعدام شدند. - واقعا هیچ‌کدام را نمی‌شناختم؟! - خوب... اگر خیلی اصرار داری... یکی را می‌شناختم. اما نه از گروهی که با من آوردند. - پس از کدام گروه؟ - از گروه تو! با تعجب به او خیره شدم و پرسیدم: - از بچه‌های ما چه کسی را می‌شناختی؟! - کسی را که خودش اعدام شده اما اسمش زنده مانده!

آفتاب به سینه آسمان رسیده بود، اما هنوز آفتاب از هر سو خالی بود و راه‌پیمایی ما به جایی نبرده بود. بیابان به نظر بی‌کرانه می‌آمد. جز بوته‌های خار خشک خار و گذرگاه گاهی مارمولکان کتبخار چیزی یک‌دستی و سکون آن پهنه پهناور را به هم نمی‌زد. هر دو سخت خسته بودیم و بی‌مناک گم شدن در کویر. همه راه را در سکوت پیموده بودیم، اما این سکوت طولانی شده بود و اکنون می‌بایست در باره ادامه راه مشورت می‌کردیم. سرانجام او به حرف درآمد: - می‌دونی، من از برخورد تو خیلی متعجبم! پس از کمی درنگ گفتم: - چرا؟ - تو اصلاً از من نپرسیدی که چطور توی این بیابان سبز شدم و آدمم بالای سر تو. - برای من و تو دیگر هیچ چیز عجیب نیست. بودن من در اینجا کمتر از بودن تو شگفت‌انگیز نیست. - من کمی خوردنی توی این بسته دارم. می‌خواهی چیزی بخوریم؟ ناخودآگاه گفتم: - آوئا دادن؟ با تعجب پرسید: - کجا؟

ساده و بی‌گناه نیستی! - کجا فکر می‌کردی؟ - مأمور! - تو که گفتم چیزی از من نشنیدی! - آوئا در باره صاحب این شناسنامه حرف زدند. وقتی شناسنامه تو را به من دادند گفتند که صاحب این شناسنامه اشتباهی اعدام شده. تن تو اعدام شده اما اسم تو نه! درست بر عکس من. - می‌تونم بپرسم اسم واقعی تو چیه؟ - اسم من اعدام شده، مثل تن تو! - اگر تو می‌تونستی از اسم من استفاده بکنی چکار می‌کردی؟ - آوئا گفتند که صاحب این شناسنامه ممنوع‌الخروج نبود. به من سفارش کردند که فوراً با این شناسنامه برم خارج و همونجا بوم. - حالا چه می‌کنی؟ - چیزی فرق نکرده! یک‌باره موجی از خشم مرا به لرزه انداخت. ایستادم و خیره در چشمان او گفتم: - فوراً شناسنامه مرا بده! او که همزمان با من در جای خود می‌خکوب شده بود، با چهره رنگ‌باخته، بدون آن که چیزی بگوید، مرا نگاه کرد. دوباره و این بار با فریاد کرکننده‌ای گفتم: - بده من شناسنامه منو، تواب لعنتی! پاسخی نداد. خاموش از کنار من گذشت و به راه خود ادامه داد. من گذاشتم تا فاصله زیاد شد، آن وقت در همان مسیر به راه افتادم. ادامه دارد

داستان

شاید دوباره دیداری بود

(۶)

امیر صمیمینی

انگار آماده فرار شده بود. صدای ضعیفی گفت: - منو بیش از این ترسون! - اگه قرار باشه کسی بترسه این منم. تو اسم منو از کجا آوردی؟ مطمئن هستم که تو یک اسم دیگری داری. - این اسم خود منه! - ممکن نیست! - خوب، من هم میتونم همین اسم رو بدم که صاحب این نام کجا به دنیا آمد، فرزند کیه، شناسنامه او در کجا صادر شده. این اسم اصلی منه. این هم شناسنامه من! بستن خوراکی را باز کرد و از توی آن یک شناسنامه بیرون آورد. شناسنامه خودم را فوراً شناختم. گفتم: - عکس شناسنامه را نشان بده ببینم عکس کیه! با دقت به شناسنامه خیره شد. سپس در حالی که بالای چشمش را با سرانگشت مالش می‌داد گفت: - تو راست میگی. عکس تو اینجاست. آوئا عکس را عوض نکردند. - کیا؟ چرا باید توی شناسنامه من دست می‌بردند؟ - خدای من! آخر چرا این همه آدم این شناسنامه باید مال تو باشه؟ آیا دست شیطان در کار نیست؟ دستم را به طرف شناسنامه دراز کردم، دستش را پس کشید. خشمگین شدم. گفتم: - خجالت نکشید، بگویند مخدري به نام فلسفه و این! پس آن طور که آوئا فکر می‌کردن تو

که حق به حقدار میرسه! - تا ببینم حق دار کیه! طوری حرف می‌زنی که انگار خداپرستی! - می‌خواهی آب را گل آلود کنی دوست من. می‌خواهی خودت را خشمگین کنی تا از کاری که کردی خجالت نکشی. از کجا میدونی که من خداپرست نیستم و چرا می‌خواهی که نباشم؟ - از کجا؟ خوب... مثلاً از همین اسمت که سراپا زرتشتیه! - دادار اسم خداست! - اسم خدا بود! - مات شدی برادر! - پات! بازی پاته رفیق! بازی از مدتها پیش پاته! - کاش می‌تونستم باور کنم که تو شرایط پات را باور داری! - چرا شک داری؟ - چون همه تون دوزبازیه! با مهربانی شطرنج تاس درست می‌کنید و قانون شطرنج را با هر چه دوز تاخت می‌زنید! مدتی ساکت ماند، بعد پرسید: - فلسفه خوندی؟ - هر ایرانی کمی فلسفه می‌دونه. - این را در مورد شعر میگن. - شعر قدیم ایران فلسفه خالصه. - مردمی که فلسفه میدونن چطور دوز را بر شطرنج ترجیح میدن؟ - فلسفه ایرانی بیشتر تراوش عاطفی است تا عقلی. این فلسفه یک الونک اسمن ذهنی است. - مخدري بنام فلسفه... خجالت نکشید، بگویند مخدري به نام فلسفه و این! پس آن طور که آوئا فکر می‌کردن تو

ساده و بی‌گناه نیستی! - کجا فکر می‌کردی؟ - مأمور! - تو که گفتم چیزی از من نشنیدی! - آوئا در باره صاحب این شناسنامه حرف زدند. وقتی شناسنامه تو را به من دادند گفتند که صاحب این شناسنامه اشتباهی اعدام شده. تن تو اعدام شده اما اسم تو نه! درست بر عکس من. - می‌تونم بپرسم اسم واقعی تو چیه؟ - اسم من اعدام شده، مثل تن تو! - اگر تو می‌تونستی از اسم من استفاده بکنی چکار می‌کردی؟ - آوئا گفتند که صاحب این شناسنامه ممنوع‌الخروج نبود. به من سفارش کردند که فوراً با این شناسنامه برم خارج و همونجا بوم. - حالا چه می‌کنی؟ - چیزی فرق نکرده! یک‌باره موجی از خشم مرا به لرزه انداخت. ایستادم و خیره در چشمان او گفتم: - فوراً شناسنامه مرا بده! او که همزمان با من در جای خود می‌خکوب شده بود، با چهره رنگ‌باخته، بدون آن که چیزی بگوید، مرا نگاه کرد. دوباره و این بار با فریاد کرکننده‌ای گفتم: - بده من شناسنامه منو، تواب لعنتی! پاسخی نداد. خاموش از کنار من گذشت و به راه خود ادامه داد. من گذاشتم تا فاصله زیاد شد، آن وقت در همان مسیر به راه افتادم. ادامه دارد

سال ۱۳۷۷ در آئینه رویدادها



بیستین سال حکومت اسلامی در ایران، به لحاظ ابعاد روی‌گردانی مردم از استبداد مذهبی، در تاریخ این رژیم بی‌سابقه بود. این سال، با پوشش گسترده ولایت فقیه برای نابودی دستاوردهایی که مردم ظرف مدتی کمتر از یک سال از خرداد ۱۳۷۶ به دست آورده بودند، آغاز شد و با شکست مفتضحانه ولایت فقیه در انتخابات شوراها پایان یافت. در این سال، دستگاه سرکوب ولایت فقیه به بزرگترین بحران تاریخ خود دچار شد. نگاهی داریم به مهم‌ترین رویدادهای ایران در سال ۱۳۷۷.

خامنه‌ای بر طبل یورش می‌کوبد

در همان روز اول فروردین ۱۳۷۷، خامنه‌ای «فضای مطبوعاتی کشور» را «به شدت ناسالم» خواند و روزنامه‌نگاران منتقد را تهدید کرد اگر به روش خود ادامه دهند، پیروان اکثریت «خودشان می‌دانند با آنها چه بکنند».

بدین ترتیب، سال ۱۳۷۷ به سال مقابله گسترده ولایت فقیه با مطبوعاتی تبدیل شد که در شرایط سرکوب احزاب و سازمان‌های سیاسی، عملاً به سخنگویان جنبش آزادیخواهانه مردم تبدیل شده‌اند.

یورش خامنه‌ای را گماشتگان او پی گرفتند. رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران، در اردیبهشت‌ماه گفت در ایران نشریات چاپ می‌شود که «امنیت ملی» را به خطر افکنده است. صفوی در همین سخنرانی، مخالفان ولایت فقیه را صریحاً به قتل تهدید کرد و گفت: «بعضی‌ها را باید گردن بزنیم، بعضی‌ها را زبانشان را قطع کنیم». فرمانده پس از اعتراضات گسترده افکار عمومی ایران به این اظهاراتش نیز بر تهدیدات خود پافشاری کرد و در خردادماه، در یک سخنرانی گفت: «ما یک سنگ در داخل لانه مارهای زهری سنگ خورده از این انقلاب انداختیم و فرصت دادیم تا همه آنها از لانه‌های خود بیرون آیند. این یکی از تاکتیک‌هایی بود که این‌ها را بهتر شناسایی کنیم».

در روز ۲۰ خرداد، امتیاز روزنامه جامعه لغو شد. به جای این روزنامه، «توس» منتشر شد و بلافاصله آماج یورش جناح مسلط حکومت قرار گرفت. قضاوتی پس از آنکه در مردادماه، در محفل دینال سخنان تحریک‌آمیز رئیس آن محمد یزدی در نماز جمعه، روزنامه توس را توقیف کرد و بعد زیر فشار افکار عمومی ناچار به رفع توقیف آن شد. در شهریورماه حمله شدیدتری را به گرداندگان این روزنامه سازمان داد. نخست، خامنه‌ای با بهره‌گیری از فضای تنش ناشی از رویارویی با طالبان، در ۲۴ شهریورماه بار دیگر و این بار با صراحتی بیشتر، به روزنامه‌های منتقد حمله کرد. و بعد بلافاصله قوه قضائیه روزنامه توس را تعطیل و چهار تن از گردانندگان آن را دستگیر کرد (تقریباً پنج‌شنبه پس از بازگشت از خارج روانه زندان شد).

مقامات دولت خاتمی که تا چند ماه پیش از آن، وعده حمایت از آزادی‌ها را می‌دادند، در برابر این یورش، روزنامه‌نگاران را تنها گذاشتند. عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد گفت: «اگر من هم عضو هیأت منصفه مطبوعات بودم، خواستار بستن این روزنامه (توس) می‌شدم». به دنبال این سخنان مهاجرانی، اکثریت مجلس که پیش از آن وزیر کشور را برکنار کرده بود، از طرح استیضاح مهاجرانی منصرف گردید.

طرفداران ولایت فقیه در مجلس نیز به دستور رهبرشان سهم خود را در یورش به مطبوعات ادا کردند. در سال ۱۳۷۷، قانونی در مجلس تصویب شد که طبق آن، استقاده از تصویر زنان در مطبوعات و انتقاد از تبعیض جنسی ممنوع شده است.

یورش به مطبوعات، به جامعه و توس محدود نماند. در سال ۱۳۷۷، آدینه پراسپه‌ترین نشریه فرهنگی مستقل از حکومت اسلامی تعطیل شد. از جمله دیگر نشریاتی نیز که در سال ۱۳۷۷ قربانی یورش جناح راست گردیدند، «جامعه سالم» و «راه نو» بودند.

نویسندگان، آماج جنایتکاران

پس از دوم خرداد به موازات گسترش فعالیت مطبوعات منتقد، تلاش‌های نویسندگان ایران برای رهایی از قید سانسور و تحقق آزادی قلم نیز اوج تازه‌ای گرفت. رژیمی که در سال ۱۳۷۵ می‌خواست جمع بزرگی از نویسندگان ایران را با انویس به ته دره بفرستد و طی چند ماه، از جمله غفار حسینی و ایراهیم زال‌زاده را سر به نیست کرده بود، پس از دوم خرداد در توطئه برای قتل فرج سلارکوهی شکست خورد و در سال ۱۳۷۷ بالاخره ناچار شد به پیوستن سرکوهی به خانواده‌اش در آلمان تن دهد. نویسندگان ایران که در مبارزه با استبداد شاهی نیز در صف مقدم تلاش برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و قلم بودند و در تمام دهه حکومت سیاه آخوندی، آزاداندیشی را پاس داشتند، پس از دوم خرداد بر تلاش‌های خود افزودند.

در شهریورماه ۱۳۷۷، از سوی کمیته تدارک

و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران، منشور پیشنهادی کانون منتشر شد. این منشور قبل از انتشار، عمدتاً در میان نویسندگانی که بیانه تاریخی «ما نویسنده‌ایم» را امضا کرده بودند، دست به دست گشته و به تأیید اکثریت آنها رسیده بود. کمیته تدارک، متشکل بود از محمدجعفر پیونده، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری. از این جمع، در مهرماه درویشیان، مختاری، گلشیری و کوشان دستگیر شده و پس از چند ساعت بازجویی در زندان اوین آزاد شدند. نویسندگان را در اوین تهدید و با آنان اتمام حجت کردند که دست از فعالیت برای احیای کانون نویسندگان بردارند.

قضیه به تهدید محدود نماند. در پانز سال گذشته ظرف چند هفته، چهار نویسنده (حاجی‌زاده، شریف، مختاری و پیونده) و از جمله دو تن از اعضای کمیته تدارک کانون نویسندگان، قربانی جنایات فوجیه شدند، جنایاتی که ایران را تکان داد و اعتراضات گسترده به آن، دستگاه جهانی سرکوب ولایت فقیه را در شدیدترین بحران تاریخ خود فرو برد. بعداً تحت فشار افکار عمومی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ناچار شد اعتراف کند که عوامل آن مرتکب قتل مختاری و پیونده و نیز فرورها شده‌اند. مرگ مجید شریف و قتل فوجیه حاجی‌زاده در کرمان را هنوز مسکوت گذاشته‌اند. در مورد پیونده، قتل فرورها و مختاری و پیونده نیز تلاش‌ها در این جهت است که این جنایت، هر چه زودتر به فراموشی سپرده شود.

علیرغم این جنایت، نویسندگان ایران از پای ننشسته‌اند و در حالی که شمشیر رحیم صفوی‌ها در بالای سر آنهاست، به مبارزه خود برای آزادی اندیشه و قلم ادامه می‌دهند. روز ۱۳ اسفند، جمعی از نویسندگان ایران در خانه سیمین بهیانی گرد آمدند و هیأت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران را برگزیدند. اعضای این هیأت، عبارتند از سیمین بهیانی، شیرین عبادی، هوشنگ گلشیری، محمدکاظم کردوانی و علی‌اشرف درویشیان.

مردم در صحنه مبارزه برای آزادی

پس از استقرار استبداد آخوندی هیچ سالی به اندازه سال ۱۳۷۷ شاهد تظاهرات، گردهمایی‌ها، راه‌پیمایی‌ها و سایر حرکات آگاهانه و متین مردم برای آزادی و گشایش سیاسی نبوده است. مردم، مبارزات سال ۱۳۷۷ را با اعتراضات وسیع به حذف کاندیداهای مخالف راستگرایان از دور انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس و پیرونده‌سازی‌های قوه قضائیه علیه کرباسچی آغاز کردند. با اعتراضات مکرر به سرکوب مطبوعات ادامه دادند، با تظاهرات و بزرگداشت فرورها و نویسندگان قربانی استبداد به اوج رساندند و با جشن و پایکوبی خیابانی بی‌سابقه در چهارشنبه سوری به پایان بردند.

در مبارزات مردم، به ویژه این اقبال و گروه‌های اجتماعی نقش فعالی داشتند: دانشجویان و جوانان تقریباً هر ماه به مناسبتی به خیابان‌ها آمده‌اند تا وعده‌های جامعه مدنی و گشایش سیاسی را به دولت خاتمی یادآور شوند. در دفاع از مطبوعات، در مبارزه با دستگاه‌های سرکوب مانند قوه قضائیه و وزارت اطلاعات، دانشجویان در صف مقدم مبارزه‌اند. سال ۱۳۷۷، سال تبدیل جنبش دانشجویی به یک جنبش سیاسی تمام‌عیار بود. در سال گذشته آشکار شد که بیست سال تلاش جمهوری اسلامی برای دور نگه داشتن سیاست و اندیشه مستقل سیاسی از دانشگاه‌ها به طور قطعی شکست خورده است.

زنان ایران در سال ۱۳۷۷ گام‌های استواری در پیکار علیه حکومت زنتیست جمهوری

برای برکنار کردن حکومت زنتیست جمهوری ایران، منشور پیشنهادی کانون منتشر شد. این منشور قبل از انتشار، عمدتاً در میان نویسندگانی که بیانه تاریخی «ما نویسنده‌ایم» را امضا کرده بودند، دست به دست گشته و به تأیید اکثریت آنها رسیده بود. کمیته تدارک، متشکل بود از محمدجعفر پیونده، علی‌اشرف درویشیان، محمود دولت‌آبادی، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری و محمد مختاری. از این جمع، در مهرماه درویشیان، مختاری، گلشیری و کوشان دستگیر شده و پس از چند ساعت بازجویی در زندان اوین آزاد شدند. نویسندگان را در اوین تهدید و با آنان اتمام حجت کردند که دست از فعالیت برای احیای کانون نویسندگان بردارند.

برای پیرونده‌سازی علیه کرباسچی، استفاده کرد و بالاخره در فروردین ۱۳۷۷ کرباسچی را روانه زندان نمود. نوع اتهامات و تنظیم پرونده شهرداری تهران بسیار آگاهانه انتخاب شد. حزب کارگزاران سازندگی، عمدتاً از مسئولان دستگاه‌های دولتی در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی تشکیل شده است که بسیاری از آنها، در اداره دستگاه تحت مسئولیتشان در بهترین حالت چندان پایبند مقررات و ضوابط نبوده‌اند و یا حتی در سوءاستفاده‌های مالی کلان شرکت داشته‌اند. لاف‌ها از هنگام محاکمه کرباسچی، همه آنها می‌دانند که دستشان زیر تیغ دستگاه قضایی و امنیتی ولایت فقیه است.

تا جایی که به کارگزاران مربوط می‌شود، انتقام‌جویی و تهدید از سوی جناح راست، در طول سال ۱۳۷۷ بی‌تأثیر نبود. در سال گذشته گروه و سپس حزب کارگزاران به گونه‌ای فزاینده از جناح چپ حکومت فاصله گرفت و در انتخابات مجلس خبرگان عملاً وارد ائتلاف با جناح راست شد. امید کارگزاران این بود که در چیدن اعضای خبرگان، شورای نگهبان مرحمت بیشتری به طرفداران رفسنجانی بکند تا شاید در خبرگان جدید، رفسنجانی بتواند نقش مهم‌تری در رهبری جمهوری اسلامی بگیرد. در حالی که جناح چپ توسط شورای نگهبان از رقابت برای تسخیر مجلس خبرگان حذف شد، کارگزاران در عرصه این رقابت ماندند اما چیزی جز بدبینی مردم و جناح چپ نصیبشان نشد. مجلس خبرگان جدید نیز مانند مجلس قبلی کاملاً توسط روحانیون به شدت سنت‌گرا و طرفدار ولایت مطلقه فقیه قبضه شده است. اینان حتی برای نیرویی مانند کارگزاران نیز جایی در مجلس خود نگذاشته‌اند.

در حالی که رابطه جناح مسلط با کارگزاران، سیر متغیری از تهدید و تحقیر، از دفع و جذب است، در سال ۱۳۷۷ راستگرایان نشان دادند اگر یک نیروی مذهبی در استناد از ولایت فقیه اندکی پیگیری نشان دهد، سر و کارش با عمله و اگر سرکوب است. آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۷۷ کماکان ممنوع‌المنبر بود و این سال را عملاً خانه‌اش در قفس در بازداشت به سر برد. در اعتراض به اقدامات ایذایی حکومت علیه منتظری، طرفداران او در اصفهان و نجف‌آباد در اردیبهشت ماه دست به اعتراضاتی زدند که با واکنش سرکوبگرانه عوامل خامنه‌ای مواجه شد. عدم همراهی دستگاه‌های وابسته به وزارت کشور با عملیات ارباب علیه طرفداران منتظری، به جناح راست بهانه کافی داد تا عبدالله نوری وزیر کشور را در مجلس استیضاح برکنار کند. خاتمی در مقابل این آشکارترین یورش به دولت تنها ۱۰ ماه پس از تشکیل آن، حاضر نشد در مجلس از مهم‌ترین وزیر کابینه‌اش دفاع کند و به برگماری نوری به معاونت خود پس از استیضاح، اکتفا کرد. نوری چند ماه بعد برای شرکت در انتخابات شورای شهر تهران از معاونت خاتمی نیز کناره گرفت.

با اینکه ظاهراً ناآرامی‌های اردیبهشت‌ماه اصفهان و نجف‌آباد، علت برکناری عبدالله نوری توسط مجلس بود، در حقیقت نوری توان مواضع صریح خود علیه محمد یزدی رئیس قوه قضائیه و دخالت‌های شورای نگهبان در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس در اسفند ۱۳۷۶ را پرداخت. وی با انتشار روزنامه خرداد که اکنون در میان روزنامه‌های ایران صریح‌ترین انتقادات از جناح مسلط حکومت را بیان می‌کند، نشان داده است که از کرباسچی و مهاجرانی در مقابله با جناح راست پایداری است.

اما حتی در مواضع رادیکال‌ترین نیروهای اصلاح‌طلب درون حکومت نیز عنصر سازش و عقب‌نشینی در برابر جناح راست وجود دارد. در انتخابات شوراها، نوری و سایر نامزدهای چپه دوم خرداد به این تاداند که کتباً بنویسند ملتزم به ولایت فقیه‌اند تا از فهرست نامزدها حذف‌شان نکنند. در حقیقت، جناح‌های رژیم به حکمت حسن حبیبی توافق کردند «غیرخودی»ها را حذف و میدان رقابت شوراها را بین خود تقسیم کنند. پاسخ مردم به این توافق در بسیاری از شهرها این بود که نه به این رأی دهند و نه به آن.

رکود و تورم، هم‌زمان

در حالی که معمولاً بحران‌های اقتصادی یا به صورت رکود و یا تورم بروز می‌کند، سال ۱۳۷۷ در ایران سال اوج‌گیری هم‌زمان این دو پدیده بود. در آستانه آغاز سال ۱۳۷۷ خاتمی بیلابند متضخانه‌ای از عواقب اقتصادی هشت سال ریاست جمهوری رفسنجانی ارائه داد و اقتصاد ایران را بسیار ناسامد. وی گفت: «امروز پردرآمدترین کسان ما، کسانی هستند که فعالیت‌های کاذب اقتصادی می‌کنند و کسانی که سرمایه‌هایشان را هیچ وقت در مسیر درست تولید و تقویت اقتصاد به کار نمی‌اندازند و همین اینها هستند که ما اطلاعات چندانی از آنها نداریم و نمی‌توانیم از درآمدهایشان مالیات بگیریم».

کاهش شدید قیمت نفت در سال ۱۳۷۷ علاوه بر میراث فلاکت‌بار رفسنجانی که بالاترین میزان قروض خارجی تاریخ ایران را به جای گذاشته است، مزید بر علت شد و ایران را در شدیدترین بحران اقتصادی سال‌های اخیر فرو برد. ناتوانی دولت در تأمین نیازهای ارزی اقتصاد کشور که خود ناشی از سقوط قیمت نفت بود، تقاضا و نتیجه بهای ارز را به شدت بالا برد و در طول سال ۱۳۷۷ از ارزش ریال در برابر دلار بیش از ۴۰ درصد کاسته شد. بسیاری از شرکت‌ها و کارخانه‌های ایران به اخراج کارگران و کارکنان خود پرداخته‌اند یا به تعهدات مالی خود در برابر کارکنان عمل نمی‌کنند. مانند هر بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، بار اصلی این بحران نیز به دوش زحمتکش منتقل شده است.

در طول سال ۱۳۷۷، فشار شدیدی که مردم از بحران اقتصادی متحمل می‌شوند، بارها به اعتصابات، تظاهرات و حتی حرکات شورشی منجر شد. گاه جرقه‌ای مانند کشته شدن یک نوجوان دستفروش توسط مأموران شهرداری در اردیبهشت‌ماه در جنوب تهران کافی بود تا به حرکات گسترده توده‌ای و مقابله مردم با نیروهای دولتی بیانجامد. در تیرماه ساکنان شهرک مسعودیه تهران در اعتراض به شهرداری قصد تخریب چند خانه را داشت، دست به تظاهرات زدند. در مهرماه، تهران‌پارس شاهد برآشتن مردم از یک سازه دلخواش رانندگی بود که منطقه را ساعت‌ها دچار ناآرامی کرد.

در عین حال، هم جناح راست و هم رفسنجانی می‌کوشند وانمود کنند که گشایش نسبی سیاسی و «بی‌ثباتی» ناشی از آن، علت فلاکت اقتصادی است. رفسنجانی در چند خطبه و سخنرانی، بی‌شماره دوره ریاست جمهوری خود را دوره شکوفایی اقتصادی جلوه داده و از مسئولان خواسته است به «فضای» دوره زمامداری او برگردند. برخی سخنگویان جناح راست در مجلس و مطبوعات در طول سال گذشته بارها گفتند مسئله فعلی ایران توسعه سیاسی نیست و دولت خاتمی به جای دنبال کردن شعارهایی مانند جامعه مدنی، باید به وضعیت اقتصادی ایران سر و سامان دهد. تا کنون این عوام‌فریبی جناح راست، نتوانسته است چندان مؤثر افتد. هر جا مردم به تنگ‌آمده از مشکلات اقتصادی به خیابان‌ها آمده‌اند تا لب اعتراض بکشایند، همواره این کل حکومت بوده که مردم علیه آن شعار داده‌اند. به عنوان نمونه در جنبش کارگری این آگاهی وجود دارد که راستگرایانی که امروز نسبت به وضعیت اقتصادی مردم ابراز نگرانی می‌کنند، در زمانی که می‌خواستند قانون کار بنویسند برای کارگر ارزشی بیش از مال‌الاجاره قائل بودند.

تا کنون دولت خاتمی نتوانسته است از آثار بحران بکاهد. نه تشکیل کمیته بحران برای واکنش در قبال سقوط قیمت نفت و نه اعلام طرح ساماندهی اقتصاد توسط خاتمی در مردادماه، به اتخاذ و اجرای تصمیمات راه‌گشا برای غلبه بر بحران بیانجامد. در نتیجه، خاتمی تلاش‌های خود را متوجه کاستن از شدت بحران از طریق برخی گشایش‌ها در سیاست خارجی کرده است.

سیاست خارجی خاتمی: دکترین لیخند

خاتمی در سال ۱۳۷۶ در حالی بر مسند ریاست جمهوری اسلامی تکیه زد که روابط حکومت اسلامی با اروپا به دنبال حکم دادگاه می‌کونوس، دچار بحران بود. اگر از موضع منافع کل حکومت به سیاست خارجی خاتمی بنگریم و محک موفقیت این سیاست را میزان غلبه بر انزوای بین‌المللی بدانیم، بدون تردید یک سال و نیم سیاست خاتمی در قبال اروپا موفق‌تر از دو دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال آن بوده است. در سال ۱۳۷۷ برای نخستین بار یک کشور اروپایی غربی سیزبان یک رئیس جمهوری اسلامی ایران شد. در استندما، خاتمی دیداری سه‌روزه از ایتالیا و اوتیکان به عمل آورد. در ماه‌های قبل از آن، ایتالیا با پر کردن خلا آلمان به تدریج به مهم‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل شد. علاوه بر ایتالیا، فرانسه نیز از «دکترین لیخند» خاتمی استقبال کرده است. در سال گذشته خرازی وزیر خارجه دولت خاتمی برای تدارک یک دیدار خاتمی از فرانسه به این کشور رفت. قرار است دیدار خاتمی از پاریس به زودی انجام گیرد.

به موازات بهبود مناسبات با اروپا، دولت خاتمی در سال گذشته یاب مراودات غیررسمی با آمریکا را نیز باز نگه داشت. خاتمی در مصاحبه با سی‌ان‌ان، در زمستان ۱۳۷۶، ضمن منتفی دانستن مذاکرات رسمی دو دولت، خواهان گشایش تماس‌ها در سطوح غیردولتی شده بود. در سال ۱۳۷۷ این سیاست دنبال شد. هر چند مخالفان داخلی خاتمی با اقداماتی نظیر حمله به اتوبوس آمریکایی‌ها در تهران در این راه سنگ‌اندازی کردند. دولت آمریکا در مجموع ادامه در صفحه ۷

«خلق ترکمن و انقلاب»

(یک بررسی کوتاه تاریخی)

الف - ایلی

برای بسیاری که دورادور در جریان حوادث دوران انقلاب در ترکمن صحرا قرار داشتند، علل و زمینه های گسترش جنبش توده‌های و شوراهای و تحولات رادیکالی که در این منطقه صورت گرفتند، روشن نیست. شناخت درست این پدیده، مستلزم شناخت از مسئله ارضی و مناسبات زندگی حاکم بر ترکمن‌ها در گذشته است که بواسطه دارا بودن مختصات ویژه خود، تمایزات معینی را از نحوه زیست دیگر خلق‌های کشورمان حامل بوده و درک درست آن تنها در یک بررسی تاریخی امکانپذیر است.

الف) حیات ترکمن‌ها در دوران سلطنت پهلوی

دوران سلطنت پهلوی یکی از خونین‌ترین ایام حیات ترکمن‌ها بشمار می‌آید. به همراه تسلط رضاخان بر ترکمن صحرا، روند پر درد و رنج استقرار دیکتاتوری رضاشاهی و تثبیت و تحکیم ستم ملی به معنای واقعی آغاز می‌گردد. رضاخان جهت به بیگاری کشاندن مردم در مقیاسی توده‌ای در اراضی غصبی و وصول مالیاتهای مستقیم و غصب مراتع عمومی، دست به اسکان اجباری ترکمن‌ها زد. داشتن لاجاپیق ممنوع اعلام گردیده و تمامی آنها به آتش کشیده شدند. جلادان رضاخان جهت پیشبرد سیاستهای ضدملی، هر جا که با واکنش سخت ترکمن‌ها مواجه می‌شدند، در کنار سرکوب به شیوه تقطیع و فریب نیز متوسل می‌شدند. در این رابطه اعلامیه‌های مختلفی نیز از طرف مزدوران رضاخان در منطقه صادر می‌گردید. «قبایل ترکمن باید اطمینان داشته باشند که روزگاری که ارتش با توپها، مسلسل‌ها، مسلسل‌ها، سربازها و شمشیرهای مبارک خود بسوی آنها می‌آید سبزی شده است. آن روزگار، روزی قصاص بود. روزگار خشم شاه بود. اکنون دوران عطوفت و توجه اوست... من برای اجرای هر چه زودتر این مسائل به اطلاع شما می‌رسانم» (از اعلامیه اسامال‌الین جهانیان، فرمانده لشکر شرق در فروردین ۱۳۰۶).

پدینسان با از بین رفتن نظام عشیره‌ای و اسکان کوچ‌نشینان و نیمه کوچ‌نشینان و نابودی دانداری و غصب زمین‌هایی که در مالکیت عمومی بودند، قسربندی جدیدی در ترکمن صحرا بوجود می‌آید و نوعی نظام ارباب - رعیتی از بالا تحمیل شده که بر مبنای سهم‌بری بوده، بتدریج جایگزین نظام قبلی می‌گردد. رضاخان با گذراندن قانونی در سال ۱۳۱۱، به تصرف زمین‌های ترکمن صحرا صورتی قانونی داده و به تنها مالک و ارباب منطقه تبدیل می‌شود.

با سقوط رضاشاه در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۰ ایجاد جوی نسبتاً دمکراتیک در جامعه، محمدرضا پهلوی وادار می‌شود که جهت فریب توده‌ها، زمین‌های غصبی یعنی «املاک اختصاصی» رضاشاه را موقتاً به دولت واگذار نماید. طبق قانون جدید، کسانی که نسبت به «املاک اختصاصی» رضاشاه ادعای مالکیت داشتند، می‌بایستی ظرف شش ماه دعوی خود را در هیئت‌های سبذگی مطرح نموده باشند. جهت مقابله با این سیاست، دهقانان ترکمن دست به تشکیل شورای ریش سفیدان طوایف و روستاها زده و در مناطقی که دهقانان موفق به ایجاد شوراهای نمی‌شوند، خود راساً به هیئت‌های سبذگی مراجعه نموده و دعوی خود را مطرح می‌کنند. تعداد قبیله‌ای از نمایندگان شوراهای دهقانان منفرد موفق می‌شوند با اثبات حقانیت خویش، زمین‌ها را همچنان در دست داشته باشند.

از این دوره به بعد تلاش گردید که سیاست‌های نوین امپریالیستی در قالب تثبیت مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه پیش برده شوند. در چارچوب این سیاست، ایران نیز همچون دیگر کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم بزرگ امپریالیسم آمریکا، در دستور مطالعه و بررسی امکانات کشاورزی و دست‌زدن به اصلاحات ارضی از بالا قرار گرفت. در پی این سیاست، ترکمن صحرا بر اساس معیارها و وجود زمینه‌های مناسب، به عنوان یکی از قطب‌های قابل سرمایه‌گذاری کشاورزی شناخته می‌شود. جهت پیشبرد این سیاست در منطقه ترکمن صحرا، محمدرضا شاه با نقض خشن ابتدائی‌ترین حقوق خلق ترکمن و سلب اجباری مالکیت دهقانان بر زمین‌هایشان، فرمان ۱۳۲۹ مینی بر فروش و تقسیم اراضی ترکمن صحرا را صادر می‌نماید.

زمینه‌های اجرای کامل طرح ۱۳۲۹ شاه مینی بر «فروش و تقسیم زمین‌های سلطنتی» اصلاحات ارضی شاهانه، تنها پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی تمامی احزاب و تشکلهای دمکراتیک امکان‌پذیر گردید. در این دوره، و به یژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، ترکمن صحرا عرصه‌ای برای زرادن‌دوزی چه روسای دادگستری و ثبیت اسناد و املاک و چه بورژوا - ملاکان مرکز و مقامات لشکری و کشوری و آن عده از افرادی که در جریان کودتا صحنه گردانان اصلی بودند گردید.

رژیم شاه با استفاده از ارگان‌های سرکوب

خود توانست در مدت‌زمان کوتاهی بر ترکمن صحرا تسلط یابد و در ادامه پیشبرد سیاستهای خود، بهترین زمینهای ترکمن صحرا را در اختیار مثال شاهپور غلامرضا ۴۰۰۰ هکتار، عبدالرضا ۳۵۰۰ هکتار، شمس ۳۰۰۰ هکتار، علی ۶۰۰ هکتار و قاطمه منطقه تاتار و اشرف قلعه محمود را که قسمتی از زمین‌های آن متعلق به ترکمن‌ها بود، به تصرف خود در آوردند. البته در این بین رژیم شاه جهت خفه کردن خشم و اعتراض و مبارزه توده‌های مردم و حفاظت از «اموال» والا حضرت‌ها و والا گورها، به ایجاد «گارد سلطنتی» و اعطای ۸۰۰۰ هکتار زمین بدانان مبادرت نمود. مجموعه این اقدامات همواره از سوئی با اعتراضات و مبارزات خلق ترکمن و از سوی دیگر با سرکوبی خونین آنان از جانب ژاندارمری، ساواک و گارد سلطنتی همراه بوده است. بدین جهت رژیم شاه در سال ۱۳۴۲ برای قلع و قمع ترکمن‌های معترض و سرکوبی هر گونه صدای حق طلبانه نماینده مخصوص خود سرلشکر مزین را بر ترکمن صحرا اعزام می‌دارد. سرلشکر مزین در طی ۱۶ سال اقامت خود در ترکمن صحرا که به قیمت کشتار و زندانی کردن تعداد بیشماری از دهقانان ترکمن می‌انجامد، مابقی اراضی و مراتع خلق ترکمن را به شریف امامی‌ها ۳۰۰۰ هکتار، اویسی‌ها ۴۰۰۰ هکتار، تیسسار پالیزبان‌ها ۱۵۰۰ هکتار و دیگر والا حضرت‌ها و والا گورها انتقال می‌دهد. بدین ترتیب تا پایان سال ۴۲ قریب به ۸۰٪ زمینهای خلق ترکمن به افراد غیربومی واگذار می‌گردد. ترکمن صحرا بدینال «تقسیم و فروش» اراضی آن از جانب شاه و بواسطه وجود اراضی حاصل خیز از مناسب‌ترین شرایط برای کشت مکانیزه و هجوم بورژوا - ملاکان و مقامات لشکری برخوردار بوده و این عوامل باعث زودتر مکانیزه‌گردیدن آن از سایر نقاط دیگر ایران گردید. بدین ترتیب با هجوم انحصارات صادرکننده ماشین‌آلات کشاورزی از کشورهای مختلف به ترکمن صحرا در عین ورشکستگی خرده‌مالکانی که توان رقابت با بزرگ‌مالکان را نداشتند موجب شکل‌گیری بورژوا - ملاکان بومی گردید که بویژه با کسب انحصارات خرید پنبه به ایجاد کارخانه‌های صنعتی چون کارخانه‌های تولید روغن و غیره پرداختند.

ب) ترکمن صحرا پس از انقلاب و جنبش فدائیان خلق

قبل از اینکه به تداوم بحث پرداخته شود ذکر این نکته ضروری است که بواسطه تأثیرات معین سیاستهای سازمان بر روند جنبش ملی - دمکراتیک خلق ترکمن الزامی است که بطور اجمالی پدیده اندیشه فدائیان با تمایلات ملی‌گرایانه نیروهای سیاسی ترکمن و چگونگی فراروندیدن این گرایش بر بستر مطالعات ملی - دمکراتیک زحمتکشان ترکمن صحرا مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

واقعیت این است که قبل از سقوط رژیم شاه هیچکدام از نیروهای سیاسی و جوان ترکمن که اندیشه فدائیان را از محیط‌های آموزشی و دانشگاه‌ها و بعضاً زندان‌های رژیم شاه جذب نموده بودند، عضویت هسته‌ها و تیم‌های سیاسی - نظامی سازمان فدائیان نداشتند و در واقع چریک فدائی نبودند. این نیروها که هسته مرکزی آن را دانشجویان و روشنفکران معدودی تشکیل می‌دادند اندیشه فدائیان را در تلفیق از جزوات و نوشته‌های فدائیان شهید بیژن جزئی، پسویان، احمدزاده و ... کسب و جزوات مارکسیستی و با برداشتهای خود مورد تبلیغ و کاربست قرار می‌دادند. بعدها نیز که هواداران ترکمن سازمان به سازماندهی سیاسی نیروهای ترکمن صحرا پرداختند، مهمترین استاد آنان در دفاع و تبلیغ جنبش فدائیان، آمار نسبتاً بالای شهدای سازمان بود، امری که در آن دوران وجه مبارزه‌جویی ویژه‌ای را به سازمان می‌بخشید. بنابراین بدون ارتباط ارگانیک به سازمان جریان نوپا و خودویژه‌ای در ترکمن صحرا شکل گرفت که بعدها نقش عمده‌ای در سازماندهی و هدایت جنبش خلق ترکمن در ترکمن صحرا ایفا نمود.

هواداران سازمان با برداشتهای خود از اندیشه فدائیان و برای تلفیق آن با مبارزات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن که با شرکت گسترده توده‌های شهری و روستایی در حالت اعتلانی قرار داشته و مستقل از تمامی جریانهای سیاسی آن دوران حرکت ویژه و طبیعی خود را دارا بود و به برخی تاکتیک‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی غیر واقعی متوسل می‌گردیدند. این شیوه‌ها و اسالیب تصنعی که در تلفیق تمایلات ملی‌گرایانه و استقلال‌طلبانه خلق ترکمن با بینش فدائیان متظاهر می‌گردید امری بود که مطلقاً با واقعیات جاری انطباق نداشت چرا که نه اندیشه فدائیان ملی‌گرایی بود و نه اینکه سازمان فدائیان کوچکترین تحلیلی از روند مبارزات ملی‌گرایانه خلق‌ها داشت. در واقع پایین‌کشیدن ارمان و اندیشه انترناسیونالیستی سازمان و انطباق آن با تمایلات ملی‌گرایانه خلق ترکمن نشأت گرفته از

اغراض و امیال باطنی هواداران ترکمن سازمان بود.

در این دوران روشنفکران و فعالین سیاسی ترکمن که برای گریز از این دوگانگی خود را نیازمند جریانی خط‌دهنده در عرصه تنویرک احساس می‌کردند نزدیکی و پیوند با سازمان را عمیقاً ضروری می‌دانستند. بنابراین ارتباط و پیوستگی حرکت هواداران ترکمن سازمان با سازمان فدائیان در درجه اول مادی و عینی، کاملاً عقیدتی و آرمانی و فکری با سازمان، خود تأثیرات دوگانه و متضادی را بر گرایش نیروهای جوان ترکمن بر جای گذاشته و بر بستر رژیم مستقرانه و ملی آنان فرا رونید. نقطه منفی و متضاد اندیشه فدائیان علیرغم استقلال از مراکز قدرت کمونیستی، بر طبقاتی و کاستی دیدن پدیده‌ها و بر ناتوانی از تدوین سیاست‌های ملی در چارچوب منافع طبقه کارگر و ایجاد هماهنگی مابین آن دو استوار بوده است. امری که از بدو ابتدا منشأ دوگانگی برخورد سازمان با جنبش خلق ترکمن، شکل‌گیری اختلافات بین نیروهای سیاسی فعال ترکمن با نمایندگان اعزامی سازمان می‌گردید. این دوگانگی برخورد با مسئله ملی و برخورد جانبدارانه بر له مسائل طبقاتی و ارضی و به اصطلاح منافع طبقه کارگر، باعث انحراف جدی از پرداختن به مسائل ملی گردیده و در تداوم خود انشعابات، اختلافات و تفرقه‌های بیشماری را در منطقه باعث گردید. اما علیرغم وجود اینگونه تمایلات، هواداران ترکمن سازمان، طبق تاریخچه و عملکرد خویش در آستانه قیام عمومی بهمن ماه، به عنوان نیروهای کارآمد و پر توان توانسته بودند قویترین الترناتیو رهبری کننده را در میان خلق ترکمن بوجود آورند. رژیم آنان انطباق کامل با مبارزات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن داشت، برنامه‌های ملی - فرهنگی و ارضی مورد تبلیغ این جریان مورد استقبال وسیع اقشار مردم دهقانان ترکمن صحرا قرار می‌گرفت. از آنجا که شیوه و اسلوب مبارزاتی این جریان مبتنی بر دمکراسی قوی و دیرینه ترکمن‌ها بود پیوند خیزش ازادبخوانه خلق ترکمن با جریان هواداران ترکمن سازمان بر اساس اعتماد متقابل و اصل رسالت بخشی پیش می‌رفت. خلق ترکمن بطور مشترک و یکپارچه، رستگاری و راد آزادی خویش را در اتکا به این نیروی جوان و کم تجربه جستجو می‌کرد. در واقع جریان فوق به عنوان نیروی رسالت‌بخش و متکی به اراده و تمایلات ملی - دمکراتیک خلق ترکمن عملاً به سطح رهبری جنبش در منطقه ارتقا یافته بود. بنیانگذاری دو نهاد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای از سوئی تجسم رادیکالیسم جنبش در ترکمن صحرا و از سوی دیگر حاصل اندیشه‌ها و آرمانهای فعالین سیاسی ترکمن بود که بارها در جریان راهپیمایی‌ها و تظاهرات قبل از انقلاب و بعدها در قالب بیانیه‌های هشت ماده‌ای و دوازده ماده‌ای طرح گردیده بودند و بیان عین مسئله که در شکل‌گیری کانون و ستاد عنصر آگاهی کوچکترین دخالتی نداشته و نیروهای فعال سیاسی ترکمن فاقد هر گونه چشم‌انداز و برنامه‌ای بودند، قضاوت بغایت نادرستی است.

در ترکمن صحرا در تمایز از اکثر نقاط کشور که توده‌های میلیونی مردم عملاً رهبری خیمینی را پذیرفته بودند خلق ترکمن به استقبال خیمینی نرفته و تنفر و بی‌اعتمادی خود به رژیم آخوندی را با تبعیت از رهنمودهای نیروهای جوان و روشنفکر و حلقه‌زدن بدور آنان آشکار می‌ساخت. در فرادای پیروزی انقلاب نهادهای ارگان‌های دمکراتیک مختلفی در شهرها و روستاهای منطقه شکل گرفته روستائیان و دهقانان محروم به حرکت در آمده و با تشکیل شوراهای دهقانی قریب ۲۰۰ هزار هکتار از زمین‌های غصب‌شده را مصادره نموده و یکبار دیگر به مالکیت عمومی در آوردند. در یک کلام انقلابی شکوهمند، دمکراتیک و واقعی در ترکمن صحرا شکل گرفته بود که در نوع خود و در سراسر تاریخ زندگانی ترکمن‌های دنیا بی‌سابقه بوده است.

بزمع پیشداوری‌های سازمان و برخی جریان‌ها چپ دیگر سرزمین ترکمن‌ها منطقه سرخ و گلگونی را می‌نامست که همه چیز خود را فدای رسالت جنبش چپ می‌نماید. حال اینکه در وراي تب و تابهای شورانگیز سازمان و روشنفکران چپ‌گرای امدف، خلق محروم و بی‌باخته ترکمن از انقلاب اهداف اصیل دیگری را پیگیری می‌نمود. بر خلاف تبلیغات یکجانبه سازمان و جریان‌های سراسری چپ‌گرای آن دوران، همه خواست‌ها و مطالبات برحق و تاریخی ملت تحت‌ستم ترکمن فراتر و عمیقتر از آن بود که سازمان فدائیان تبلیغ می‌نمود. نیروهای روشنفکر ترکمن نیز بدلیل تشبیه بر دستگاه فکری چپ آن دوران تمایلات و خواست‌های طبیعی توده‌ها را تنها در قالب الگوها و متدهای به اصطلاح پیوسته ادامه در صفحه ۱۱

آماج تیرهای فراوان شد، توماج!



نایب‌مردودین بوزجری و هم‌زمان توماج
فدائیان خلق
فرزندان دلاور خلق ترکمن
توماج، مختموم، واحدی
و جرجانی

گروگان گرفته‌اند. حراسیان کف بر دهان آورده‌اند. از چشم‌هایشان آتش دوزخ بیرون می‌ریزد، بوی خونی که از بینی و چهره‌ها جاری است، دیوانه‌اشان کرده است. خون می‌خواهند زیاد، دندان که برهم می‌سایند، بخار دهان گرگ برمی‌خیزد، منتظر فرمانند تا که این‌ها را پاره پاره کنند.

در آن میانه، این چهار نفر استوار ایستاده‌اند. نگاه‌های ملامت‌گرشان، گرازها را غضبناک‌تر می‌کند. انگار با چشم‌هایشان می‌گویند: بگوید! سال‌هاست که این چنین می‌کوبید، اما این بار خوب دیدید که به کجایتان رساندیم، خوب تماشا کردید که ایستادیم، گرفتیم، کاشتم و برداشتم و گفتیم که باج نمی‌دهیم، درست از همین است که سخت هراسیده‌اید.

این بار دیگر لشگر بی‌چیزان، با سلاح‌های ناکافی به عصیان یکباره برنخاسته است که تا به یکباره به خونشان بکشند. این بار نهالی را کاشته‌اند که از جای کنده‌اش کار شما نیست.

حکیم مختموم می‌گوید: من خود از میان محرومان روستایم، چون من هزاران فرزند دلیر دارد این خلق، من را از اندام باکی نیست، من بذرها را کاشته‌ام.

واحدی یا سیمای شریف و محبوب خود فریاد برمی‌آورد، دژخیمان! اوپاش‌ها! فرزندان ما انتقام خونمان را خواهند ستاند، شما با خلقی سلحشور و تسلیم‌ناپذیر مواجهید.

جرجانی سازمان‌دهنده شوراهای منطقه تاتار، می‌گوید: شوراهای شوراهای ترکمن صحرا نابودشدنی نیستند. دهقانان ترکمن صحرا جزانه متعفن شما را به گور خواهند سپرد.

طاعت تمام، باید کارشان را ساخت. کوتوله هیولا فرمان مرگ را صادر کرده است. گروگان‌ها هم می‌فهمند که کار تمام است. چشم‌ها دارند به همه پیرامون می‌چرخند. دارند با همه چیز وداع می‌کنند. فرمانان ترکمن صحرا، اینک مثل شیری که به کشتارشان می‌برند، غرش می‌کنند.

اما در درون آرامشان، انگار صدای چشماه کوهستانی می‌آید. دارند به همه سال‌هایی که گذشته است فکر می‌کنند، شب و روزهای را که در یکانگی تمام با آن چه را که می‌اندیشیده‌اند، گذرانده‌اند. سالیانی که با رضایت خاطر، همواره در تلاش بوده‌اند. شیرمحمد را می‌زنند، رهبران ستاد شوراهای را می‌زنند، ولی همه ترکمن‌ها را که نمی‌توانند کشتار کنند. وقتی که آن‌ها هستند، کار هم هست، هزاران شیرلی و حکیم و طوق و حسین در این روزها تربیت می‌شوند. آن‌هایی که من دیده‌ام، دیگر بند به پاهایشان تحمیل نمی‌کنند. پس اکنون بیارند گلوله‌ها، اکنون وظیفه این است، گلوله را به جان تحمل کردن.

آن‌ها تن را شکافته، از آن سو بیرون می‌زنند. فواره خون، زلفان سست شده است. صدای پژواک گلوله‌ها، قلب با سرعتی زیاد، خون بیرون می‌دهد. ماه دیگری بی‌نور می‌شود. همه اسب‌های ترکمن شیبه می‌کشند، مادران از خواب پرخور و خون می‌پرند و چشم پدران بی‌سار در کنار فانوس‌ها برق می‌زنند.

گندم‌زاران موج خون شد
آسمان آبی گلگون شد

آی...توماج

... سایه‌ها در دشت‌های ترکمن صحرا می‌لرزید
... ترکمن مادری
... زخم شعله‌ور فرزند دلیر می‌یست
... ترکمن پدری
... خنساب از کیم می‌گرفت
... با لب‌هایی آتش گرفته و لرزان
... که شهیدان حادثه خونین را شماره می‌کرد
... آی...توماج...توماج
... ستاره خونین صحرای ترکمن، توماج

... خلق ترکمن فریاد کشیدند
... دشت‌های درو نشده فریاد کشیدند
... ستاد شوراهای ترکمن صحرا
... فریاد ترکمن صحرا، توماج
... آی...توماج...توماج
... تور خونین صیادان، توماج
... داس خونین دهقانان، توماج

... دهنم از شعر آی...توماج...سوره
... نامبر انقلابی شهید سعید سلطان پور

چهره‌اش میان همه زندانیان سیاسی، چهره‌ای متفاوت بود، چشم‌های پاریک و ریز، گونه‌های برجسته و سیب‌های کم‌بشت و آویزان. با این ویژگی‌ها وقتی که سخن می‌گفت به سرعت تشخیص می‌دادی که از کجاست. غروب‌های تابستان که بچه‌ها در حیاط زندان دور هم جمع می‌شدند، وقتی که حرف‌ها گل می‌انداخت و توماج هم گرم می‌شد و از ترکمن‌ها نقل می‌کرد، آنوقت شراره‌هایی را که از چشانش می‌درخشید، می‌دانستی که چه عشق عظیم و احترامی به مردمش دارد. وقتی که از ترکمن صحرا می‌گفت، ممکن نبود که آرام بنشیني و بشنوی. همه احساسش را به شنونده یکجا منتقل می‌کرد. این جرقه‌ها خیر از آتشی در درون می‌داد که باید روزی گرمای یک نبرد بزرگ را تامین می‌کرد.

روزهای طوفانی، انسان‌هایی پسان طوفان می‌طلبند. که پر قدرت بکوبند، با تمام قوا بکوبند و آنگاه بایستند و زندگی نوین را بسازند. برای زحمتکشان ترکمن، توماج، مختموم، واحدی، جرجانی از این فرزندان طوفان بودند. شیرمحمد این روزها، با آنچه در سال‌های قبل بود، تفاوت بسیار داشت. نگاهش عمیق‌تر، کلماتش زنگارتر و حرکاتش آرام‌تر شده بود. اما تفاوت بیش از برون در درونش وجود داشت. حالا نیرویش چندین برابر شده بود، استعداد‌هایش گویای یکباره شکوفا شده بود. وقتی می‌نشست تا این کار شوراهای تصمصم بگیرند، دقیق‌ترین پیشنهادها را می‌داد. خواب و خوراک را خیلی وقت‌ها با فزونی کارها از یاد می‌برد.

اینک آنچه را که این فرزندان پاکیخته خلق سالیان سال آموخته بودند، بکار می‌گرفتند. در راس این اندوخته‌ها، شناخت، احترام و اعتمادی بود که نسبت به مردمشان داشتند. از آنجا که سالیان سال در میان آن‌ها زیسته بودند، همواره می‌گفتند که باید از آنان آموخت، شوراهای دهقانی از جمله این آموزش‌ها بودند. نخستین شوراهای با ابتکار مردم برپا شده بود و بعدتر ستاد شوراهای به تعمیم و تکاملش پرداخته بود. شیرلی، حکیم، طواق و حسین از برجسته‌ترین رهبران ستاد شوراهای بودند که هر ابتکار مردمی دیگری را نیز با دقت بررسی می‌کردند، با صاحبان ابتکار به گفتگو نشستند و آن‌ها را به کار می‌گرفتند. شنونده خوب بودن نیز هنری شگرف است که شیرمحمد به خوبی از عهده‌اش بر می‌آمد. چهره آرام و دوست‌داشتنی حکیم که طوفان درون او را می‌پوشاند، منتقل قوی و حبیب و آزادمنشی طواق و جست و چالاکی حسین و روانه برای ده‌ها شورا جلسه می‌گذشت، آن‌ها را راهنمایی می‌کرد، همه را تحت‌تأثیر قرار داده بود. و بی‌گمان آنچه که از این دل عاشق بر می‌آمد، در دل‌ها نفوذ می‌کرد. راستی هیچکس به قدرت شیرلی نمی‌توانست برای دهقانان ترکمن تبلیغ کند. این قدرت کلام، از ایمانی دریاوار برمی‌خاست. هر جا که کار می‌خواست آغاز شود، و یا اگر به گریه برخورد می‌شد، شیرمحمد حاضر بود. با جملاتی ساده، پرحرارت و کوتاه سخن می‌گفت و چه تماشایی بود این لحظه‌ها، گویی همه نیروهای درون به واسطه کلمات به دیگران منتقل می‌شود. این ایمان وقتی مقابل زمین‌داران قرار می‌گرفت، آن‌ها را نیز به شیوه‌های دیگر می‌خوب می‌کرد. پادشاهان خودشان تصمصم بگیرند که اسمال مردمش به او داشتند. نه فقط زحمتکشان روستا، که مردم شهر، از معلم، دانشجو، دانش‌آموز، پزشک و کارمند نیز در چهره او رهبری قابل اتکا را یافته بودند.

آن روز که نمایندگان شهرها از سراسر ترکمن صحرا گرد آمده بودند، جشن توده‌ها را به چشم می‌دید، چهره‌های آفتاب‌سوخته با پشتی که از رنج سالیان خم شده بود، اینک سرفراز نشسته بودند تا خودشان تصمصم بگیرند که اسمال محصول را چگونه درو کنند، چگونه محافظتش کنند و چگونه تقسیمش نمایند. آخرین سخنران کسنگره، نماینده ستاد شوراهای، شیرمحمد درخشنده توماج بود. وقتی که نامش را خواندند، صدای کف‌زدن دست‌هایی که از سال‌ها کار قاچ قاچ شده بود، مدت‌ها سالن را می‌لرزاند. آی که اگر این بند گران سال‌های سال در این پاهای تو، چه دنیایی می‌ساختی!

هجوم و حمله، گرازها ریخته‌اند و به قصد نابودی می‌کوبند. در شهر حتی سلاح سنگین هم به میدان آورده‌اند. دسته دسته دهقان‌ها را به زندان‌ها می‌کشاند. حراسیان سخت خشمگینند و کینه‌توزانه به انتقام آمده‌اند. آن‌چه که آن‌ها را این چنین به فریاد زوزه‌های دیوانه‌وار واداشته است، جسرات دهقانان است، برای آن‌که می‌خواهند خودشان آقای خودشان باشند. این «جسارت» را نمی‌توان بخشید. ممکن است به جاهای دیگر هم سرایت کند. پس خاموش کنید، آن صدایی را که می‌گوید «زمین مال کسانی است که روی آن کار می‌کنند»
نیمه‌شب گذشته رهبران ستاد شوراهای، توماج، مختموم، واحدی و جرجانی را دزدیده و به

گزارشی از هفتادویکمین دوره اسکار

جنجال به خاطر اسکار ویژه برای الیا کازان



فیلم «شکسپیر در عشق» برنده ۷ جایزه اسکار شد

مراسم هفتادویکمین دوره اسکار، یکشنبه ۲۱ مارس در لس آنجلس برگزار شد. این مراسم توسط شبکه تلویزیونی ای. بی. سی آمریکا برای ۱۳۹ کشور به طور مستقیم فرستاده شد. اسامی نیز همچون سال‌های پیش شاهد رقابت کمپانی‌های بزرگ فیلمسازی برای بدست آوردن اسکار بودیم. اما جنگ تبلیغاتی کمپانی‌ها برای دریافت اسکار بهترین فیلم سال، اسامی بیش از گذشته رخ نمود. این رقابت به ویژه میان دو فیلم «نجات سرباز رایان» ساخته استیون اسپیلبرگ (کاندید یازده اسکار) و «شکسپیر در عشق» ساخته جان مادن انگلیسی (کاندید سیزده اسکار) شدید بود. شرکت پخش فیلم «میراماکس» که از طرف کمپانی «دیسنی» حمایت مالی می‌شود برای موفقیت «شکسپیر در عشق» نزدیک به ۱۵ میلیون دلار خرج کرد و این در حالی بود که بر اساس شواهد امر فیلم اسپیلبرگ، تولید «دریم ورکس» کمپانی جدید اسپیلبرگ و شرکایش از شانس بیشتری برای دریافت اسکار بهترین فیلم سال برخوردار بود. در پاسخ به «میراماکس»، «دریم ورکس» با سرمایه کلان تبلیغاتی وارد میدان شد اما بالاخره «میراماکس» با تخصیص دوباره سرمایه مالی و نیروهای متخصص در این مورد، در این رقابت پیروز شد و با بدست آوردن هفت اسکار، از جمله اسکار بهترین فیلم سال و بهترین بازیگر زن (گوبینت پالترو)، اسپیلبرگ را شکست داد. «نجات سرباز رایان» نیز توانست پنج اسکار را از آن خود کند، از جمله اسکارهای مهم بهترین کارگردانی، بهترین فیلمبرداری، بهترین تدوین و بهترین صدا.

فیلم ایرانی «بچه‌های آسمان» ساخته مسجید مجیدی که کاندید دریافت اسکار بهترین فیلم خارجی بود نتوانست در برابر فیلم پرتعداد روبرو ببنی، «زندگی زیباست» موفق شود. این نخستین بار بود که یک فیلم ایرانی کاندید دریافت اسکار می‌شد. پخش کننده هر دو فیلم ایرانی و ایتالیایی «میراماکس» است. ببنی دو جایزه بهترین بازیگر مرد و بهترین فیلم خارجی را از آن خود کرد و نیکول پیووانی، انگلساز فیلم جایزه بهترین موسیقی درام را دریافت کرد. اما یکی از پر سروصدا ترین جایزه‌ها، اسکار ویژه به الیا کازان ۸۹ ساله، فیلمساز شهیر، سازنده ۲۱ فیلم، به خاطر مجموعه آثارش بود و موجب اعتراض گروهی از سینماگران شد. الیا کازان متولد قسطنطنیه (ترکیه) در سال ۱۹۱۳ با خانواده خود به آمریکا مهاجرت کرد و بعدها بازیگر و مدیر «گروپ تیه‌تر» که گرایش‌های چپی داشت، شد. «اکتور استودیوز» نهاد مهم بازیگری در تاریخ سینما، در سال ۱۹۴۸ توسط وی و لی استراسبرگ تشکیل شد که در سال ۱۹۶۱ از آن کناره گرفت. کازان در سال ۱۹۵۲، در دوران سیاه سناتور مکاری و

تشکیل کمیته تحقیق مربوط به فعالیت‌های ضد آمریکایی، در برابر دادگاه فرمایشی ظاهر شد و نام دوستان کمونیست و معروف خود را لو داد و این نقطه سیاهی در زندگی او شد. کازان بعدها با پذیرش کار ناشایست خود دیگران را به درک شرایط آن دوران (وضعیت روشنفکران شوروی و اختناق حاکم بر آنجا و اخراجش از حزب کمونیست آمریکا) رجوع می‌داد. او هیچگاه از این عمل خود اظهار پشیمانی نکرد و حتی در اتوبیوگرافی خود که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد از خود دفاع کرد. اما کازان پس از اعترافات خود در دادگاه کمیته تحقیق، فیلم‌هایی ساخت که بیشتر به جبهه چپ نزدیک بود. از جمله «زنده باد زاپاتا» و «در بارانداز». او در مصاحبه‌ای در این زمینه گفت: «همیشه گفته‌ام، حتی در بیانیه‌ام در کمیته تحقیق، که من باز هم از نوع فیلم‌هایی که ساختم می‌سازم.» با این وجود اسکار امسال برای کازان مورد اعتراض مخالفین او قرار گرفت. معترضین، کمیته ضد سکوت تشکیل دادند و در مقابل تالار برگزاری مراسم دست به تظاهرات زدند. اولین قربانیان لیست سیاه مک کارتی کسانی چون برنارد گوردون، براسام پولونسکی، والتیر برنشتاین و دختر سایکل ویلسون به همراه شین و ریچارد دریفوس (بازیگر معروف آمریکا) از معترضین به آکادمی سینما بودند. مارلون براندو (بازیگر فیلم‌های مطرح کازان) و پل نیومن در این مورد سکوت کردند اما افرادی چون چارلتون هستون، وارن بیتی (بازیگران سینما) و آرتور میلر، دوست نزدیک کازان که پس از اعترافاتش او را ترک کرده بود، وی را

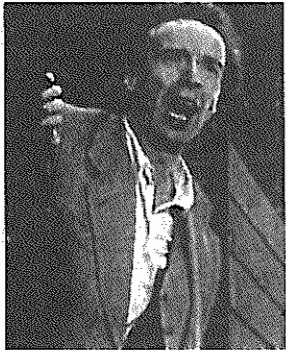
دربارهٔ روبرتو ببنی و فیلم موفقش

«زندگی زیباست»

مرگ بهترین

دوست کمدی است!

ه. احمدیان



بهترین دوست کمدی است ... مگر چاپلین ما را با «دیکتاتور بزرگ» نخندانند؟ فیلمی که از هیتلر، خالق آشویتس و تمام بدبختی‌هایی که تا به امروز بر دوش ما هستند سخن می‌گفت؟ «زندگی زیباست» نمره تأثیر لامنازع چاپلین بر ببنی است و بسیاری حتی او را چاپلین کنونی می‌دانند. «روبرتو ببنی» در شهرک ورگایوی ایتالیا از مادری شدیداً کاتولیک و پدری معتقد به کمونیسم بدنیا آمد. نزدیکی‌های همیشگی او به حزب دمکراتیک چپ (حزب کمونیست سابق) زبازد است.

ببنی ۴۷ ساله در دهه هفتاد، پیش از آنکه در سینما مطرح شود در جشن‌های حزب کمونیست ایتالیا با بداهه پردازی‌های طنز آمیز آغاز کرد. (نمونه چنین بداهه‌های کمدیکی را می‌توان در مراسم پایانی دوره قبلی جشنواره کن دید، آن زمان که مارتین اسکورسیزی - فیلمساز و رئیس هیئت داوران - جایزه بزرگ را به ببنی اهدا می‌کرد و او بر روی صحنه زانو زد، بر پای اسکورسیزی سجده رفت، مدام تشکر کرد و حاضرین در سالن بزرگ مراسم را از خنده ترکاند! و یا همین مراسم پایانی اسکار که بی‌توجه به اعتبار آن از روی صندلی‌های حاضرین خود را به صحنه رساند و تمام رجل سینما را غرق حیرت و شادی کرد!).

ببنی با فیلمسازان بزرگ و مطرحی کار کرده است و تاکنون در فیلم‌هایی از برناردو برتولوچی، فدریکو فلینی و جیم جارموش نقش آفرین بوده است. اما از این میان استاد بزرگ او مارکو فرری بود کسی که قدرت سوز را بر میزبان خوش ساخت ترجیح می‌داد، طنز را در بازی او نشانده. او با بازی در فیلم «Pipiccadodo» از ساخته‌های فرری فقید در سال ۱۹۷۹ مطرح شد.

فیلم‌های اولیه‌ای که ببنی ساخت «Tu mi turbi» (۱۹۸۲)، «Non ce reste che piangere» (۱۹۸۴) خارج از ایتالیا ناشناخته ماندند.

روبرتو ببنی در «شیطان کوچک» (۱۹۸۸) کلیسار به تمسخر گرفت و مورد تکفیر واتیکان قرار گرفت در «جانی خلال دندان» (۱۹۹۲) جنگ با مافیا رفت و در «هولاه» (۱۹۹۴) با داستان یک جنایتکار تماشاکر را خندانند. حالت کمدی کوچک‌ترین تغیر، خودبخود تماشاکر را غرق خنده می‌کند و او از این ویژگی خود به دور از زیاده روی‌های متداول فیلم‌های کمدی، استفاده لازم را می‌برد. بازی خوب او در «زندگی زیباست» بختگی کامل در بهره‌گیری از چنین ویژگی‌ای را عرضه می‌کند. اوج این بهره‌گیری در یکی از سکانس‌های میانی فیلم، آنجا که گیدو خود را به جای بازرگ مدرس جا می‌کند و با لخت شدن خود در برابر بچه‌ها نمونه «نژاد پرتو» را به آن‌ها نشان می‌دهد! و یا در آن صحنه که سرباز آلمانی او را به قربانگاه می‌برد و او با ادا و اطوار و طریقه راه رفتن خود به گویزونه می‌فهماند که این نیز جزو «بازی» است، به خوبی نمایان است.

فدریکو فلینی هنگامی که آخرین فیلم خود «آوای ماه» (۱۹۹۰) را با بازی روبرتو ببنی می‌ساخت و به ببنی گفت: «تو فیلمساز بزرگی خواهی شد، چون جرات این را داری که لبخندت را بر روی اشک‌ها پششانی و آن‌ها را به نیتروگلیسرین میدل کنی!» و این گفته فلینی با «زندگی زیباست» به وقوع پیوست. ساعت ۴ بامداد ۲۱ مارس، دو هزار تن از اهالی زادگاه ببنی، شهرک ورگایو از استان توسکانا، در باغ «خانه خلق» شهر در برابر صفحه بزرگ تلویزیون نشسته و مراسم اسکار را مستقیم تماشا می‌کردند. سوفیا لورن به روی صحنه می‌آید و نام برنده جایزه اسکار را از پاکت می‌آورد: «روبرتو ...» و مردم شهر با شادی و اشک همزمان نام «روبرتو» را فریاد می‌کنند. تمام ایتالیا موفقیت او را گرامی می‌دارد و شبکه‌های تلویزیونی، فیلم‌ها و مصاحبه‌های قدیمی روبرتو ببنی را نشان می‌دهند. رئیس دولت، ماسیمو داله‌ما (از حزب دمکراتیک چپ) کنفرانس مطبوعاتی هفتگی خود را با این جملات آغاز می‌کند: «با خوشحالی بسیار برای این موفقیت، که نه فقط موفقیتی شخصی، بلکه افتخاری است برای سینما و فرهنگ ایتالیا!»

موفقیت‌های روبرتو ببنی با فیلم «زندگی زیباست» در هفتادویکمین دوره اسکار کامل شد. «زندگی زیباست» که در دوره پیشین «کن» جایزه بزرگ جشنواره را نصیب ببنی کرده بود، همه جا تماشاکران بسیاری را به سالن‌های سینما کشاند و تاکنون بیش از صد و بیست میلیون دلار فروش کرده است. این فیلم با کارگردانی و بازی روبرتو ببنی، سال گذشته در انگلیس بهترین فیلم اروپایی در جشنواره سزار فرانسه، بهترین فیلم غیر فرانسوی شناخته شد و امسال آکادمی سینما در هالیوود آن را کاندید هفت اسکار کرد که بالاخره یکشنبه ۲۱ مارس سه اسکار بهترین فیلم خارجی، بهترین بازیگر مرد و بهترین موسیقی درام را از آن خود کرد.

«زندگی زیباست» بیان تصویری تراژیک‌ترین واقعه بشری قرن - اردوگاه‌های مرگ فاشیستی - در قالب فیلمی کمیک است. طنزی که از میانه فیلم به بعد به مرور بار درام به خود گرفته و در انتها به اوج تراژیک خود می‌رسد. گیدو یهودی، شخصیت اصلی فیلم - پیشخدمت رستورانی در یکی از شهرک‌های ایتالیایی فاشیستی - تا نیمه اول فیلم، در سوقیت‌های طنزآمیز مختلف در صدد بدست آوردن دل دختر مورد علاقه خود است. پس از ازدواج با دختر (با بازی نیکولتا براسچی همسر روبرتو ببنی) و بدنیا آمدن گویزونه پسرک شیرین آنها، فاشیسم در ایتالیا به اوج خود می‌رسد. نازی‌ها آن سه را به اردوگاه‌های مرگ منتقل می‌کنند. در اردوگاه گیدو به خاطر حفظ جان پسرش او را در خوابگاه مخفی کرده و تمام مدت به گویزونه کوچک وانمود می‌کند که اینهمه، بازی‌ای بیش نیست و آن‌ها برای اینکه در این «بازی» برنده شوند می‌بایست گویزونه کوچک آفتابی نشود و همه در این «بازی» بازیگرند. از سربازان آلمانی گرفته تا زندانیان گیدو در این «بازی» دست به هر کاری می‌زنند تا پسرش از واقعیت مرگبار پیرامون خود آگاه نشود. او متاد امید در سیاه‌ترین روزهاست.

«زندگی زیباست» علی‌رغم موفقیت‌های بسیار، مخالفینی نیز در اروپا داشت. منتقدینی که طنز آن را به سود فراموشی یکی از مهیب‌ترین دوران تاریخ بشری ارزیابی کردند. اما این نقدها عملاً در برابر استقبال مردم و هواداری گروه کثیری از صاحب‌نظران از فیلم، خاموش ماند. در حقیقت ببنی با قراردادن اردوگاه‌های مرگ در موقعیت کمیک دست به ریسک بزرگی زد چرا که از دید برخی، در حیطه سینما و همچنین حتی در ادبیات، پرداختن به این واقعه خوفناک، حتی از نوع درام آن، ناممکن است. از دیدگاه آنان «واقعیت سینمایی» - با قبول اینکه چندین و چند پارامتر آن را از واقعیت محض دور می‌کند - از بیان آنچه در واقعیت دهشتناک بر بشر رفته است عاجز است. از همین منظر «شب و مه» (۱۹۵۶) فیلم مستند آلن رنه درباره اردوگاه‌های مرگ فاشیستی، بخاطر استفاده «رنه» از مستندترین و تکان‌دهنده‌ترین عناصر باقی‌مانده از بناهای این اردوگاه‌ها، یکی از نزدیک‌ترین فیلم‌ها به واقعیت است و فیلمی چون «فسرست شیندلر» ساخته استیون اسپیلبرگ - علیرغم پار دراماتیک آن - خدعه آمیز، از این دیدگاه منتقدین نقش فیکسیون در این گونه فیلم‌ها بار مستند واقعه را کم و یا محو می‌کند. به نظر آن‌ها، روبرتو ببنی علاوه بر این با دخالت دادن کمدی، گریز از واقعیت را دو چندان می‌کند ...

اما بدور از بحث‌های پلیمیک سینمایی در باره هنر سینما و واقعیت، فیلم ببنی به‌خاطر همین تلفیق تراژیک/کمیک مورد استقبال مردم واقع شد و در این زمینه نیز موفق بود. بگنویم از اینکه شخصیت گیدو - پرسوناژ شیرین و سرزنده فیلم - به خوبی بر دل تماشاکر می‌نشیند و از اینها گذشته پیام انسانی فیلم نیز در کمال سادگی به تماشاکر منتقل می‌شود. در حقیقت می‌توان «زندگی زیباست» را در زمره فیلم‌های مردمی یا مردم‌پسند قرار داد. روبرتو ببنی خود در جایی گفته بود: «یک خنده خوب می‌تواند همه چیز را برهم زند و ناپایدار کند و قدرت‌ها را به زانو افکند.» و این را از استاد خود چارلی چاپلین آموخته بود. «اردوگاه فاشیستی، وحشت است و مرگ!» قرن‌هاست که کمدی‌ها با مرگ می‌خندانند. مرگ

شایسته اسکار دانستند. مخالفین، ۱۹ مارس در مجله «هالیوود رپرت» بیانیه‌ای انتشار دادند و در آن نوشتند: «از آنجایی که آکادمی سینما با کمیته تحقیق مربوط به فعالیت‌های ضد آمریکایی در دوران مکاری همکاری کرد، کسانی چون مایکل ویلسون، دالتون ترومبو، کارل فورمن هرگز در طول زندگی خود اسکاری دریافت نکردند. فیلمنامه نویسان، بازیگران و کارگردانی که همکاری کردند پوزش خود را اعلام کردند، اما نه آکادمی و نه کازان هرگز به نقش خود اعتراف نکردند.»

در تالار پرجمعیت مراسم، هنگامی که کازان اسکار خود را دریافت می‌کرد، نزدیک به یک سوم سالن، از جمله استیون اسپیلبرگ و تام هنکس (بازیگر و برنده دو اسکار در سال‌های اخیر) به عنوان اعتراض به پا نخاسته و ساکت بر جای خود نشستند. در این میان، به دور از جار و جنجال‌های هفتاد و یکمین دوره اسکار، سینمای مستقل آمریکا مراسم مستقل خود را شنبه ۲۰ مارس در سالن سانتا مونیکا برگزار کرد. این مراسم چهاردهمین دوره خود را می‌گذراند و یک شبکه معمولی تلویزیون آن را پخش می‌کرد. در مراسم سینمای مستقل آمریکا علاوه بر چند فیلمی که در رقابت‌های اسکار نیز شرکت داشتند فیلم‌های کم خرجی چون «Happiness» ساخته «تد شولتز» و «Velvet Goldmine»، از تدهائیس به رقابت پرداختند. مجری برنامه خواننده رب، کوین لیفا بود. این مراسم به همراه جشنواره ساندنس به حمایت از سینمای مستقل آمریکا در مقابل هالیوود پر قدرت می‌پردازند. ه. احمدیان

کردهای منطبقه...

ادامه از صفحه ۱۰

سال ۱۳۷۷ در...

ادامه از صفحه ۵

نظامی مستقیم پاکستان، مابقی مناطق تحت کنترل متحدان تاکتیکی جمهوری اسلامی در افغانستان را نیز تصرف کرد. طالبان در مزار شریف و بامیان حمام خون به راه انداختند و علاوه بر هزاران شهروند افغانی، فرستادگان جمهوری اسلامی را نیز کشتند. سیاست جمهوری اسلامی در قبال این بحران، آمیزه‌ای از تهدید و تنش‌زایی نظامی و عقب‌نشینی بود. خامنه‌ای و فرماندهی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، در بحران طالبان، با اعزام نیرو به شرق کشور به گونه‌ای غیرمسئولانه ایران را تا آستانه درگیری تمام‌عیار نظامی با طالبان و پاکستان پیش بردند. عقب‌نشینی سیاسی بعدی جمهوری اسلامی و اکتفا به شکایت در سازمان ملل پس از تحویل گرفتن اجساد ایرانیان، هر چند بر زمینه لشکرکشی‌های قبلی، موضع جمهوری اسلامی را به شدت تضعیف کرد. اما تنها راه حل معقول برای فیصله دادن به این بحران بود. شورای امنیت سازمان ملل در قطعنامه‌ای، به اتفاق آرا کشتار ایرانیان در مزار شریف را تخطیح نمود. خامنه‌ای در شهریورماه در مجمع عمومی سازمان ملل حضور یافت و سخنرانی کرد. وی در همین ماه در آفریقای جنوبی در اجلاس غیرمتمعه‌ها شرکت کرده بود. در زمینه روابط با همسایگان عرب ایران نیز دولت خامنه‌ای به گشایش‌هایی دست یافته است. علیرغم این گشایش‌ها به ویژه در مناسبات با عربستان سعودی، در سال گذشته نیز بحران سه جزیره ادامه یافت. هنوز ایران و امارات متحده عربی توانسته‌اند راه حلی برای مشکل تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بیابند. □

از مشی جدید جمهوری اسلامی استقبال کرده، اما این استقبال فعلاً به طور عمده به حرف و ژست‌های دیپلماتیک محدود مانده است. در کنار این ژست‌ها، آمریکا در عمل به سیاست محاصره ایران ادامه می‌دهد. در سال گذشته تحت فشار آمریکا کشورهای آسیای میانه و قفقاز از همکاری با ایران برای صدور نفت و گاز خود منصرف شدند و تصمیم گرفتند خطوط انتقال نفت و گاز را با همکاری و استفاده از خاک ترکیه احداث کنند. آذربایجان از این نیز پا را فراتر گذاشته و با احداث یک پایگاه ناتو در همسایگی شمال ایران موافقت کرده است. در چارچوب همین سیاست محاصره ایران، آمریکا در سال‌های گذشته از طالبان در افغانستان حمایت کرد. در سال ۱۳۷۷، سیاست جمهوری اسلامی در قبال همسایگان شرقی ایران متحمل شکست‌های سختی شد. به دنبال اوج گرفتن مسابقه تسلیحاتی هند و پاکستان و اقدام هر دو کشور به آزمایش هسته‌ای، جمهوری اسلامی نخست از این رقابت هسته‌ای انتقاد کرد اما تنها پس از چند روز به استقبال از مسلح شدن نخستین کشور اسلامی به بمب اتمی روی آورد. اگر فرض کنیم که این چرخش ناگهانی برای دلجویی از اسلام‌آباد و جلوگیری از سمت‌گیری بمب اتمی این کشور به سوی همسایه غربی آن بود، این سیاست دولت خامنه‌ای به کلی ناموفق ماند. پاکستان با تکیه بر اعتماد به نفس اتمی خود، طالبان را در بهار و تابستان ۱۳۷۷ باز هم بیشتر مسلح کرد و این نیرو با استفاده از حمایت تسلیحاتی و حتی حضور

تغییر داده و در جهت رادیکالیزاسیون پیش می‌روند. آن‌ها می‌نویسند: حالا که زندگی برای کردها جهنمی شده، ما هم زندگی را برای ترک‌ها و متحدین غربی‌اش به جهنم تبدیل خواهیم کرد و هر کرد بومی خواهد شد تا قربانی شدن ما چشم بشریت را به تراژدی کردها در ترکیه بکشد. اشیاء بزرگی خواهد بود اگر از کنار این تهدیدها که از روی ناامیدی صورت می‌گیرند آسان بگذریم. هزاران شاید هم ده‌ها هزار کرد ممکن است در موج خشونت‌های کور غرق شوند. در جبهه مقابل، مقامات ترکیه خرسند از عمل خویش، مساله کرد را پایان یافته تلقی می‌کنند و قصد ندارند حداقل حقوق فرهنگی و حقوق شهروندی کردها را رعایت نمایند و به پایمال کردن خواسته‌های برحق کردها ادامه می‌دهند. روزنامه ملیت از قول سلیمان دمیرل رییس جمهور، روز ۱۹ فوریه نوشت که اصلاً نباید از حق داشتن مدرسه و مطبوعات به زبان کردی حرف زد، زیرا این امر در نهایت به تجزیه کشور منجر می‌شود و بلنت اجویت نخست‌وزیر، که یک ناسیونالیست چپ می‌باشد، گفت دستگیری اوجالان به طور نهایی مشکلی را حل خواهد کرد که از طریق مراکز خارجی به نام «مساله کرد» ساخته و پرداخته شده است. مقایسه مواضع دو طرف قضیه بیانگر آن است که هنوز راه درازی باید طی شود تا ترکیه آرام گردد. استقرار دموکراسی در ترکیه در گرو به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی کردهاست. □ ۱۱ اسفند ۱۳۷۷ - پاریس

نیره توحیدی در گفتگو با «کار»

فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی



جوامعی است که یا مثل ایران دچار یک حکومت دینی و تمامیت‌گرا شده‌اند یا مثل بسیاری از جوامع مسلمان دیگر در مقابل تهدید جنبش‌های تمامیت‌خواه مذهبی بنیادگرا قرار گرفته‌اند. یعنی ما بیست سال پیش چنین تقسیم‌بندی در ادبیات فمینیستی جهان تحت عنوان «فمینیسم اسلامی» نداشتیم. این اصطلاح عمدتاً در غرب و توسط دانشگاهیان و روزنامه‌نگارانی که بر روی جوامع مسلمان مطالعه می‌کردند باب شد و قصدش توضیح تلاش‌های حق‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه‌ای بوده است که از طرف عده‌ای از زنان تحصیل‌کرده و مدرن مسلمان (یعنی اسلام‌باور و دیندار) که در چارچوب دینی صورت می‌گیرد. این تلاش‌ها بی‌شک به اصلاح‌طلبی زنان مسیحی و یهودی فمینیست در بازخوانی متون دینی و ایجاد تحولات تساوی‌جویانه در تفسیرها، کلام و نهادها و آیین‌های دینی و نیز چالش ساختار مردسالار قدرت در سلسله مراتب روحانیت در کلیسا و کنیسا، نیست. با این تفاوت بزرگ که زنان مسیحی و یهودی در اغلب جوامع مدرن کنونی (به جز اسرائیل) دوران حکومت‌های دینی و تک‌صدایی و تک‌ایدئولوژیک را سپری کرده‌اند و در پوشش کثرت‌گرایی و قوانین کشوری مدنی و عرفی قرار دارند. فمینیسم مذهبی در اروپا و آمریکا تنها شاخه‌های کوچک و یکی از رنگ‌های متعدد فمینیسم را تشکیل می‌دهد. در زمینه مشخص ایران امروز، اما، به دلیل یک عقب‌افتادگی تاریخی در توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ما هنوز در لنگ حکومت قانون و جامعه مدنی گیر کرده‌ایم. ما هنوز به خواسته‌های صد سال پیش نهضت دموکراسی و اندیشه تجددگرایی و مدرنیته که در جنبش مشروطه تبلور یافت جامه عمل نپوشانده‌ایم تا هر رسد به زن‌شمول کردن مدرنیته و دموکراسی. از ویژگی‌های پرتناقض دیگر جامعه ما این است که درست در زمانی که بیش از همیشه بر تعداد زنان تحصیل‌کرده و میزان سواد عمومی مردم افزوده شده است و بیش از همیشه، خاصه در اثر شرکت وسیع زنان در انقلاب ۱۳۵۷ و مشروعیت یافتن حضور زنان، حتی زنان سنتی سابقاً خانه‌نشین و در حاشیه مانده، در فعالیت‌های بیرونی دینی و غیردینی، در دست در زمانی که با گسترش جهانی ارتباطات و اطلاعات و تبادل فرهنگ‌ها و جهانی شدن بسیاری از دستاوردهای تکنولوژیک و ذهنی مدرن بشری روبرو هستیم. از جمله با گسترش جنبش‌های مستقل زنان، نهضت سازمان‌های غیردولتی که مشابه نودهای توانمندی جامعه مدنی NGOs کنفرانس جهانی زنان، رواج بیسابقه گفت‌وگوها حقوق بشر، حقوق زنان و فمینیسم حتی در مجامع رسمی و نهادینه شده ملی و بین‌المللی مثل سازمان ملل، درست در این شرایط در کشور ما عده‌ای انحصارطلب در تمامیت‌خواه فشرده و پدربسالار می‌خواهند یک روایت خاص خود از اسلام را بر تمامی عرصه‌های خصوصی و عمومی جامعه مستولی سازند. در سطره چنین دین‌سالاری ناپهنگام، به نظر من بسیار طبیعی است که یکی از اشکال مهم یا لاقابل‌باز و علنی و فعال و مجاز مبارزات حق‌خواهانه فمینیستی زنان نیز از نوع اسلامی باشد. به قول مهرانگیز کار که یکی از فمینیست‌های پیگیر و پویندگان اصلی و اندیشمند حقوق بشر در ایران امروز است، «مسلم است که زنان با ورود به عصر جدید که به زندگی سیاسی آن‌ها بعد عقیدتی و دینی هم داده است، دیگر نمی‌توانند فارغ از بینش‌های دینی، موقعیت خود را اعتلا و شرایط زیست خود را تغییر دهند.» (زنان، شماره ۲۰). در این جا اهمیت چندانی ندارد که من نوعی شخصاً چه گرایش فکری و فلسفی و تئوریک دارم، مهم این است که بتوانم مسیر پرستکلاخ و صعب‌العبور رسیدن به حقوق زنان و «اعتلا شرایط زیست» اکثریت آن‌ها در ایران را تا حد ممکن هموارتر سازیم. من شخصاً چون فردی لائیک و سکولار هستم طبعاً با بسیاری و نه همه ادامه در صفحه ۹

«موضع» زنانه Standpoint که از طرف نانی هارتساک در نقد مارکسیسم مطرح شده بود و اعتقاد به معرفت‌شناسی زنانه را ترویج می‌کرد، به نوبه خود از طرف عده دیگری از فمینیست‌ها نظیر پاتریسیا هیل کولینز، مارگرت اندرسن، ساندرا هاردینگ، جین فکس و دانا هارزوی مورد نقد قرار گرفته است با این مضمون که ما یک ایستگاه یا موضع زنانه، یک معرفت‌شناسی زنانه، یک نگاه زنانه، یک اخلاق زنانه نداریم بلکه باید از ایستگاه‌های زنانه، نگاه‌های زنانه، و به طور کلی از فمینیسم‌ها سخن گفت که بنا به شرایط تاریخی، مکانی و زمانی، فرهنگی، طبقاتی، سنی و گرایش‌های جنسی تغییر می‌کنند. این نقدها هم‌زمان و گاه هم‌زمان شده‌اند با نقد مدرنیسم و اشکالات و نقایص موجود در اصول فلسفی عصر روشنگری و مدرنیته، به خصوص راسیونالیسم مذکور و اروپا محور. به عبارت دیگر بعضی فمینیست‌ها در نقاظی با پست‌مدرنیسم هم‌زمان می‌شوند و این‌ها همه تبلوری است از آن چه بعضی اندیشمندان غربی نظیر هابرماس (تئوریسین آلمانی) «بحران مشروعیت» در فرهنگ غرب می‌نامند. البته باید بلافاصله یادآور شد این «بحران مشروعیت» اغلب نقدهای اکثر پست‌مدرنیست‌ها در مورد مدرنیته، برخلاف نقدها و حملات واپس‌گرایانه سنت‌پرستان و قشریون دینی اعم از اسلامی، مسیحی، یهودی و غیره علیه مدرنیته و مدرنیسم انگیزه بازگشت به پیشامدرن و گذشته را در بر ندارد بلکه می‌خواهد مشکلات و محدودیت‌ها و یک‌جانبه‌نگری‌های «کسلان روایت‌های» جهان‌شمول و تمام‌گرای برخاسته از غرب را نشان دهد. در این معناست که باید متوجه بود که نسبی‌گرایی و پست‌مدرنیسم در همه موارد و به هر گونه‌اش، عیب و یا خطرآفرین نیست و گاه جنبه‌های واقع‌بینانه و راه‌گشایی دارد برای زنان و سایر گروه‌های محروم اجتماعی و در حاشیه قرارگرفتنی که اصلاً مدنظر تئوری‌سازان مذکور و اروپایی و آمریکایی نبوده‌اند. مثلاً خود تئوری‌های فمینیستی از جمله فمینیسم لیبرال از نقد مدرنیته آغاز کرده است. یعنی فمینیسم اگرچه خود یکی از دستاوردهای نظری و اجتماعی دوران مدرنیته است اما در عین حال از منتقدین اصلی و مهم یک‌جانبه‌نگری و کورجنسی یا مردمداری روشنگران و مدرنیست‌های اروپایی از ژان ژاک روسو گرفته تا مارکس می‌باشد. می‌بخشید که جواب من به این سوال شما به درازا کشید و شاید از مطلب اصلی دور شدیم. اما می‌خواهم با یادآوری پیشینه و تاریخچه پویای فمینیسم نشان دهم که اولاً فمینیسم مثل هر مقوله اجتماعی دیگر خود مفهومی است غیرایستا و متحول و گونه‌گون و در ثانی فمینیسم یک مکتب و ایدئولوژی نیست بلکه امروزه به مجموعه‌ای از تئوری‌ها و گرایش‌های گوناگون طبقات پایین‌تر و نیز زنان مبارز کشورهای «جهان سوم» به مثابه فمینیسمی اروپا محور Eurocentric مورد نقدهای گوناگون قرار گرفته است. از طرف دیگر طی سال‌های اخیر نقدهای دیگری نیز از طرف گرایش‌های «پسا ساختارگرایی» post-structuralism و پست‌مدرنیست مطرح شد که بیشتر تحت تاثیر عقاید لاگان و دریدا شکل گرفته بود. انتقاد اصلی آن‌ها این بوده است که ما مجموعه خصوصیات تاریخی و شرایط مشخص و مکان مشخص داریم. بعضی که امروز بیشتر طرفدار دارد این است که ما اگرچه نر یا ماده به دنیا می‌آییم (که البته خود این نریزگی و مادگی نیز از دید بعضی یک طیف است نه یک دوگانگی متباین) اما تنها در طی تربیت و شرایط فرهنگی و اجتماعی است که به زن و مرد تبدیل می‌شویم. یعنی ما زن یا مرد به دنیا نمی‌آییم بلکه نقش‌های جنسی زنانه و مردانه gender ساختارهایی اجتماعی و فرهنگی هستند که به مرور زمان تغییر شکل می‌یابند و گوهر یا ذات ایستا و فراتاریخی ندارند. مثلاً نظریه «ایستگاه» زنانه یا

مبارزات دانشجویی در دانشگاه تهران در دهه ۵۰ شمسی و بعدها در آمریکا در مبارزات کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی بوده است. در عین حال از کلاس‌های دانشگاهی، کتب درسی و روندهای نظری جنبش‌های مدنی مردم آمریکا و اروپا، خاصه جنبش زنان و مکاتب گوناگون فمینیستی و مارکسیستی بسیار آموخته‌ام. روزی طرفدار مارکسیسم - لنینیسم بود ولی به تدریج از لنینیسم فاصله گرفتم و منتقد مارکسیسم شدم. مدتی خود را مارکسیست - فمینیست تصور می‌کردم و مدتی نیز هومانیت و لیبرال. امروز راستش از محدود شدن در هر «ایسمی» رویگردان هستم و نمی‌خواهم پویش نظری و تحقیقی و جستار علمی خود را در زندانی مرام‌گرایی و مکتب‌پرستی و قالب‌ها و فورمول‌های از پیش ساخته‌شده بکنم. شاید آشنایی با حافظ و مولوی به تعصب‌های پیشین ضربه زده است و شاید هم سفرهای متعدد سال‌های اخیر و خاصه کار میدانی در میان مردم، خاصه مردمی که تجربه تلخ حکومت ایدئولوژیک و مکتب‌گرا در شوروی سابق و ایران امروز را دارند مرا از توهم این که می‌توان با یک فورمول، یک مکتب و یک روایت مسایل مردم را در هر نقطه جهان حل کرد، رها کرده است. نه آن که ضد احزاب و مکاتب شده باشم، اما احساس می‌کنم هر نوع تعصب مکتبی و ایدئولوژیک از جمله تعصب فمینیستی، خفقان‌آور و تحدیدکننده و نیز تهدیدآمیز است. از نظر حرفه‌ای نیز چنان که می‌دانید پس از اتمام تحصیلات در روانشناسی و جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران و اخذ درجه دکترا از دانشگاه ایلی‌نوی، سال‌هاست که مشغول تدریس و تحقیق در زمینه جامعه‌شناسی زنان و توسعه، و جامعه‌شناسی زنان و دین هستم.

■ فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی را چگونه تعریف می‌کنید؟

قبل از این که بگویم نظر من در باره «فمینیسم سکولار و فمینیسم اسلامی» چیست، ابتدا باید توضیح بدهم که اصلاً من از فمینیسم چه می‌فهمم. چرا که فمینیسم پرکار از این که نظر من چه باشد، به معانی مختلف و مقاصد گوناگون به کار رفته و می‌رود. طرفه این که اولین بار نه یک زن، بلکه یک مرد این لغت را به کار برد و آن هم با مفهومی مثبت و پسندیده. در اوایل قرن نوزدهم بود که گویا چارلز فوربه یک سوسیالیست فرانسوی، فمینیست را به معنای صفتی در توصیف «زن نوین» به کار برد. زنی که هم خود تحول یافته است و هم جامعه را دگرگون ساخته است یا می‌خواهد بسازد، جامعه‌ای که دیگر نه بر اساس رقابت و سود و زور، بلکه بر مبنای همکاری و اشتراک بنا شده باشد. این ایماز یا تصویر جدید فوربه، روی بسیاری از زنان تاثیر مثبت بخشید به طوری که از ابتدا فمینیسم به معنای رهایی خود در پیوند با رهایی جامعه، یعنی تحول فردی را به معنای جزئی لاینفک از تحول به اجتماع دیدن، به کار رفت. چنانکه می‌دانید در مرور و به تناسب شرایط زمانی و مکانی و تاریخی، مفهوم فمینیسم و عکس‌العمل‌ها نسبت به آن تغییر کرده است. در اواخر قرن نوزدهم یعنی در دهه ۱۸۱۰ در انگلستان این لغت را برای توصیف زنانی که در راه گرفتن حق رای مبارزه می‌کردند، به کار گرفتند. در اوایل قرن بیستم در آمریکا و اروپا، فمینیسم در توصیف شاخه یا رشته‌ای خاص از جنبش‌های زنان به کار می‌رفت که به جای تکیه بر حقوق مساوی و مطالبات تساوی‌جویانه با مردان، روی تفاوت‌های مرد و زن و ویژگی‌های زنانه تاکید داشتند، یعنی نوعی اصالت‌زدایی و زن‌گرایی، حتی گاه به معنای برتر دانستن زنان و «طبیعت زنانه» در قیاس با «طبیعت مردانه» و لذا برتری «فرهنگ زنانه» بر «فرهنگ مردانه» و این که می‌توان جامعه‌های بهتر بر محور خصوصیات و «فرهنگ زنانه» سازمان داد و شرایط زندگی مردم اعم از مرد و زن را از این طریق بهبود بخشید. می‌دانیم حتی تا امروز نیز در کنار شاخه‌ها و مکاتب گوناگون بزرگ و کوچک که از دوران فمینیسم شکل گرفت، دو برخورد اصلی به موضوع وجود دارد که یکی بر تفاوت‌های روانی و زیست‌شناختی، هورمونی و ژنتیک و آناتومیک انسان مونث و مذکر تاکید می‌کند و بر اساس این تفاوت‌هاست که برنامه، روش‌های سیاسی و اصلاحی بر علیه مردسالاری ارایه می‌دهد و دیگری بر روی یکسانی‌ها و همانندی‌های انسان مونث و انسان مذکر تکیه دارد و بر برابری طلبی در عرصه‌های مختلف تاکید می‌ورزد و تفاوت‌ها را به موضوعی فرعی و عمدتاً ناشی از تربیت و فرهنگ مردسالارانه می‌پندارد. ما هنوز هم در کلاس‌های تئوری‌های فمینیستی دسته اول را

نیره توحیدی از فعالین سرشناس جنبش زنان ایران است که اکنون علاوه بر کار تحقیق پیرامون مسایل زنان، در دانشگاه‌های مختلف آمریکا نیز تدریس می‌کند و مطالعات ارزشمندی در زمینه جنبش زنان در ایران انجام داده است. از وی تاکنون دهها مقاله تحقیقی به زبان‌های فارسی، انگلیسی، ترکی و روسی به چاپ رسیده است. «فمینیسم، اسلام‌گرایی و دموکراسی» کتاب آخر اوست که در آن در باره مسایل کلیدی جنبش زنان ایران اظهارنظر کرده است. آشنایی بیشتر با خانم توحیدی را از زبان خود ایشان دنبال می‌کنیم:

■ خانم توحیدی، اگر ممکن است مختصری از خودتان، کارهای گذشته و آتی‌تان، به ویژه در زمینه مسایل زنان را بازگو کنید!

قبل از هر چیز اجازه بدهید از شما خانم ماهیار با به خاطر این همه تاخیر من در شرکت در این مصاحبه عذرخواهی کنم. من قبلاً از خانم مجله موسوی از مجله آرش و خانم شعله ایرانی از مجله آوای زن نیز مجبور به عذرخواهی از شرکت در مصاحبه‌های درخواستی ایشان شدم که به دلیل مشکلات فوق‌العاده خانوادگی، بیماری و حتی مرگ برادری جوان در عرض یکی دو سال اخیر بوده است که امیدوارم برای کم‌کاری من توضیح‌گر باشد و باعث سوءتفاهم این دوستان گرامی نشود، چرا که اگر سوره حوصله زیاد شما و پیگیری چندین ماهه‌تان نبود، این مصاحبه نیز نمی‌توانست صورت بگیرد.

و اما مختصری از خودم و کارهایم در زمینه مسایل زنان، برای من نیز مثل صدها هزار زن دیگر در ایران و سایر نقاط جهان، مساله‌ای به نام «مساله زن» از تجربه ستم در زندگی شخصی و خانوادگی شروع شده است. یعنی از همان روزهایی که شاهد فشارها و محدودیت‌های حاکم بر زندگی مادرم، بدن ضرب و شتم شده عمه‌ای که از دست همسرش به خانه ما پناه می‌آورد و محدودیت‌ها و دوگانگی‌های موجود بر سر عشق من به تحصیل در دانشگاه به دلیل دختر بودن و... بودم. از جمله این که هنوز ۱۵ ساله بودم که نزدیک بود با تلاش مادر بزرگ من و عمه و خاله‌ها و دایه‌ها به زور مرا به مدرسه دو برابر سن خود «شوهر بدهند» و یا وقتی که در کنکور سراسری برای ورود به دانشگاه تهران موفق شدم آن هم با رتبه نفر دوم، به جای شنیدن تبریک و تشویق از جانب بعضی اقوام به پدر روشنفکر و فاضل من که مشوق تحصیلات من بود تلفن‌های سرزنش‌آمیز و ملامت‌بار می‌شد که چطور اجازه می‌دهد با ورود من به محیط مختلط (پسر و دختر) دانشگاه، به حیثیت پدر بزرگ‌تان که هر دو شیخ‌الاسلام و روحانی بودند لطمه وارد شود. بگذریم که یکی از پدر بزرگان من مخالف تحصیلات من و دیگری موافق بود. طبعاً خشم و نفرت نسبت به سن زنیستیز و تبعیضات و محدودیت‌ها در حق انتخاب (مثلاً این که هر وقت پدر بزرگ، به خصوص یکی از شوهرخاله‌ها به سر دیدیم همه دختران فامیل باید فوری چادر به سر می‌کشیدیم و صدای حرف و خنده را متوقف می‌کردیم) و بسته بودن عرصه بسیاری از فعالیت‌ها به روی من و سایر دخترهای فامیل، به تدریج و بر اساس مشاهدات مستقیم و عینی خودم به وجود آمد و انگیزه‌های اولیه علیه پدرسالاری و زورگویی را در من ایجاد کرد. انگیزه تغییر دادن مناسباتی که زن را ضعیف، کمتر و فرودست و انسان ناقص‌العقل می‌داند، از سنین پایین در من ریشه گرفت و البته وجود پدر و مادری که خیلی زود کتاب خواندن را از من به یک عادت تبدیل کرده بودند، در این مسیر آگاهی کمک بزرگی بود که همواره و هم‌زمان با میلیون‌ها زن دوران معاصر، من نیز نخواستیم و نتوانستیم «دیگری» بودن (به قول سیمون دوبوار) را تحمل کنم و زن بودن را از دیدگاه و خواسته‌های مردم‌محورانه تعریف نمایم. باری این قصه سر دراز دارد که بهتر است بگذریم.

من مبارزه علمی و کار نظری و تحقیقی روی مسایل زنان را همواره در کنار و در پیوند با دیگر مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پی گرفته‌ام. در عین حال که آموخته‌ام (خاصه پس از تجربه‌های تلخ و شیرین انقلاب ۱۳۵۷) برای تسخیر اساسی و نهادی در وضعیت زنان، مبارزات درون‌زا، مستقل، متشکل و هدفمند خود زنان شرط ضروری است، اما به خوبی به اهمیت و ضرورت پیوندهای مرئی و نامرئی مبارزات و اهداف زنان با دیگر مبارزات سیاسی و فرهنگی، خاصه لزوم گسترش جامعه مدنی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی واقف هستم. آگاهی‌ها و فعالیت‌های اولیه من مرهون

یک حادثه و چند نتیجه

ف. تبابان

استغفای اسکار لافوتن، وزیر مالیه و رئیس حزب سوسیال دموکرات آلمان از همه مقامات دولتی و حزبی خود، هرچند حادثه‌ای مربوط به کشور آلمان بود، اما نکاتی را در خود داشت که فراتر از مرزهای این کشور نیز می‌تواند تأمل‌برانگیز باشد.

وزیر مالیه پس از صدراعظم کلیدی‌ترین مقام دولت است زیرا به طور مستقیم با مناسبات اقتصادی و بانکها سر و کار دارد، نحوه دریافت مالیات‌ها را تنظیم می‌کند و وزیری است که عملکردش بیش از هر وزیر دیگری مورد حساسیت محافظ بزرگ سرمایه‌داری و مالی نه تنها در آلمان که در کل اروپا و آمریکا قرار می‌گیرد. پس از پیروزی حزب سوسیال دموکرات در انتخابات سپتامبر گذشته در آلمان، اسکار لافوتن، مرد قدرتمند و رئیس حزب، با توجه به همین اهمیت وزارت مالیه، در راس این وزارتخانه قرار گرفت. او که جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان را رهبری می‌کرد، با تنظیم برنامه «رفرم مالیاتی» درصدد تعدیل سیستم مالیاتی آلمان به نفع اقشار کم‌درآمدتر جامعه، مهار بورس بازی و کنترل بانکها برآمد و از سرمایه‌داران و

بانکداران بزرگ مالیات بیشتر و قوانین سخت‌تری را طلب کرد. لافوتن به خاطر همین «گستاخی» به ساحت سرمایه، زیر فشار محافظ قدرتمند مالی و اقتصادی آلمان (و نه فقط آلمان) و در برابر چشمان حیرت‌زده مردم رای‌دهنده مجبور به کناره‌گیری شد. سرمایه‌داران و احزاب دست‌راستی آلمان کناره‌گیری او را به عنوان نشانه‌ای از چیرگی قدرت خود بر رای مردم جشن گرفتند و مردمی که به او رای داده بودند، تنها متغله‌ها به تماشای هلهله پیروزمندان نشستند.

لافوتن در دولت سوسیال دموکرات آلمان تنها ماند. جناح راست این حزب به رهبری صدراعظم شرودر، بدون تلاشی برای حفظ موقعیت مرد شماره دو دولت و رئیس حزب خود، به این کناره‌گیری تن داد و بسیاری از ارزیابی‌ها نیز این است که کناره‌گیری لافوتن آغاز روند تصفیه جناح چپ در حزب خواهد بود. حزب سوسیال دموکرات آلمان ظاهراً در همان مسیری قرار گرفته است که دولت تونی بلر در انگلیس پیش از کسب قدرت آن را پسمود: قلع و قمع جناح چپ؛ در انگلیس برای هموار کردن راه

قدرت و در آلمان برای حفظ قدرت! سرنوشت آینده حزب سوسیال دموکرات آلمان بعد از لافوتن، نه موضوع این مقاله است و نه در توانایی نویسنده این سطور. اما می‌توان این سوال را پیش کشید که اگر دولت سوسیال دموکرات آلمان همان قدر چپ می‌بود که لافوتن چپ بود، آنگاه چه وضعیتی در این کشور پیش می‌آمد؟ آیا رهبر محبوب جناح چپ سوسیال دموکرات‌های آلمان در این سرنوشت تلخ تنها می‌ماند و همان محافل قدرتمندی که او را مجبور به کناره‌گیری کردند، کل دولت را نیز به سرنوشت او دچار نمی‌کردند؟

کناره‌گیری لافوتن، محدودیت‌ها و ظرفیت‌های واقعی دموکراسی پارلمانی اروپا را یک بار دیگر آشکار کرد. این حادثه از جمله نشان داد که:

اولا رای مردم، خلاف آن‌گونه که گفته می‌شود، دستکم، تنها عامل تعیین قدرت نیست. قدرتی که از این رای بیرون می‌آید هرگاه با سیستم سرمایه‌داری حاکم بر این کشورها در تعارض قرار گیرد، قربانی خواهد شد. در تاریخ پارلماناریسم اروپا هنوز هیچ نمونه‌ای وجود ندارد که جز این واقعیت تلخ را نشان دهد. و در هیچ یک از کشورهای دموکراسی پارلمانی ما هنوز شاهد یک تلاش جدی برای فراتر رفتن از چارچوب مناسبات ناعادلانه موجود نبوده‌ایم. فرم‌های کوچک که تحمل نشوند، از پیش روشن است اصلاحات رادیکال هرگز تحمل نخواهند شد.

به این نتیجه‌گیری از منظر دیگری نیز می‌توان نگریست. این یک پرسش اساسی است که در کشورهای پیشرفته دارای دموکراسی پارلمانی، رابطه سیاست و اقتصاد چگونه است؟

تقاضا و هدف سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها است.

از این دایره بسته ظاهراً به هیچ طریق مگر فراهم آوردن نیرویی خارج از سیستم نمی‌توان نجات یافت. دموکراسی پارلمانی، حداقل در شکلی که فعلاً وجود دارد، به فراهم آوردن این نیرو، یعنی نیروی مردمی که به طور مستقیم اعمال اراده کنند، بی‌توجه است و به بیان دیگر، ظرفیت چنین اقدامی در آن نیست.

کناره‌گیری لافوتن، نشانه‌ای از این بن‌بست است. برای احزابی که نخواهند به کناره‌گیری از سیاست و آرمان‌های خویش مجبور شوند، ظاهراً راهی نمی‌ماند که دموکراسی پارلمانی را با شیوه‌های دیگری از اعمال اراده مردم تکمیل کنند، و آن‌جا که قدرت‌های اقتصادی خارج از کنترل مردم به چالش با انتخاب و اراده آن‌ها برمی‌خیزند، با اعمال اراده مستقیم مردم آن‌ها را خنثی سازند. در صورتی که چنین شود، مسئولیت قربانی شدن دموکراسی پارلمانی به عهده مردمی نیست که به خیابان‌ها می‌آیند تا قدرت مستقیم خویش را اعمال کنند، مسئولیت این قربانی شدن به عهده کسانی است که قدرت‌های خارج از اراده مردم را علیه مردم به کار می‌گیرند.

شاید در کشورهای اروپایی که دموکراسی پارلمانی عمیقاً ریشه دوانده است و افق‌های سیاست و مبارزات سیاسی را در خود محدود کرده است، فکسر کردن به و جستجوی راه‌حلهایی که در این چارچوب محدود نماند، دشوار و غریب باشد، اما تا آن زمان که چنین است، مردم متأسفانه محکوم خواهند بود قربانی شدن آرمان‌ها و انتخاب‌های خویش را نیز نظاره‌گر باشند!

گردهای منطقه و سیاست دولت‌ها

ماشاءالله رزمی

سبز آمریکا و اطلاع دولت ترکیه در مقابل گرفتن امتیاز برای استقرار موشک‌های خردباری شده از روسیه در جزیره کرت، حاضر شده است اوجالان را تحویل بدهد.

بدون شک اقدام یونان بدون مشورت و موافقت آمریکا و اتحادیه اروپا صورت نگرفته است. اوجالان در روزهای قبل از دستگیری حاضر شده بود به هلند برود و خود را در اختیار دادگاه بین‌المللی لاهه بگذارد، اما هیچ یک از کشورهای اروپایی حاضر نبودند مشکلات حضور اوجالان را در خاک خود بپذیرند. حضور هشتمید و پنجاه هزار کرد در کشورهای اروپایی به حد کافی روابط آن‌ها با دولت ترکیه را با مشکل مواجه می‌سازد. تمام دلایلی که برای آمریکا در مبارزه با PKK مطرح است، برای اتحادیه اروپا نیز مطرح می‌باشد به اضافه یک مشکل دیگر که آن‌هم نقطه پایان گذاشتن به سیل مهاجرت و پناهندگی کردها به کشورهای اروپایی است. اتحادیه اروپا به طور کامل تصمیم گرفته است جلوی مهاجرت و پناهندگی را بگیرد. آن‌ها خواستار پایان یافتن جنگ داخلی در ترکیه و بازگشت پناهندگان به کشور خویش می‌باشند.

اتحادیه اروپا در مورد پذیرش ترکیه در این اتحادیه با مشکل مواجه است و مساله نقض حقوق بشر توسط دولت ترکیه و وجود قوانین غیردموکراتیک در آن کشور، از دلایل اصلی مخالفت بعضی از کشورهای اروپایی برای ورود ترکیه به اتحادیه اروپاست. بسیاری از سیاستمداران اروپایی معتقدند که در صورت پایان یافتن جنگ چریکی در شرق ترکیه، امکان دموکراتیزاسیون رشد یابنده رژیم ترکیه به وجود خواهد آمد و موانع موجود از بین خواهند رفت.

حضور اوجالان در هریک از کشورهای اروپایی احتمال درگیری بین ترک‌ها و کردهای ساکن این کشورها را نیز افزایش می‌داد. باید توجه داشت ناسیولیست‌های ترک در مبارزه با کردها افراطی‌تر از دولت ترکیه عمل می‌کنند و در سال‌های گذشته درگیری‌های خونین‌باری بین آن‌ها از جمله در بلژیک صورت گرفته است و هنگامی که اوجالان به ایتالیا رفت، قبل از آن که دولت ترکیه عکس‌العملی نشان بدهد، تجار ترک اعلام نمودند که معامله تجاری با ایتالیا را تحریم می‌کنند.

هم‌اکنون کشورهای اروپایی خواستار محاکمه عادلانه اوجالان می‌باشند. دولت ترکیه نیز در آخرین تصمیم‌گیری خود به یک هیات نروژی اجاره داده است در محاکمه اوجالان شرکت کند. قابل ذکر است که مجازات اعدام در ترکیه وجود دارد ولی در بیست سال گذشته اجرا نشده است. دستگیری اوجالان برای ایران نیز پیامدهای ناگواری خواهد داشت و اعترافات وی می‌تواند سند فشار به ایران باشد. سیاست جمهوری اسلامی درباره کردها منطبق با منافع ملی ایران نبوده است. این سیاست نه بر دروندیشی و واقع‌بینی سیاسی، بلکه بر تنگ‌نظری‌های ایدئولوژیک مبتنی بوده است. این سیاست به ویژه درباره کردستان عراق می‌رود که شکست

نماید. علاوه بر آن، بعضی از این کشورها از جمله ارمنستان مرکز فعالیت PKK شده بود و این امر برای آمریکا که تمام توجه خود را صرف مبارزه با گسترش نفوذ جمهوری اسلامی و تجدید قوای روسیه در این مناطق نموده است، قابل تحمل نمی‌باشد. حمایت ضمنی ایران و حمایت علنی روسیه از PKK برای آمریکایی‌ها قابل تحمل نیست و بر همین اساس با این که مجلس دوما روسیه اعطای پناهندگی به عبدالله اوجالان را تصویب کرده بود، دولت روسیه تحت فشار آمریکا مجبور شد اوجالان را از روسیه خارج نماید.

ترکیه عضو پیمان نظامی ناتو و حلقه اتصال اروپا به آسیاست. آمریکایی‌ها اهمیت زیادی برای موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه قایل هستند و هرگاه رهبران ترکیه در حل مشکلات داخلی خود درمانده می‌شوند، آمریکایی‌ها برای کمک به متحد خود وارد میدان می‌شوند. در مورد کردها نیز بعد از پانزده سال جنگ داخلی، عملاً ثابت شده بود که دولت ترکیه به تنهایی قادر به حل این مساله نیست، لذا همپاری آمریکا تعیین‌کننده است. آمریکایی‌ها PKK را غیرقابل کنترل و دشمنی که باید از بین برده شود، می‌دانند. شعار مبارزه با تروریسم نیز در خدمت اهداف دیگر آمریکا درمی‌آید. درعین حال مخالفت آمریکا با PKK شکلی از مبارزه با کمونیسم نیز می‌باشد. بعد از انفجار سفارت آمریکا در کنیا که به عوامل اسامه بن‌لادن، میلیارد سعودی نسبت داده می‌شود، آمریکا حضور اطلاعاتی خود در این کشور را افزایش داده است و دولت کنیا که دچار ورشکستگی اقتصادی می‌باشد، در مقابل کمک‌های اقتصادی و سیاسی حاضر شد مجری طرح آمریکا بشود. بدینسان اوجالان را از یونان به کنیا منتقل کردند تا دست‌بسته تحویل نیروهای امنیتی ترکیه بدهند. نقش یونان نیز در دستگیری اوجالان عموماً دیده است و جای سوال زیاد دارد. افکار پیچیده یونان طرف‌دار کردها می‌باشد و دادستان ترکیه نیز بعد از سه روز از دستگیری اوجالان اعلام کرد که وی اعتراف نموده است که یونان به PKK کمک‌های مالی و لجستیکی می‌داد و افسران ارتش یونان کادرهای PKK را آموزش می‌دادند.

مساله اوجالان یک بحران سیاسی در یونان به وجود آورده است. دولت یونان تاکنون در مقابل سوالات مختلف مردم و روزنامه‌ها از جمله این سوال که چرا علیرغم اطلاع دیپلمات‌های یونانی از فساد و ناتوانی رژیم کنیا و با اشراف به این واقعیت که کنیا جولانگاه ماموران آمریکایی و اسرائیلی است، بازهم روز دوم فوریه اوجالان را به کنیا منتقل کردند، توضیح و جواب قانع‌کننده‌ای ارائه ندهاده است. نخست‌وزیر یونان کستانتین سیمیتس مجبور شد سه تن از وزراء از جمله وزیرخارج‌اش را برکنار نماید، اما اپوزیسیون یونان خواستار استغفای دولت است. روزنامه‌های ترکیه نوشته‌اند که یونان با چراغ

می‌کنند. این که کردها دستگیری رهبر خود را حاصل توطنه مشترک ترکیه - آمریکا و اسرائیل می‌دانند، نمی‌تواند دور از واقعیت باشد زیرا سرویس‌های ویژه ترکیه، توسط مشاورین اسرائیلی احاطه شده‌اند و کشور کنیا نیز مرکز عملیات و هدایت سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل در آفریقا می‌باشد. نحوه آدم‌ریایی نیز دخالت اسرائیل را انکارناپذیر می‌سازد.

بعد از کشته شدن عبدالرحمن قاسم‌لو توسط مامورین جمهوری اسلامی در اطریش، عبدالله اوجالان رهبر بلامناع کردها در منطقه محسوب می‌شد، ولی بیم آن می‌رود که نظامیان ترکیه برای تحقیر هرچه بیشتر کردها، شخصیت او را در زندان بشکنند و وادار به اعترافاتی نمایند که برای طرفدارانش سرشکستگی بیار آورد. بعد از تلاش نافرجام آمریکا برای سرنگونی صدام در عراق، اکنون آمریکایی‌ها در پی پیاده کردن استراتژی جدیدی برای سرنگونی صدام در عراق هستند و برای این کار به کمک ترکیه، از جمله برای استفاده از پایگاه نظامی انجریلیک نیاز مبرم دارند. برای جلب موافقت ترکیه بوده که آمریکا حزب کارگران کردستان را در لیست سازمان‌های تروریست قرار داده است. و این در حالی است که این حزب هرگز اقدامی علیه منافع آمریکا انجام ندهاده است و حتی بعد از دستگیری اوجالان نیز، با این که نقش آمریکا در این ماجرا کاملاً آشکار بود، PKK از تظاهرات و حمله به مراکز دیپلماتیک آمریکا خودداری کرد.

از نظر آمریکا، PKK مانع برقراری صلح بین احزاب سیاسی کردستان عراق محسوب می‌شود. در سپتامبر گذشته، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان و مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان عراق زیر نظر خانم سادالین اولبرایت وزیر خارجه آمریکا، قرارداد صلح امضاء کردند و مقدمه تشکیل دولت کرد در شمال عراق فراهم شد. اما آمریکایی‌ها می‌گویند که ایران و سوریه از PKK استفاده می‌کنند تا با صلح آمریکایی در منطقه مخالفت بکنند. پایگاه‌های PKK در کردستان عراق در منطقه نفوذ جلال طالبانی قرار دارند و هر وقت که ارتش ترکیه به پایگاه‌های آن‌ها حمله می‌کنند، آنان به داخل خاک ایران عقب‌نشینی می‌کنند و از بیماران و درگیری رودرو مصون می‌مانند. آن‌ها از اختلافات کردهای عراق برای بقای خود استفاده می‌کنند. آمریکا همچنین دموکراتیزاسیون رژیم ترکیه و جلوگیری از رشد احزاب اسلام‌گرا در این کشور را نیز در گرو از بین رفتن حزب کارگران کرد می‌داند، زیرا تمام انرژی حکومت صرف مبارزه با PKK می‌شود و احزاب بنیادگرا با استفاده از مشکلات و ناتوانی‌های دولت، نفوذ خود را گسترش می‌دهند. نقض حقوق بشر در ترکیه نیز عمدتاً مربوط به رفتار حکومت با کردها می‌باشد.

ترکیه اهرم نفوذ آمریکا در کشورهای ترک زبان قفقاز و آسیای مرکزی می‌باشد. جنگ داخلی در ترکیه و هزینه سنگین مبارزه با حزب کارگران کردستان به دولت ترکیه اجازه نمی‌دهد تا نیروی خود را صرف نفوذ همه‌جانبه در کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق

دو سال پیش، هنگامی که دولت ترکیه با دولت اسرائیل قرارداد نظامی امضاء کرد، می‌شد پیش‌بینی نمود که حزب کارگران کرد کردستان (پارتی کردیکار کردستان - PKK) دیگر نمی‌تواند مانند گذشته به مبارزه مسلحانه ادامه بدهد. در واقع دولت ترکیه با این قرارداد ضربه سیاسی - نظامی بزرگی به PKK وارد نموده بود. در گذشته، اسرائیل همواره نسبت به جنبش‌های کردی نظر مساعد داشت و تضعیف کشورهای را که کردها در آن زندگی می‌کنند، به نفع خود می‌دانست و در مواردی حمایت‌های خود را از این جنبش‌ها دریغ نمی‌کرد.

قرارداد ترکیه با اسرائیل در درازمدت تأثیر تعیین‌کننده‌ای روی جریان‌ات سیاسی منطقه می‌گذارد. اسرائیل با این قرارداد سوریه را که حامی اصلی کردهای ترکیه محسوب می‌شد، میان سنگ آسیاب می‌گذاشت. بعد از اولین مانور نظامی مشترک و هماهنگ شدن برنامه‌های نظامی اسرائیل برای اولین بار اعلام کرد که حزب کارگران کرد تروریست است و برای مبارزه با تروریسم، اسرائیل با دولت ترکیه همکاری خواهد کرد. در مقابل، ترکیه سوریه را کشور حامی تروریسم نامید و به آن کشور اولتیماتوم داد که از حمایت از PKK بردارد یا آماده جنگ با ترکیه باشد. این تهدید با جنگ‌های تبلیغاتی سابق، چه بر سر بخشی از خاک سوریه که ترکیه بر آن ادعای ارضی دارد و چه بر سر تقسیم آب رودخانه فرات و حتی اختلافات دو کشور بر سر مساله کردها، تفاوت اساسی داشت. این بار دمشق بین دو آتش قرار گرفته بود و تمام امکانات نظامی اسرائیل در کنار ارتش ترکیه قرار داشت. لذا سوریه چاره‌ای نداشت جز این که عقب‌نشینی کند و عملاً به درخواست‌های ترکیه گردن نهد. برای حفظ ظاهر، سوریه ایران را میانجی قرار داد و در واقع ایران را در شکست خود شریک نمود. به این ترتیب دانشکده افسری و پایگاه‌های نظامی PKK در درهٔ بقاء لبنان که تحت کنترل سوریه است، بسته شدند و رهبری این حزب از جمله شخص عبدالله اوجالان که ساکن دمشق بودند، از آن کشور اخراج گردیدند.

عبدالله اوجالان بعد از چهار ماه سرگردانی در کشورهای مختلف، عاقبت روز پانزدهم فوریه توسط مقامات کنیا دستگیر و تحویل نیروهای ویژه ترکیه گردید. اوجالان هنگامی که در ایتالیا به سر می‌برد، در مصاحبه با روزنامه فیکارو چاپ فرانسه گفته بود که تمام درها برویش بسته شده‌اند و وضعیت او شبیه وضعیت ملامصطفی در پایان کارش است. ملامصطفی به ایران رفت و مبارزه را به کمک ایران ادامه داد اما من نمی‌خواهم مثل او رفتار کنم. مبارزه ما بدون من نیز ادامه خواهد یافت.

بعد از دستگیری اوجالان، اسرائیل طی پیامی به شورای مرکزی PKK ضمن ابراز تأسف از کشته شدن افراد این حزب در مقابل کنسولگری اسرائیل در برلین، اعلام کرد که در دستگیری اوجالان نقش مستقیمی نداشته است. علیرغم این پیام، همه می‌دانند که این سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل بودند که برای اولین بار در اکتبر ۱۹۹۸ حضور اوجالان در مسکو را به اطلاع دولت ترکیه رساندند و همچنین یازده روز قبل از دستگیری او، روزنامه نیویورک تا نیمه از قول منابع اسرائیلی نوشت که آمریکا و اسرائیل برای دستگیری «کرد بد» یعنی اوجالان، همکاری

سیاست جمهوری اسلامی در افغانستان را تکمیل نماید.

دو هفته بعد از دستگیری اوجالان، مطبوعات ترکیه از وجود نیروهای PKK در ایران می‌نویسند. با این که سفارت ایران در آنکارا طی یک بیانیه مطبوعاتی حضور افراد PKK را در ایران تکذیب کرد، اما آن‌ها می‌گویند که حمله به کنسولگری ترکیه در ارومیه توسط اعضای PKK صورت گرفته است.

در تظاهرات ارومیه سه نفر در مقابل کنسولگری ترکیه کشته شدند و تظاهرات در سنجند نیز به خشونت کشیده شد که چندین کشته بر جای گذاشت. بعداز دستگیری اوجالان تظاهرات کردها در شهرهای مختلف ایران توسط حکومت سازمان داده شده بود و دلایلی وجود دارد که ایجاد اغتشاش در جریان تظاهرات نیز توسط سازماندهان تظاهرات بوده است. از چندی پیش جناح راست جمهوری اسلامی سعی دارد با ایجاد اغتشاش و تشنج در نقاط مختلف کشور نوعی حکومت نظامی مستقر کند و از گسترش فضای سیاسی و مطرح شدن خواسته‌های مردم جلوگیری نماید. این برنامه در واقع سرکوب دستفروش‌های سنجند کاملاً آشکار بود و استاندار کردستان، نماینده سنجند در مجلس و دانشجویران کرد، رفتار نیروهای انتظامی را محکوم کردند. شایان توجه است که اغتشاش و ناامنی در کردستان عمدتاً توسط روزنامه‌های جناح راست حکومت منتشر می‌شود و بعضی از نشریات اپوزیسیون خارج کشور نیز بدون توجه به اهداف به وجود آوردندگان وقایع و حادثه‌سازان، این وقایع را به عنوان شورش‌های انقلابی مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی با آب و تاب زیاد منعکس می‌سازند.

با دستگیری اوجالان بسیاری از کردها خود را بی‌پناه، تحقیر شده و حقوق خود را پایمال شده می‌دانند. «کردها هیچ دوستی ندارند» جمله‌ای است که اغلب آن را از ته دل بیان می‌کنند. به احتمال قوی دستگیری اوجالان مبارزه درون حزبی را تشدید خواهد کرد و طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه و طرفداران مبارزه مسالمت‌آمیز هرکدام سعی خواهند کرد نیروها را به طرف خود بکشند. اما در جو پراولتبار فعلی، جناح تندرو دست‌بالا را دارد و اعضا را برای تشدید جنگ و عملیات خشونت‌آمیز آماده می‌کند. با استناد به این گفته اوجالان که «مرگ من بیش از زندگی‌ام برای مساله کرد مفید واقع خواهد شد»، شورای مرکزی PKK مرکب از جمیل بیگ نفر دوم حزب، عثمان اوجالان برادر عبدالله اوجالان و مراد قارابالچین فرمانده نظامی حزب، سه روز بعد از دستگیری اوجالان اطلاعاتی‌ای صادر کردند که از تلویزیون کردی MED.TV پخش شد. در این اطلاعیه بر «گسترش جنگ به تمام هدف‌های نظامی و غیرنظامی در ترکیه و کردستان و ادامه تظاهرات مسالمت‌آمیز در خارج» تأکید شده است. رهبری جدید می‌گوید: «از این به بعد تمام اعضای PKK مثل یک فدایی زندگی و مبارزه خواهند کرد و ترکیه از عمل خود پشیمان خواهد شد و حسرت دوران اوجالان را خواهد خورد که همواره می‌گوئید از تبدیل شدن جنگ کردها با دولت ترکیه به جنگ بین کردها و ترک‌ها جلوگیری کنید.» مطبوعات PKK نیز لحن خود را ادامه در صفحه ۷

آزادی سیاسی

رایزر فورست

برگردان: ا.ب.

قسمت اول

آزادی سیاسی
شهروندان را اعطا می‌کند، بلکه خود شهروندانند که، در عین حال، مؤلفان و مخاطبان مطالبات حقوق آزادی هستند. شکل این مطالبات معمولاً دستیابی به حقوق معین است. بدین نحو، از اصل تقابل میان حقوق فردی و دولت - به عنوان تضمین کننده این حقوق - که خصیصه بسیاری از نظریه‌های لیبرال است، اما این باعث از دست رفتن محتوای حقوق آزادی لیبرال (و امکان تحلیل منازعات بر سر آزادی) نیست. سبب، افراد شهروند همزمان حقوق خود را مطالبه می‌کنند، یعنی به آزادی نیاز دارند، آزادی را تأمین می‌کنند و به همدیگر آزادی می‌دهند. در ادامه نشان خواهیم داد که تجزیه و تحلیل نقش دوگانه دیدگاه کاملی را از برداشت‌های استقلال که با این نقش پیوند دارند، ممکن می‌سازد. این نکته حائز اهمیت است که در این تمهید مشکل ارزیابی و عملی شدن «حداکثر آزادی» مطلق افراد (از جمله قیاس میان آزادی‌های مشخص) مطرح نیست زیرا هدف از بنیاد ساختاری تأمین آزادی سیاسی مشروع، تثبیت «فراگیرترین» سیستم آزادی‌های سیاسی اساسی عمومی از دیدگاه عینی - کمی یا «انتخابی» نیست. هدف تضمین شکلی از آزادی میان‌کنشی است تا شهروندی که به انحاء مختلف خود را اشخاص مستقل می‌دانند، بگونه متقابل و عمومی آن را موجه بدانند. عمده در اینجا حداکثر آزادی موجه در پرتو معیارهای ایجابی مشارکت و عمومیت است. بدین جهت، مشخص می‌شود که مسئله آزادی شعبه‌ای از سؤال کلی‌تر عدالت است، زیرا تنها آزادی‌هایی از اعتبار موجه برخوردارند که از حیث مشارکت و عمومیت معیارهای عمده عدالت بتوان آنها را مطالبه کرد. در یک جمله خلاصه کنیم: تمام مطالبات حقوق آزادی سیاسی باید به عنوان دعوی عدالت اثبات شوند ولی هر خواست عدالتی دعوی آزادی نیست.

دیدگاه میان‌کنشی اثبات و تضمین آزادی (ها)، به مفهوم ذیل، از نظریه ساده «توزیع» کالای آزادی پرزین می‌کند. اولاً، هیچ نهاد عالی توزیعی فراسوی روش مشارکتی - عمومی فرض نمی‌شود که بر ذخائر آزادی تصرف دارد و باید این ذخایر را میان افراد توزیع کند. آزادی‌ها به عنوان کالا یا بخشی از یک کالا وجود ندارند، بلکه صرفاً به مدد ارجحی متقابل و مشروع میان اشخاص و قبول حقوق یکدیگر بوجود می‌آیند. دوماً، این بدین معنا نیست که ذخیره مشخصی از آزادی وجود دارد

تا بر اساس «بازی برنده هیچکس» بگونه‌ای توزیع شود که در آن متناسب با افزایش آزادی [الف] فقدان آزادی [ب] مضر است. مادامی که تضمین مشارکتی - عمومی حقوق آزادی به معنای لغو امتیازات برخی اشخاص است (از جمله الفا برده‌داری)، پذیرش متقابل لغو این امتیازات - به عنوان سوزهای با حقوق آزادی برابر - در کل دستیابی به آزادی بیشتر است و نه تقسیم مجدد حجم ثابتی از کالای آزادی. این امر نه فقط در مورد حذف امتیازات صادق نیست، بلکه همچنین در باره قید و بندهای معتبر عمومی شکوفایی فردی و نوع زندگی صدق می‌کند. مقصود من این نیست که به موجب ایده رشد آزادی به مدد گسترش آزادی و ارجحی متقابل امکان دارد تمامی منازعات آزادی را رفع کرد یا اینکه این منازعات ظاهری هستند. مراد من این است که آزادی‌های فردی و حقوق آزادی بیانگر روابط پویای ارجحی هستند. سوماً، این روابط به حقوق اساسی معنایی بایاشناسیک (deontologisch) می‌دهد: حقوق اساسی تبلور پذیرش اشخاص به عنوان موجوداتی مستقل است؛ موجوداتی که قسم دیگری هستند. بدینسان در این مرحله حقوق تخطی‌ناپذیر ارجحی نهادن بر آزادی وجود دارد. نوع این آزادی‌ها [الف] با مطالبات گسترده‌تر وصول به کالاهای مشخص بر پایه این ارجحی بنیادی و [ب] مطالبات مبتنی بر مفاهیم معین غایت‌گرایانه خیر و ارزشمند که به شیوه حقوق اساسی معتبر ساخته نمی‌شوند، فرق دارد.

آزادی سیاسی مورد نظر من کاملاً با نظر آیزیا برلین فرق دارد. به نظر برلین، دو مفهوم از آزادی سیاسی وجود دارد: آزادی مثبت و آزادی منفی. من در اینجا وارد جزئیات تحلیل جذاب او از آزادی نمی‌شوم و تنها به نکات ذیل اشاره می‌کنم. اولاً، ترمینولوژی برلین یکپارچه نیست: او از سویی از «دو برداشت آزادی» سخن می‌گوید و از سویی دیگر از «برداشت‌های آزادی سیاسی» یا «معانی» آن. برلین از سویی میان این نظر که دو مفهوم آشتی‌ناپذیر از آزادی سیاسی وجود دارد و از سویی آن نظر که مفهومی با دو برداشت متفاوت و بعضاً متضاد وجود دارد - یا به عبارتی دقیق‌تر - یک «برداشت» ولی دو «مضمون» وجود دارد. مرد است. در مقاله آیزیا برلین براین اثبات هر دو نظر وجود دارد. برلین، از سویی، در تأیید نظر او از مفهوم آزادی ذیل می‌آورد و از سویی دیگر، از هسته مشترک دو تصور آزادی نام می‌برد. مهم این است که برلین امکان ندارد آزادی منفی را بدون تعریف معینی از آزادی تعیین کند. از اینرو، سؤال آزادی منفی مستلزم پاسخ به پرسش آزادی مثبت است. در نهایت برلین پاسخ مشخصی را که هواداران آزادی مثبت به سؤال اولی می‌دهند - «حاکم» موظف است خود خردمندی «والانتش» باشد، یعنی خودی که بر طبق ارزش‌ها و غایباتی زندگی می‌کند، که اصحاب قدرت بر آن اشراف دارند - صراحتاً رد می‌کند ولی برداشت خاص را از استقلال فردی که پیش‌شرط آزادی منفی است، یعنی خود فرد شایستگی تعیین آگاهانه انتخاب میان احتمالات را دارد و، به تحقیق، معنای آزادی منفی مسوق به آن نمی‌کند. برلین تنها در این صورت امکان دارد بگوید معیار

آزادی تنها موقوف به امکانات موجود ما نیست و تحقق این امکانات ساده یا دشوار است، بلکه موقوف به آن نیز هست که این احتمال در برنامه زندگی من از چه اهمیتی برخوردار است. (دو احتمال دیگر عبارتند از: تا چه اندازه کنش آگاهانه دیگران این احتمالات را بسط می‌دهند یا قبض می‌کنند و کل جامعه برای این احتمالات قائل به چه اهمیتی است). آزادی منفی به تحقق استقلال «خدمت می‌کند»، ولی استقلال را ارزش‌های «والا تر» شکل نداده است. برلین پیرو این نظر نیست که دو مفهوم آشتی‌ناپذیر از آزادی سیاسی وجود دارد، بلکه از این نظر پیروی می‌کند برداشتی از آزادی سیاسی وجود دارد، که تفسیرهای تاریخی متفاوتی از آن شده است و بدین قسم دچار تناقض شده است. اصل نظر برلین، نظری برداشت‌گرایانه نیست، بلکه تاریخی است. به موجب این نظر، بسته به اینکه کدام برداشت از استقلال شخصی مبنا قرار گیرد، برداشتی از آزادی سیاسی وجود دارد؛ به موجب این برداشت آزادی سیاسی در نگاهداشت و تحقق امکان استقلال شخصی و برداشت‌های مختلف از آزادی سیاسی نهفته است. هر «آزادی از» «آزادی برای» است، مناقشه تنها از حیث شکل حق تصمیم‌گیری بود و هست.

از اینرو، به موجب پیشنهاد مک‌کالمز، می‌توان مفهوم آزادی را بر طبق قاعده «الف از ب آزاد است تا عمل پ را انجام دهد یا پ باشد (یا آن عمل را انجام ندهد یا پ نباشد)» استنباط کرد. ولیکن این قاعده بسیار مجردتر از آن است که بتواند در ارتباط کوتنی مسئله آزادی سیاسی حکمی صادر کند؛ آنچه که حائز اهمیت است این است که در این متن عناصر الف، ب، و پ به چه طریقی تعیین می‌شود. غرض از آن بازیگری که «واقع» خود را (خود «تجربی» اش را در مقابل خود «حقیقی» اش) تعیین می‌کند، چیست؟ مقصود از قید و بند آزادی چیست؟ (محدودیت‌های بیرونی یا درونی)؛ و کدام اعمال یا غایبات شخص مستقل را (که خود را شکوفا می‌سازد) مشخص می‌کند؟ ما به تجزیه و تحلیلی نیاز داریم که اشکال استقلال را به نحو شایسته‌ای در مرکز نقل مفهوم آزادی سیاسی قرار دهد.

البته ایسراد می‌گیرند که مفهوم سؤال‌برانگیز مانند استقلال احتمالاً امکان ندارد به آن کمک کند مفهوم پیچیده آزادی سیاسی را توضیح دهد. در واقع، این ایده نیز که معنای آزادی سیاسی حفاظت از استقلال و ممکن ساختن آن واقع است، مخرج مشترک بسیاری از روش‌های معاصر فلسفه سیاسی است. اما برداشت این روش‌ها از مفهوم استقلال یکسان نیست. برای مثال، چارلز تایلور از اهمیت آزادی «به این خاطر که ما موجوداتی هدف‌گرا هستیم» نام می‌برد؛ ژوزف راز ارزش آزادی سیاسی (و منفی) را این می‌داند که آزادی انتخاب مستقل «گزینه‌های ارزشمندی» را ممکن می‌سازد؛ جان راز برداشت شخص را با دو توانایی اخلاقی شهروندان «کاملاً» مستقل آموزه بنیادین تئوری عدالت خود می‌داند؛ یورگن هابرماس از طریق تئوری گفت‌وگو حقوق و دموکراسی خود تلاش می‌کند «منشا همسان» استقلال «خصوصی» و «عمومی» را روشن کند.

ولی اگر ضمن تجزیه و تحلیل مفهوم آزادی سیاسی از این آموزه اساسی حرکت کرد که اشخاص در عین حال مؤلفان و مخاطبان دعوی آزادی هستند، نتیجتاً تئوری دقیق‌تری از عرصه‌های مختلف استقلال آزادی سیاسی احتمال پیدا می‌کند؛ احتمالی که چشم‌اندازی انتقادی بر مناقشات فوق می‌گشاید و از حیث آنها فراتر می‌رود.

۵) به همین خاطر، من تعریف ذیل را پیشنهاد می‌کنم: برداشت آزادی سیاسی مرکب از برداشت‌های افراد به منزله شهروندان اجتماع سیاسی قانونی به مفهوم استقلال است که آنها متقابلاً و عموماً برای یکدیگر قائل می‌شوند؛ موظف به تضمین آن هستند - به عبارتی دیگر: آزادی سیاسی شامل تمام آزادی‌های است که شهروندان به عنوان کسانی که به یکدیگر آزادی می‌دهند و آزادی یکدیگر را سلب می‌کنند موظفند برای یکدیگر یکسان قائل شوند. به عبارتی متقابلاً و عموماً نتوانند از یکدیگر دریغ کنند و مشترکاً در قبال اعتبار آزادی یکدیگر و تحقق آنها مسئول هستند. در ادامه، برای توضیح پنج برداشت از استقلال محتوای این آزادی‌ها تبیین می‌یابند: این مفاهیم استقلال عبارتند از: اخلاقی، علم اخلاقی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی. این برداشت‌ها هر کدام نقش معینی در چارچوب طرح آزادی سیاسی ایفا می‌کنند، ولی هیچ‌کدامشان - و بدین قسم هیچ تفسیر معینی از آنها - نباید در این حوزه قلمداد شود. مطلق‌سازی یکی از اشتباهات ماهوی برداشت‌های جزئی «منفی» یا «مثبت»، فردگرایانه یا جماعت‌گرایانه آزادی سیاسی است؛ برای پرهیز از این اشتباه تجزیه و تحلیل چند بُعدی ارائه می‌شود.

۶) ذکر «برداشت‌های استقلال» مستلزم طرح بنیادی از استقلال است. به موجب این طرح، من در این جا می‌توانم مؤلفه‌های اصلی را طرح کنم - عمل شخص موقعی مستقل و توسط خود او تعیین شده است که آگاهانه و از روی دلیل باشد. شخص به دلایل عمل خود اشراف دارد، می‌تواند جوابگویی عمل خود باشد و مسئولیت آنها را (یعنی مسئولیت خود را) بپذیرد. به این معنی، اشخاص مستقل، اشخاص بالغ و مسئول هستند، می‌توانند دلیل اعمال خود را توضیح دهند و موجه جلوه دهند. اما در اینجا باید پرسید منظور از «موجه» و «مسئولیت» چیست؟ اشخاص مستقل در مقابل چه کسی - جز خود - مسئول هستند، و به چه کسانی و چه نوع دلیلی مقروضند؟ این پرسش روند تفکیک برداشت‌های مختلف استقلال را که کنش مستقل و مسئولیت طلب می‌کند، بر اساس بافت‌های عملی ضروری می‌سازد. بافت این توجیه در مقابل (یا با) کلیه بافت‌های مشترک کنش دیگر (به منزله توجیه اعضا جماعات مختلف) کاملاً فرق دارد. مفاد معیارهای براین آن متفاوت است. معیار استقلال اشخاص مادامی است که آنها در این بافت‌های متفاوت نتوانند دلایل خوب را تشخیص دهند و بر اساس شان عمل کنند. بدینسان آنها در بافت‌های میان‌کنشی همواره موفقیت‌های بسیار متفاوتی دارند. از اینرو، تمایز ذیل - البته تا آنجا که از حیث مسئله آزادی سیاسی ضروری است، در اینجا باز می‌شود.

جهت تسریع تکامل و توسعه اجتماعی - اقتصادی جامعه ترکمن صحرا مورد ارزیابی قرار گیرد. در کنار این عنصر باید در عین حال چهره‌روی‌ها و بی‌تجربگی‌های نیروهای فعال سیاسی ترکمن را نیز در نظر گرفت. نیروهای فعال سیاسی ترکمن تحت تأثیر رادیکالیسم انقلابی جنبش در منطقه در ارائه و تعیین وظایف این جنبش آرمان‌گرایانه برخورد نموده و بدون در نظر داشت مرحله انقلاب و تناسب نیروها در سطح کشور و ترکمن صحرا و توان و آمادگی ترکمنها ایده‌آل‌های تاریخی خلق ترکمن را تحت شعار «حکومت خود مختار بدست شوراهای مردمی» به عنوان شعاری مرحله‌ای طرح و تبلیغ می‌نمودند. طرح اینگونه شعارها که قبل از همه تأییدات و آرزوهای صادقانه و ملی دیرینه نیروهای ترکمن را بازتاب می‌دادند تلاش می‌گردید که بدنبال جذب سیاستهای سازمان در عین حال با استدلالات ایدئولوژیکی نیز همراه گردند. اساس این‌گونه گرایشات را در نزد نیروهای ترکمن قبل از همه ضعف تئوریک عبارت می‌ساخت و دامنه این تئوریه‌پذیری کورکورانه تا بدانجا پیش رفت که در مواردی در نقطه تقابل تمایلات خلق ترکمن قرار گرفت. ولی با وجود عمدگی و تأثیر سیاستهای سازمان بر اوضاع منطقه نمی‌توان روحیات ملی‌گرائی نیروهای ترکمن و تضادات درونی آنها را با سیاستهای سازمان نادیده گرفت. این مسئله یا می‌بایستی شکلی هماهنگ و موزون به خود گرفته و در راستای آرمان‌های خلق ترکمن پیش می‌رفت و یا اینکه به نفع یکی از این گرایشات حل می‌گردید امری که عمدتاً تا مدتها حتی پس از مهاجرت اجباری بخشی از نیروهای ترکمن به نفع غالبیت تئوریه خط سازمان باقی ماند. □

درک نگردید. این درک نادرست که ریشه در تفسیری تئوریک از منافع طبقه کارگر داشت موجب برخورد به مسئله ارضی همانند یک مسئله صرفاً طبقاتی گردید. این درک شوراهای به عنوان ارگان صرف تشکل و اعمال قدرت تنها افراد بی‌زمین و کم‌زمین روستاها در نظر گرفته و وظایف شوراهای آنها در حد مبارزه علیه بزرگ‌مالکان و پرداختن به مسائل صنفی و عمرانی روستاها محدود نموده و به عدم قطب‌بندی کامل طبقاتی در روستاها بدلیل وجود عنصر ملی و وجود بقایای سیستم ارباب - رعیتی و تأثیر این دو عامل در تمایل به وحدت اقشار و طبقات مختلف در روستاها علیه بورژوا - ملاکان بومی توجه نمود. مورد دیگر عدم تعیین حدود مالکیت ارضی یا توجه به مرغوبیت نوع زمین و غیره به هنگام مصادره اراضی می‌باشد. در این رابطه عدم تعریف دقیق شعاری «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می‌کنند» و توضیح مضمون و نحوه پیشبرد آن بر اساس ویژگی‌های منطقه به دهقانان موجب گردید خرده مالکیتی که بغیر از کار خود بر روی زمین از نیروی کار مزدبگیران روستاها نیز هنگام کاشت و برداشت محصول استفاده می‌کردند و همچنین زمین‌داران متوسطی که در موضع حمایت از کانون و ستاد قرار داشتند همانطور که اشاره گردید بیش از پیش از آنان کنده شده و حتی به تبلیغ علیه دو نهاد فوق بپردازند. آنچه که در این رابطه می‌توان تصریح نمود آنکه سیاست ارضی سازمان به هیچوجه از آهنگ یکتواخت و موزونی برخوردار نبوده و این عرصه نیز همانند دیگر عرصه‌های سیاست سازمان تابع نوسانات تحلیل‌ها و برداشت‌های نوین از سیاست مستقل طبقه کارگر بود. نمود

عرصه مبارزه طبقاتی کمتر کسی به عواقب آن می‌اندیشید. زیرا با اساس قراردادن شعار فوق و بر آن مبنا تعیین حد متوسط ۶۰ هکتار برای مشروعیت مالکیت بر زمین بخش بزرگی از مالکین متوسط از مدار تولید و اداره زمین‌های کشاورزی خارج می‌گردیدند. در آن ایام بنابه تحلیل و تفسیر سازمان در مورد آثانی که بر روی زمین کار می‌کردند این خلق ترکمن نبود که صاحب اصلی زمین‌های کشاورزی و مراعات دامی بود بلکه اساساً در این دیدگاه مالکیت به مفهوم «ملی و تاریخی» جانی نداشت. بر این اساس مقوله مالکیت از بستر تاریخی خود جدا می‌گردید و به مالکین جدیدی تعلق می‌یافت که کافی بود جهت ادعای خود بیل و تیشه‌ای عرضه می‌نمودند. امری تضادفی نبود که در این دوران میزان مهاجرین و کوچ کنندگان زاپلی و سیستانی به ترکمن صحرا رو به افزایش می‌گذازد. چرا که بر اساس سیاست ارضی سازمان مالکیت زمین‌ها نه تنها به کارگران کشاورزی مزدوری که غاصبان زمین‌های خلق ترکمن آنان را به منطقه فرا خوانده بودند تعلق می‌یافت بلکه آندسته نیز که سندی برابر با «مهاجر» و یا «کارویاب» ارائه می‌دادند از حق برخورداری زمین برخوردار می‌شدند. به همین خاطر به علت کثرت افراد مشمول صاحب زمین و تلاش برای صاحب‌زمین گرداندن آنان حد معیار ۶۰ هکتار عملاً کاهش داده شده و تداوم آن به نارضایتی و بدبینی بیشتر و دوری بخش قابل ملاحظه‌ای از اقشار مردم از کانون و ستاد را موجب گردید. در واقع در این رابطه می‌توان به دو نکته مرکزی اشاره نمود: یکی اینکه در امر پیشبرد این سیاست خصلت دوگانه مسئله ارضی و ارتباط تنگاتنگ آن با مسئله ملی در ترکمن صحرا

خلق ترکمن

ادامه از صفحه ۶
کشورهای سوسیالیستی که در جمهوری ترکمنستان جریان داشت محصور می‌یافتند. مسئله ارضی در ترکمن صحرا به لحاظ اهمیت تاریخی آن در میان ترکمن‌ها پس از انقلاب نیز همچنان جدی‌ترین موضوع جنبش در منطقه بوده است. اساس برنامه ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا را در این بابت شعار «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می‌کنند» تشکیل می‌داد. این شعار که سنگ‌پایه سیاست ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا در رابطه با مسئله ارضی را عبارت می‌ساخت از یکسو بیانگر مضمون اساسی برنامه ارضی بود که حل بنیادین مسئله ارضی به نفع اقشار زحمتکش روستاخای منطقه و مصادره زمین‌های غصبی بورژوا - ملاکان و مالکین بزرگ را هدف قرار داده بود و از سوی دیگر ریشه در فرهنگ و گذشته تاریخی خلق ترکمن داشت که سپردن تمامی زمین‌های مصادره شده به دست شوراهای مردمی را مد نظر داشت. بدینسان کیفیتی نوین از تشکل روستائیان در منطقه بوجود آمد که نه تنها آن تاریخ در خود ترکمن صحرا بی‌سابقه بود بلکه بحق می‌توان ادعا نمود که تا آن زمان مبارزات دهقانان و زحمتکش روستاخای سراسر کشور نیز به این سطح از درجه تشکل و رمزندگی ارتقا نیافته بود. به بیانی دیگر تحت شعار «زمین از آن کسانی است که روی آن کار می‌کنند» تغییر بزرگی در سیستم تولید و پروسه تکاملی جامعه ترکمن صحرا بوجود آمد که البته در آن ایام بدلیل چپ‌زدگی و شیفتگی بر رادیکالیسم در

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:

اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک

سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

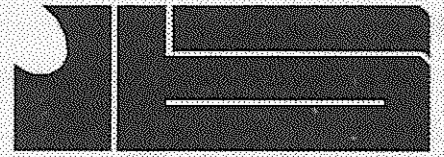
I.G.e.v آدرس:

22 44 20 32

37 05 01 98

Stadtparkasse Köln

Germany



چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۷۸ - ۳۱ مارس ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۰۴

KAR. No. 204 Wednesday 31. Mar. 1999

G 21170 D

کاره ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

بالکان در آتش و خون

ناتو به یوگسلاوی حمله کرد

یوگسلاوی، عراق جدید؟

هشت سال پس از حمله کشورهای غربی به عراق، بالکان در این روزها شاهد حوادث مشابهی است. نیروهای ناتو همه زرادخانه هوایی خود را بسیج کرده‌اند تا دولتی کوچک را به زانو در آورند. این روزها نیز مانند هشت سال پیش، هر روز ژنرال‌های آمریکایی کنفرانس مطبوعاتی می‌گذارند تا ثابت کنند اهداف حملات هوایی، صرفاً تأسیسات نظامی است. این بار نیز مانند هشت سال پیش، بعدها معلوم خواهد شد که میزان تلفات غیرنظامی‌ها در این حملات چقدر است. اما همین که مردم یک کشور هر روز و شب را در وحشت مرگ در پناهگاه‌ها به سر برند، کافی است تا داغ سنگ را بر پیشانی سیاستمدارانی بکوبد که سرنوشته مردم این جهان به دست آنها افتاده است.

این بار نیز مانند هشت سال پیش، کسی که غربی‌ها مدعی‌اند هدف حملات است، از بمباران‌ها آسیبی نمی‌بیند، میلو سوویچ مانند صدام حسین در پناهگاه خود نشسته است و می‌تواند از این امر احساسی رضایت کند که ناتو تا چند سال خیال او را از بابت ایوژیویچینی که در یوگسلاوی وجود نخواهد داشت، راحت کرده است. غربی‌ها برای مردم یوگسلاوی، چهاردهی جز همبستگی با دولشان نگذاشته‌اند. در زیر باران بمب‌ها و موشک‌های ناتو، نخستین چیزی که فرد، مخالفت با حکومت بلغراد از موضع دموکراتیک بود. اکنون صحنه سیاسی در این کشور به تصرف کامل ناسیونالیسم صرب درمی‌آید.

تردید نیست که شوونیست‌های صرب، از مسئولین اصلی پیدایش و گسترش بحران بالکان‌اند. این، افراطیون صرب بودند که مردم بوسنی را دسته دسته قتل عام کردند، و این ناسیونالیسم صرب است که سال‌هاست مردم آلبانی‌تبار کوزوو را آماج تبعیض ملی قرار داده است. جامعه بین‌المللی می‌تواند و باید هر جا که حقوق بشر لگدمال دیکتاتورها و شوونیست‌ها می‌شود، دخالت کند و جانب مردم تحت ستم را بگیرد. حقوق بشر، نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که مسئله جهانی بشریت است. باید حکومت‌هایی مانند حکومت بلغراد را که باسخت‌ترین حقوق ملی اقلیت‌ها را با گلوله می‌دهند، از طریق انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی و دیپلماسی صلح تحت فشار گذاشت. همین سیاست را باید در مقابل دولت‌هایی در پیش گرفت که با اقلیت‌های ملی خود رفتاری کمابیش مشابه رفتار حکومت صربستان یا مردم کوزوو دارند؛ دولت ترکیه در مقابل کردها، دولت چین در مقابل تبت، دولت طالبان در مقابل همه ملیت‌های غیر پشتون، دولت اندونزی در مقابل تیمور شرقی، دولت مراکش در مقابل صحرائی باختری، دولت اسرائیل در مقابل فلسطین، دولت سوئدان در مقابل قبایل غیر مسلمان جنوب این کشور، و بسیاری دیگر از حکومت‌های مجری سیاست‌های ستم ملی و از جمله آنها جمهوری اسلامی. ممکن است سرکوب ملی در بسیاری از کشورها به شدت یوگسلاوی نباشد، اما قطعاً موارد سرکوب ملی شدیدتر از یوگسلاوی در جهان بسیار است. بدین ترتیب، با منتقد ناتو، لیست کشورهایی که باید بمباران کرد لیست چندین گوناگونی هم نیست.

بهبان‌هایی که غرب برای به راه انداختن دومین جنگ تمام‌عیار خود در دهه ۹۰ عنوان کرده است آتقتر مستخره است که ارزش ندارد بدان پرداخته شود. همه می‌دانند سرنوشته آلبانی‌تباران کوزوو، دستاویزی بیش نیست و در حقیقت، هدف جنگی آمریکا چیزهایی دیگر است: اولاً باید صربستان را به نمایندگی از سوی همه جریانات ناسیونالیستی که لبه تیز ملی‌گرایی آنها متوجه غرب و آمریکاست بر سر جایش نشاند. دولتی که نظم کنونی جهان را آن هم در اروپا زیر سؤال برد، سزایش بمباران است. ثانیاً صربستان را باید به عنوان متحده روسیه کوید، روسیه اگر از بحران و فلاکت فعلی اندکی رهایی یابد، رقیب استراتژیک اصلی آمریکا به ویژه در اروپاست. طبق همین سیاست است که مرزهای ناتو تا مرزهای شرقی لهستان گسترش یافته است.

ثالثاً باید سلاح‌های جدید را آزمود و زرادخانه‌ها را خالی کرد تا جا برای خرید سلاح‌های نو باز شود. باید میدان جنگ را برای نظامیان باز گذاشت تا احساس نکنند بی‌مصرف شده‌اند. هیچ اصطلاحی به اندازه مجتمع نظامی - صنعتی، که چند سال است به فراموشی سپرده شده است، معرف گویایی نیروی محرکه اصلی سیاست میلیتاریستی در کشورهای غربی نیست. ائتلاف نایمونی از سیاستمداران حاکم، فرماندهان نظامی و صاحبان و مدیران صنایع تسلیحاتی، تمام هم و غمشان این است که بخش هنگفتی از درآمدهای مالیاتی دولت‌ها به جیب صنایع نظامی سرازیر شود. از این طریق، هم بقای صنعتی که از نظر سیاستمداران حاکم، دارای اهمیت استراتژیک است تأمین می‌گردد و هم دولت‌مداران، سوار بر موج نظامی‌گرایی و جنگ‌افروزی، انتخابات بعدی را می‌برند. در هیاهوی گوشخراش تبلیغ جنگ، صدای صلح‌طلبی بازنده است.

برای جنبش چپ و جنبش صلح اروپا، جنگ جدید بالکان درسی بزرگ است. اروپای غربی در حالی دنباله‌رو سیاست جنگ‌افروزان آمریکاست که اکثریت دولت‌های اتحادیه اروپا و به ویژه دولت‌های چهار کشور بزرگ که در حمله به یوگسلاوی شرکت دارند (آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا) در دست احزاب سوسیال‌دمکرات است. در آلمان حتی وزیر خارجه عضو حزب سبزها که بیست سال پیش از جنبش صلح این کشور فرار روئیند، توجیه‌گر آغاز جنگ با یوگسلاوی شده است. در ایتالیا نخست‌وزیر عضو حزب چپ که از تغییر نام حزب کمونیست پیشین به وجود آمد، پایگاه‌های هوایی کشورش را در اختیار ناتو گذاشته است. ریشه هم آوایی این چنین یکپارچه غرب اروپا را باید در عین حال در تاریخ نیز جست. وقتی اتحاد شوروی و بلوک اروپای شرقی در هم شکست، هم‌غم اروپای غربی و به ویژه نزدیک‌ترین قدرت به مرز یوگسلاوی، یعنی آلمان، آن شد که این کشور قطعه قطعه شود تا میاداکه از دل آن صربستان تاریخی سر برآورد. کرواسی، مقدونیه، بوسنی - هرزه گوین و اینک کوزوو برده‌های بی‌دینی یک سناریو سیاسی هستند. اتفاق نظر سیاسی بین حکومت‌های غربی، بین جریان‌های سیاسی درون هر یک از کشورهای اروپای غربی، در بین افکار عمومی این کشورها و بالاخره بین اروپای غربی و آمریکا بر سر حمله به صرب‌ها، باید برای وجدان بیدار در اروپای غربی و جهان، ماجرای قتل ولیم پروس به سال ۱۹۱۴ در صربستان را بیاد آورد که بهانه شروع جنگ جهانی اول شد. جهان امروز عوض شده است، اما گویا فراموشی می‌شود که منافع مشترک سرمایه‌داران و سیاستمداران همچنان بسیاری از روندها را شکل می‌دهد. از اینجاست که می‌گوئیم در سال‌های اخیر، هیچ گاه ضرورت وجود نیروی سیاسی در سمت چپ سوسیال‌دمکراسی بدین حد آشکار نشده بود. آیا وقت آن فرا نرسیده است که جنبش صلح در عرصه بین‌المللی در برابر جنگ‌افروزان قد علم کند؟

نیروهای غرب به مدافعین جدایی‌طلبان کوزوو مبدل شوند. نیویورک تایمز نوشت: بدترین شرایط آن است که میلو سوویچ به ظاهر با صلح موافقت کند و بمباران‌ها متوقف شود اما پیشرفتی حاصل نشود و در اینصورت ناتو به وضعیتی نظیر آنچه در عراق می‌گذرد دچار خواهد شد.

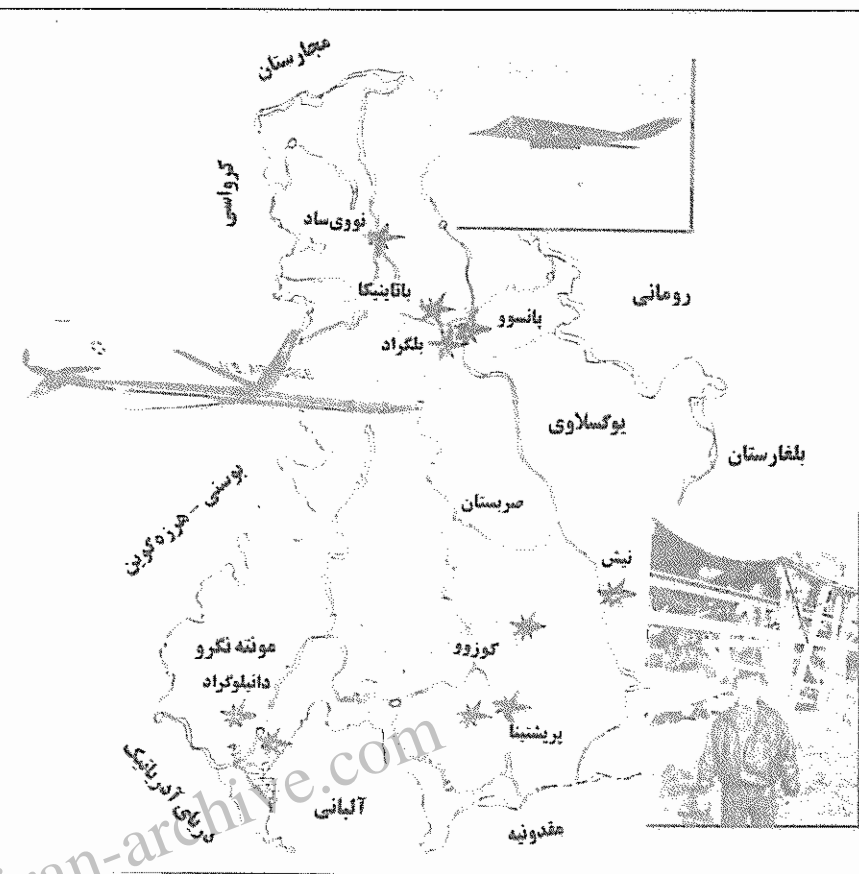
حمله ناتو به یوگسلاوی به چه معنی است؟

پس از حمله آمریکا به عراق که بدون داشتن مأموریت از سوی سازمان ملل متحد انجام پذیرفت، با حمله ناتو به یوگسلاوی این دومین بار است که نقش سازمان ملل متحد در حل و فصل مسائلی که مربوط به جامعه بین‌الملل است نادیده گرفته می‌شود.

سخنان کوفی عنان در پاسخ به خبرنگاران عمق آنچه که بر سازمان ملل رفته را روشن می‌کند. وی در پاسخ به این سوال که آیا در این پاره از حوادث تشریحی برای خود قائل است گفت:

خبر رهبری حوادث فعلا در دست هفت کشور گروه تماس است. این گروه بحران را هدایت می‌کند و من در حال حاضر برنامه‌ای برای دخالت در قضیه ندارم.

پس از حمله ناتو به یوگسلاوی این پیمان اکنون تغییر کیفی یافته است. ناتو از دل جنگ سرد بیرون آمده و همواره ادعای «دفاعی» بودن داشته. این برای نخستین بار است که ناتو در خارج از مرزهای خود به یک کشور «حمله» می‌کند. اکنون اعضای این پیمان باید از خود سوال کنند که این تغییر یا قوانین اساسی‌شان که فقط جنگ دفاعی را مجاز می‌شمارد، همخوانی دارد یا خیر؟



روسیه روز شنبه پیام ویژه‌ای برای میلو سوویچ فرستاد و پشتیبانی و همبستگی مردم انتقام‌جویانه علیه مردم آلبانی‌تبار زدند. بر اساس گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای صرب در شهر جاکوویتسا دست به جداسازی مردان از زنان زدند و پس از به آتش کشیدن شهر، مردان را با خود بردند. در نتیجه این حملات نیم میلیون نفر آواره شده‌اند.

روسیه روز شنبه پیام ویژه‌ای برای میلو سوویچ فرستاد و پشتیبانی و همبستگی مردم انتقام‌جویانه علیه مردم آلبانی‌تبار زدند. بر اساس گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای صرب در شهر جاکوویتسا دست به جداسازی مردان از زنان زدند و پس از به آتش کشیدن شهر، مردان را با خود بردند. در نتیجه این حملات نیم میلیون نفر آواره شده‌اند.

روسیه روز شنبه پیام ویژه‌ای برای میلو سوویچ فرستاد و پشتیبانی و همبستگی مردم انتقام‌جویانه علیه مردم آلبانی‌تبار زدند. بر اساس گزارش خبرگزاری‌ها، نیروهای صرب در شهر جاکوویتسا دست به جداسازی مردان از زنان زدند و پس از به آتش کشیدن شهر، مردان را با خود بردند. در نتیجه این حملات نیم میلیون نفر آواره شده‌اند.

«راه سوم» سوسیال‌دمکراسی و فشار بازار بورس

لافتونتن: قلب در سمت چپ سینه می‌تپد نه در بازار بورس

تاکتون می‌گذرد، نتوانست پیاده شود. مشکلی از لافتونتن حل نگردد. او نیرو و مقاومت گلوبالیسم را دست کم گرفت. او در کتاب خود خوشبینانه گلوبالیسم را یک فرصت تلقی کرد ولی همانطور که نویسنده فرانسوی آلن مینک می‌نویسد: گلوبالیسم برای اقتصاد و برای «بازار» یک فرصت و یک شانس برای اثبات سرمایه است. از دو دهه پیش بهره پول بطور واقعی بالاتر از درصد رشد ملی است. این رو و وام دهندگان بزرگ حتی از نظر اکولوژیکی نیز غیر ممکن است که رشد را بطور قابل ملاحظه‌ای بالا ببرد. برای انجام راه دوم لافتونتن بلافاصله در مقابل مقاومت شدید «بازار» قرار گرفت و در مقابل قدرت آنها امکان مقاومت نداشت. استعفا لافتونتن نشان داد که در عصر گلوبالیسم اصل‌ها و فرمان‌های زیر شدیداً لازم‌اجرا است. اول: در جهت منافع «بازار»

سوسیال‌دمکرات اروپایی تسلیم شد. نیروی جدیدی که در چند سال اخیر جانشین سیاستمداران نئولیبرال نظیر تاجر و کیل شده‌اند، این بلندپروازی را ندارند که پروژه سوسیال‌دمکراسی در «سال‌های طلایی» یعنی رشد ملی بالا و درصد اشتغال بالا را بازسازی کنند. کلیتون و بلر، دالما و ژاسپن و اخیراً شرودر و لافتونتن بخوبی می‌دانند که این عمل امکان ندارد. از این رو آنها اعلام کردند که «راه سوم» را بین راه دولت رفاه سوسیال‌دمکراسی و راه ناپودی دستاوردهای اجتماعی نئولیبرالی در پیش می‌گیرند. لافتونتن و زوسپن برخلاف بلر حداقل این تلاش را کردند که در این مسیر قدم بگذارند. از جمله وضع مالیات بیشتر برای ثروتمندان و سیاست اشتغال مناسب با نیاز برای مقابله با بیکاری. این سیاست که طبیعتاً در مدت کوتاهی که از انتخابات

اسکار لافتونتن رهبر حزب سوسیال‌دمکرات آلمان و وزیر دارایی دولت ائتلافی سوسیال‌دمکرات و سبزهای آلمان، پس از فقط پنج ماه از شروع کار کابینه جدید، از تمام مسئولیت‌های خود در حزب و دولت استعفا داد. استعفا لافتونتن که از چهره‌های بسیار تاثیرگذار در حزب سوسیال‌دمکرات و در جناح چپ آن بود، استعفا وسیعی یافت و بحث‌های فراوانی را از جمله در امکانات برخورد سوسیال‌دمکرات‌ها به مشکلات سیاسی و اقتصادی پیش کشید. روزنامه سوسیالیستی «نویس دویچلاند» در مقاله‌ای به قلم پرفسور «المار آلت فان» استاد دانشگاه برلین امکانات برخورد در عصر گلوبالیسم و مقاومت سرمایه‌مالی در مقابل اصلاحات را بررسی می‌کند.

اسکار لافتونتن توسط شرکت‌های بزرگ مالی و سرمایه‌مالی «اقتصاد» مجازات شد. بدین ترتیب «بازار» اتوریته بی‌قید و شرط خود را که لافتونتن به نحوی آن را زیر سؤال برده بود، برقرار کرد. بازار بورس استعفا وزیر دارایی را با جهش بورس جشن گرفت و رئیس بانک مرکزی نیز نفس راحتی کشید. با استعفا لافتونتن آخرین

حکمت کن و از هر کاری که منافع «اقتصاد» لطمه‌ای وارد کند، اجتناب کن. دوم: مالیات‌های سرمایه‌مالی را پائین بیاور. پنجم: قوانین و ارزش‌های دمکراسی را فراموش کن، فراموش کن مردم با اکثریت آرا تو را انتخاب کرده‌اند که مستقل باشی و فقط اتوریته مشروع آنها را بسطی و آن قانون اول را آریزه گوش کن که هیچ اتوریته‌ای غیر از اتوریته غول‌ها قابل گردن‌گذاری نیست. و اکنون ای سیاستمدار اقتصادی مدرن عصر گلوبالیسم به آرامش به «راه سوم» برو و بگذار بیکاری، بیکاری بماند. «بازار» از آن سودهای بسیار می‌برد.

برگردان: شهلا فرید